

ای آزادی، خجسته آزادی!
از وصل تو روی برنگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی
یا آنکه تورا به نزد خود خوانم
بهار

طوفان در سوسیالیسم

سرمقاله

پایان يك سال تاریخی

سال ۱۹۸۹ مانند ۱۹۱۷ یا ۱۹۴۵ در خاطره ترن حاضر بی تردید سالی تاریخی و فراموش نشدنی باقی خواهد ماند. حوادث در این سال استثنائی آنچنان شتابی به خود گرفتند که راه چند ساله، در چند هفته و گاه چندروزه پیموده شد. این تحولات قیافه عیرس جهان را تا حدی دگرگون ساختند و امروز همه ما شاهد دنیای تغییر یافته ای هستیم که شاید تا چندماه پیش تصور آن بیشتر به رویا می مانست تا واقعیت.

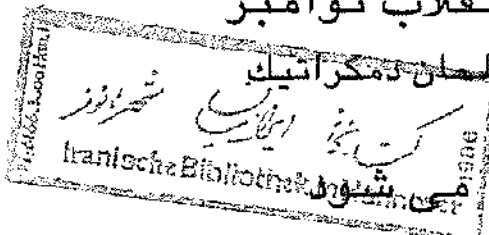
مركز این حوادث تاریخی بدون شك کشورهای اروپای شرقی بوده اند که همه جهانپایان طی ماههای اخیر بدانها چشم دوخته اند. در این سال مردم جهان با حیرت فراوان یاروزلسکی را در کنار لیخ ولسا دیدند. شاهد سقوط بیدار برلن بودند و توانستند پس از بیست سال دوباره تولد نوین بهار پراگ را جشن بگیرند. دولت های ائتلافی با شرکت نیروهای مخالف در چکسلواکی، آلمان شرقی و لهستان بر سرکار آمدند. پلورالیسم سیاسی در این کشورها برقرار شد. احزاب حاکم کمونیست این کشورها در حال تجدیدنظر اساسی در درك خود از سوسیالیسم، حکومت، دمکراسی و شیوه حزب مداری هستند. حتی بلغارستان هم در گوشه دور افتاده اروپای شرقی خود به پیشواز این فرجام ناکزیر رفته است.

با وجود همه این حوادث پاورنگردنی خوش پاورترین آنها هم نمی توانستند سقوط چائوشسکو در رومانی را با این سوخت آن هم طی چند روز پیش بینی کنند. اما این ناشدنی با به میدان آمدن توده های خشمگین، با مبارزه حماسی و خونین آنها به واقعیت بدل گشت و رژیم دیکتاتوری چائوشسکو چون خانه موشی در کمتر از یک هفته فرو ریخت.

خطوط اساسی تغییرات در همه این کشورها عبارتند از پذیرش دمکراسی سیاسی پلورالیستی به عنوان اصل در ساختار رسمی کشور، چشم پوشی و حذف اصل رهبری حزب کمونیست پر جاسعه و تمکین به آراء مردم درباره تعیین سرنوشت نظام اجتماعی-سیاسی و نیز جایگاه احزاب سیاسی. احزاب کمونیست، دارای همان موقعیتی شده اند که هر نیروی سیاسی دیگری دارد و در نتیجه سوسیالیسم دیگر راه یازگشت ناپذیر جامعه تلقی نمی شود. بدین ترتیب انقلاب های بزرگ مردمی در اروپای شرقی و تحولات عمیق در این کشورها بقیه در صفحه ۲

* از انقلاب اکتبر تا انقلاب نوامبر

بررسی تحولات اخیر در آلمان دمکراتیک



* چهره جهان دگرگون می شود
دگرگونیهای ژرف در چکسلواکی، بلغارستان و رومانی

* همسازی با دنیایی نوین

دیدگاههای تازه حزب کمونیست ایتالیا

* سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی

بحثنای کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران

تأیید گزارش سالیانه سازمان ملل متحد به

نقض خشن حقوق بشر در ایران

زندانیان های جمهوری اسلامی شکنجه همچنان اعمال می شود. گزارش، انواع مختلف این شکنجه ها را از شلاق زدن یا کابل و یا سیم خاردار گرفته تا اعدام های نمایشی، سوزاندن بدن زندانیان با آتش سیگار یا آهن داغ و غیره نام می برد.

با انتشار این گزارش هولناک از وضعیت حقوق بشر در رژیم اخوندها و نیز اعلام تشکیل اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای بحث درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، رژیم جمهوری اسلامی برای اولین بار در دوران حکومت ننگین ده ساله اش، موضوع بازدید هیات نمایندگی کمیسیون مزبور را از وضعیت حقوق بشر در ایران پذیرفت. کمال خرازی سفیر جدید جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد طی

با انتشار گزارش سالیانه سازمان ملل متحد درباره وضعیت حقوق بشر در کشورهای مختلف جهان، گزارش مربوط به ایران بار دیگر چهره مخوف و جنایتکارانه گردانندگان رژیم اسلامی را در سراسر جهان به نمایش گذاشت. در این گزارش مستند اعلام شده است که در سال ۱۹۸۹ (تا زمان انتشار این گزارش) ۱۷۰۰ نفر در ایران اعدام شده اند. گزارشگر تصریح کرده است که فهرست اسامی این تعداد از قربانیان رژیم را در دست دارد. بسیاری از اعدام شدگان زندانیان سیاسی بوده اند که آنان را به عنوان قاچاقچی اعدام کرده اند.

مطبوعات رسمی رژیم در يك سال گذشته اعدام نهصد قاچاقچی را گزارش کرده اند که اکثراً در ملامع انجام شده است. در این گزارش همچنین اعلام شده است که در

نقض خشن

(بقیه از صفحه ۱)

بسمقاله بقیه از صفحه ۱

را بپوشانند و با ماهر سازی های عوامفریبانه تصویر مطلوبی از خود نشان دهند. این بحالی است که همین دار و دسته برای یافتن فرصتی که در آن رشته های از هم گسیخته اقتصاد مملکت را بازسازی کنند، عملاً به خشونت های بی سابقه روی آورده اند. اینک رهبران رژیم فهرست زندانیان سیاسی ایران را با قاچاقچیان، محترکین، مفسدین و غیره تکمیل می کنند.

خط و نشان کشیدن های روزمره رئیس جدید شورای عالی قضایی، برگماری لاجوردی به ریاست زندان های کشور، ادامه خشونت و شکنجه و اعدام در زندان ها و در ملا عام، به گلرله بستن تظاهرات مردم ایذه و مردم خشمگین میدان تهر بار تهران و حمله سبانه به تظاهرات دانشجویان و نستگیری تعداد بی شماری از آنها نشان می دهد که رژیم ایران دو دوره بازی بیچیده ای را آغاز کرده است: به کارگیری

یادداشتی توافق دولت متبوع خود را به اطلاع این کمیسیون رسانید و اینک هیاتی از سوی سازمان ملل متحد در تدارک سفر به ایران است. خبرگزاری ها تاریخ این سفر را اواسط ماه ژانویه سال جدید مسیحی اعلام کرده اند.

طبیعی است که چنین ژست عوامفریبانه ای تنها به قصد عقب انداختن اجلاس حقوق بشر سازمان ملل متحد انجام می گیرد و نشان می دهد که سرکردگان رژیم در قبال فشار افکار عمومی جهانیان نسبت به جنایت های چندساله خود مجبور به اتخاذ چنین تصمیمی شده اند.

درواقع باید خاطر نشان کرد که کوشش های اخیر بانسد رفسنجانی برای خروج از انزوائ بین المللی و به دست آوردن شانس بازسازی اقتصادی کشور، عملاً وی و دارو دسته های حکومتی را وادار ساخته است که در مقابل مجامع بین المللی و افکار عمومی جهانی چهره کریه خود

پایان نرعی درک از سوسیالیسم بود که طی بیش از چندین دهه نه تنها نتوانست به بخش بزرگی از آرمانها و وعده های خود جامه عمل بپوشاند، بلکه در بسیاری از عرصه ها درست به عکس خود تبدیل شده بود. به این اعتبار باید با هراحت اذعان کرد که نرعی از سوسیالیسم یعنی مدل استالینی یا بعد از جنگ جهانی دوم سوسیالیسم عیوس، بسته، ضد دمکراتیک بر اساس نظام یک حزبی یا شیوه تک حزبی برای همیشه مرد رنسل جدید کموتیستها و دیگر نیروهایی چپ به سوسیالیسم نویسی فکر می کنند که بتوانند همه ایده الهای بشری یعنی دمکراسی، همدالت اجتماعی و ترقی و رفاه را یکجا در خود داشته باشد. سوسیالیسم دمکراتیک یا بنیهای انسانی.

دامنه این تجزیه بزرگ تاریخی از مرزهای اروپای شرقی بسیار فراتر خواهد رفت و از این رو حوادث این کشورها را می توان در شمار حوادث تاریخی ترون حاضر چاند. دهها میلیون کموتیست و نیروهای چپ در سراسر جهان از این پس باید مبارزه سیاسی خود را بر پایه این تجارب اساسی و دردناک سازمان دهند، آرمان های نوشته و انسانی خود را به میان مردم ببرند و برای همیشه با شیوه های ضددمکراتیک، ضد مردمی، اراده گرایانه و اتوپیاکی که با ترجه به ۷ دهه تجربه تاریخی حاسمی جز بدبختی و سیه روزی برای مردم به بار نمی آورند وداع گویند.

نمی توان درباره تحولات اروپای شرقی بحث کرد، بدون آنکه به اعتباری به سرچشمه این تغییرات و حرکات یعنی اتحاد شوروی اشاره داشت. اما روند حوادث به آن اندازه پرشتابند که حتی حوادث تاریخی مانند انجام انتخابات مجلس خلق - سرچند نیمه دمکراتیک - در شوروی و یا دیدار گارباچف با پاپ فر لاپلای خبرهای مسلسل گم می شوند. شوروی یا آنکه خود آغازگر این روند بوده است، امروز آشکارا در پس همسایه گام برمی دارد و انجوهی از مشکلات داخلی از درگیری های قومی تا مشکلات اقتصادی و گرایش های جدایی طلبانه شرایط دشواری در این کشور به وجود آورده است.

در صحنه بین المللی پیشرفت روابط آمریکا و شوروی به ویژه پس از دیدار نسامیر گاریباچف - یوش دورتمای تویسی از خلق سلاح، همزیستی مسالمت آمیز کشورها، در برابر بشریت گشوده است. اما حمله آمریکا به پاناما به قصد براندازی حکومت این کشور و دستگیری نوریگا این روند نوین و تأثیر آن بر زندگی کشورهای کوچکتر را در برابر علامت سنوال قرار می دهد. به هرحال این رفتار امپریالیسم آمریکا نشانه آنست که سلطه جویی آمریکا گمانگان جایگاه خود را حفظ کرده است و این حکومت به خود اجازه می دهد در دفاع از منافع خود به طور آشکار و حتی با تجاوز نظامی اراده خود را تمهیل کند.

قرارداد الجزایر در مورد مرزهای بین المللی غیر قابل تغییر است.

بهبانه تراشی های رژیم عراق

مصنوعی مذاکرات ترسیف کرد. با این حال رژیم عراق تقریباً بلافاصله پیشنه جدید ایران را مردود اعلام کرد و طابق عزیز در يك کنفرانس مطبوعاتی تحقق هم زمان این دوبند از قطعنامه را به مثابه نومقوله ای که هیچ ارتباطی به هم ندارند، غیرقابل پذیرش اعلام نمود، و موضع عراق مبضی بر جد کردن موضوع مبادله اسرا از مذاکرات صلح را تکرار نمود.

روشن است که رژیم عراق با اطلاع از وضع نابسامان رژیم آخوندها به رویاهای دست نیافته خود می اندیشد و قصد دارد تا با بهانه تراشی هایی از این دست رژیم ایران را در تنگنا بگذارد و از این طریق امکان مذاکره مجدد درباره قرارداد الجزایر و تغییر مرزهای شناخته شده بین المللی را به نفع خود آماده سازد. در راستای همین مقاصد تجارزکارانه است که سران رژیم عراق با سرومندی فراوان خبر موفقیت آزمایش موشک جدیدی را که هدف آن پرتاب ماهواره به مدار زمین است اعلام کردند. وزیر صنایع نظامی عراق در پیامی به همین مناسبت اظهار داشت که به این ترتیب نخستین مرحله برنامه فضائی عراق به اجرا درآمده است. علاوه بر این رژیم عراق خبر از ساختن دو نوع موشک زمین به زمین را به جهان اعلام داشته که تا ۲۰۰۰ کیلومتر برد دارند.

ادامه این جنگ روانی از سوی عراق، گردانندگان جمهوری اسلامی را نیز به فکر ازسویگری جنگ تبلیغاتی انداخته و های و هوی رهبران رژیم به مناسبت هفته بسیج و تغییر فرمانده نیروی دریایی و تدارک مانورهای متعدد دریایی بدون شک بخشی از این کارزار جدید محسوب می شود. در همین رابطه قائم مقام سپاه پاسدوران ادعا کرد که نیروهای نظامی رژیم اسلامی «اگر فرمانده

سفر یان الیاسون نماینده ویژه سازمان ملل متحد به ایران و عراق و کوشش های مجددی که برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد عملاً با بهانه تراشی ها و کارشکنی های رژیم عراق با بن بست جدیدی مواجه گشته است.

دولت عراق که از مدت ها پیش اجرای قطعنامه ۵۹۸ را به ترتیبی که در بندهای قطعنامه پیش بینی شده است مورد سنوال قرارداده از عقب نشینی نیروهای نظامی به مرزهای بین المللی خودداری می کند. اینک که کوشش های مجددی برای اجرای قطعنامه آغاز شده از ایجاد فضایی مناسب برای پایان دادن به حالت نه جنگ و نه صلح جلوگیری می نماید.

آنچه که به رژیم اسلامی ایران مربوط می شود از آنجا که رهبران رژیم به ویژه پس از مرگ خمینی و آغاز نبرد گرگ ها برای تقسیم میراث کمترین شانس و فرصتی برای تدارک يك جنگ جدید ندارند، در عین عوبده کثیفی مظاهرانه برای ادامه جنگ عملاً اتعلاف بیشتری از خود نشان می دهند. علی شامنه ای چانشین خمینی که در يك سخنرانی در برابر خانواده های شهدا و مفقودان جنگ، بر ضرورت عقب نشینی نیروها به مرزهای بین المللی و پس از آن مبادله اسیران جنگی تاکید داشت، تنها یکی دو روز بعد از این سخنرانی موضع جدیدی اتخاذ کرد و وزارت امور خارجه که ابتدا با انتشار بیانیه ای هرگونه تغییر نظر رژیم در مورد چگونگی اجرای قطعنامه ۵۹۸ را شدیداً تکذیب می کرد، سرانجام اعلام داشت که حاضر است امر مبادله اسرا و بازگشت به مرزهای بین المللی هم زمان انجام گیرد. وزارت خارجه همچنین علت اتخاذ موضع جدید خود را نشان دادن حسن نیت برای از میان بردن بن بست

حقوق بشر در ایران

شکنجه و خشونت و دستگیری و اعدام در داخل و همزمان ترسیم سیمایی ملایم و مطلوب در مقابل جماع بین المللی!

با بسیج افکار عمومی، با افشای بی امان موارد متعدد نقض حقوق بشر در ایران، با انتشار وسیع اسناد جنایات این رژیم خونخوار و با دریدن ماسک فریبکارانه نمایندگان این رژیم در محافل بین المللی می توان و باید از ادامه عوامفریبی های رژیم مستبد و خونریز جمهوری اسلامی جلوگیری کرد.

در شرایطی که جمهوری اسلامی تحت فشار افکار عمومی جهان و تلاش برای تغییر سیمای زشت خود نزد جهانیان وادار به پذیرش سفر هیاتی از کمیسیون حقوق بشر از ایران شده است، نیروهای سیاسی ایران باید فعالانه همه تلاش خود را در دادن اطلاعات واقعی به این هیات و افشای دام های تبلیغاتی جمهوری اسلامی به

کار گیرند. در این زمینه باید از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و یا ارگان های مشابه در کلیه کشورها درخواست کرد که مسائل زیرین را به طور جدی مورد پیگیری قرار دهند:

- ۱- وضعیت زندانیان سیاسی و اسامی اعدام شدگان سال گذشته با توجه به فهرست ارائه شده از سوی کانون خانواده های زندانیان سیاسی داخل کشور و مسأله اعدام دیگرانديشان به نام قاچاقچی مواد مخدر.
- ۲- سرکوب و پیگیری دیگرانديشان
- ۳- نقض دائمی آزادی های اولیه فردی و اجتماعی مندرج در منشور حقوق بشر
- ۴- محاکمات و اعدام های بی رویه در مورد کلیه جرائم براساس قانون ضد بشری قصاص
- ۵- زیر پا گذاشتن مکرر و خشن حقوق زنان
- ۶- فشار بر اقلیت های ملی و مذهبی به ویژه مردم کردستان.

سپاه پاسداران در منطقه کردستان و نیز از فعالین وزارت اطلاعات رژیم است. صحرارودی که در جریان ترور مجروح شده بود، تحت فشار دولت ایران و وزارت خارجه اتریش به تهران عودت داده شد. سرانجام فرد سوم یعنی حاجی از روز حادثه (۲۲ تیر) به ایستو ثابتید شده است.

مناشات پلیس اتریش و تلاش وی برای سایه افکندن بر واقعیات این حادثه تلخ همواره مورد اعتراض افکار عمومی و ازجمله مطبوعات این کشور قرار داشته است. پلیس اتریش عناصر لازم برای شناسایی عاملین این قاجعه را در اختیاردارد. ازجمله عوامل کلیدی در شناخت دقیقتر حادثه و ردیابی قاتلین دکتر قاسملو و همراهانش نوار ضبط صوت جیبی دکتر قاسملو است که همه جریان حادثه را به دقت ضبط کرده است و این نوار هم اکنون در اختیار پلیس اتریش قرار دارد.

بنا بر اظهار یکی از کسانی که این نوار را به دقت گوش کرده، جویان کامل مذاکرات و لحظه ترور به طور دقیق روی نوار ضبط شده است. در لحظه ترور، درمیان حضار ابتدا سکوت برقرار می شود صدای خش خش ضعیفی به گوش می رسد، آنگاه پس از چندلحظه تیراندازی رخ می دهد، بنابراین ورود افراد جدیدی به جلسه تقریباً امری مسلح است ولی مشارکت مذاکره کنندگان در ترور و تیراندازی آنها به سوی دکتر قاسملو و همراهانش هنوز کاملاً مشخص نشده است. درحقیقت پلیس اتریش با مشاهده زاویه و فاصله تیراندازی و نیز نوع گلوله ها می تواند این موضوع را روشن سازد. در بدن دکتر قاسملو در مجموع سه گلوله یافته شده است و جهت مخالف برخی گلوله (ازجمله دو گلوله ای که به سر وی اصابت کرده اند) می تواند نظریه شرکت مذاکره کنندگان در ترور را تقویت کند. همچنین از مجموع ۱۹ گلوله شلیک شده، ۱۱ گلوله به بدن شهید قادری اصابت کرده است.

ازسوی دیگر برخلاف اخبار اولیه، استماع نوار نشان می دهد که در مذاکرات توافق به دست نیامده

محکوم است!

کل نیروهای مسلح مصلحت بداننده بیست و چهارساعته آراضی ایران را از عراق پس می گیرند! طبیعی است که در این مورد نیز مثل هر موضوع کوچک و بزرگ دیگر امر تسویه حساب جناح های متخاصم رژیم بهانه جدیدی برای نبرد فرسایشی درونی می یابد و از همین روست که علیرغم اظهار نظر صریح رفرنسجانی در هفته بسیج مبنی بر به کارگیری بسیجیان در امر بازسازی کشور مخالفتش با سرو صدای فراوان به ادامه حالت جنگی بسیجیان و حفظ آمادگی رزمی آنان پافشارند.

به این ترتیب به نظر می رسد که برای ادامه قطعنامه ۵۹۸ و پایان دادن به حالت نه جنگ و نه صلح باید بار دیگر به بسیج افکار عمومی متوسل شد و با پافشاری بر ضرورت اجرای قطعنامه و تاکید بر محترم شمردن مرزهای بین المللی هر دو رژیم را به پذیرفتن صلحی پایدار مجبور ساخت.

نکات تازه ای از

حادثه ترور دکتر قاسملو

سرانجام پس از ۵ ماه انتظار، پلیس اتریش در اولین واکنش رسمی نسبت به ترور ناجوانمردانه دکتر قاسملو و همراهانش در وین و درجریان مذاکره با فرستادگان جمهوری اسلامی: حکم توقیف سه ایرانی که مظنون به شرکت در این حادثه هستند را صادر کرد.

امیر منصور بزرگیان در همان تیرماه توسط پلیس اتریش دستگیر شده بود و پس از بازپرسی آزاد و هم اکنون ظاهراً در سفارت جمهوری اسلامی در وین به سر می برد.

محمد چغری صحرارودی یکی از مسئولان مهم

به جز حادثه تلخ تجاوز نظامی امریکا به پاناما، سرکوب خونین جنبش پردامنه و عظیم دانشجویی در بهار ۸۹ ازجمله حوادث بزرگ سال را تشکیل می دهند. حزب کمونیست چین که توانسته بود با برخی اصلاحات اقتصادی و گام های کوچک سیاسی چهره نویسی از خود نزد جهانیان نشان دهد با کشتار بیش از هزار دانشجو و همزمان سرکوب حرکات اعتراضی مردم تبت نشان داد که در دک رهبران حزب چیزی از اساس تغییر نکرده است. االمالارادور، فلسطین ولایتان سه منطقه بهران زده ای هستند که نه تنها در سال ۸۹ روی آرامش را ندیدند بلکه جنگ و درگیری با شدت بیشتری ادامه یافت و سدها انسان بی گناه جان خود را از دست دادند.

سال ۸۹ همچنین شاهد رویدادهای مهمی در جهان بود. مسأله استقلال تامبویا سرانجام با انجام انتخابات آزاد در این آخرین مستعمره آفریقا حل شد، نیروهای شوروی و کوبا، افغانستان و آنگولا را ترک گفتند، روابط چین و شوروی در پی سفر گاریباچف به پکن هادی شد، مذاکرات برسر کامبوج ادامه یافت و دورنمای انتخابات آزاد در نیکاراگوئه به چشم می خورد. در کنار این تحولات مثبت باید از بازگشت دمکراسی به شیلی، اولین انتخابات آزاد در پرتغال، ذوب شدن تدریجی یخ های استبداد در الجزایر، اردن، تونس و پاراگوئه یاد کرد. این روند فراگیر شده دمکراسی در کشورهای مختلف جهان دورنمای جدیدی از جهانی شدن دمکراسی به عنوان ارزش و دستاورد همه جامعه بشری نزد همه نظام های سیاسی-اجتماعی می گشاید و عرصه را بر رژیم های مستبد دیکتاتوری هر روز بیش از پیش تنگ می کند.

سال ۸۹، ۲۰ سالگی انقلاب فرانسه بود و مردم پنج قاره بیش از هر زمان شاهد همه گیرتر شدن شعارهای این انقلاب یعنی آزادی و برابری در سطح جهان بودند. یا منبری شدن سال ۸۹، بشریت درحالی گام به آخرین دهه قرن حاضر می گذارد که امید بازگشت به صلح، دمکراسی، بهروزی، در همه کشورهای جهان، امید پایان جنگ ها، امید مبارزه جدی تر در راه مشکلات اساسی جامعه بشری مانند گرسنگی، بدمی جهان سوم، فقر و بی سرواژهی به جای دامن زدن به بحران های منطقه ای، مسابقه تسلیحاتی و تولید جنگ افزارهای پیچیده بیش از هر زمان فزونی گرفته است.

ما ایرانی ها، در ایران یا هر گوشه دنیا که باشیم، از خلال همه این حوادث به طور طبیعی به سرنوشت غم بار و اندوهناک کشور خودمان می اندیشیم. این حوادث نمی تواند در افکار عمومی جامعه ما و در مطالبات دمکراتیک آنها بدون اثر باشد. آیا رژیم جمهوری اسلامی قادر خواهد بود در فضای نوین جهانی تا دوره طولانی با سیاست سرکوب و اختناق به حیات تنگین خود ادامه دهد؟

روزشمار انقلاب در اروپای شرقی

چهره

طی دو ماه گذشته، شاهد آنچنان حوادث تکان دهنده و زلزله های سیاسی در کشورهای اروپای شرقی بودیم که پرداختن به همه آنها از امکانات روزنامه به دور است. لذا با توجه به اهمیت تاریخی این حوادث در این شماره ما فقط به ذکر روزشمار انقلاب های بزرگ مردم کشورهای اروپای شرقی بسنده می کنیم. به نظر ما خود این روزشمار گویای عظمت حوادثی است که در این کشورها به وقوع پیوسته و می پیوندد و هیچ کمونیستی در جهان که آرمانش دستیابی به یک سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی است نمی تواند شایبی زایدالوصف خود را از تحولات پنهان کند.

دیدار جورج بوش و میخائیل گورباچف در مالت را ناظران سیاسی و رسانه های جمعی اولین دیدار میان رهبران دو کشور نام دادند که در آن طرفین «فارغ از تضادهای اشتی ناپذیره با یکدیگر به گفتگو نشستند. کارباچف در پایان این دیدار در یک مصاحبه مطبوعاتی مشترک با بوش با خرسندی اعلام کرد

«جهان دوران جنگ سرد را پشت سر می گذارد و دوره ای از صلح بادوام آغاز می شود که اینک ما فقط در ابتدای آن هستیم.» بوش نیز در این مصاحبه از آغاز دوران جدید در زندگی بشریت سخن گفت.

تا همین ۵-۴ سال پیش ریگان شوروی را «امپراطوری شره می نامید و شوروی نیز از وی به عنوان سخنگوی جناح هار و جنگ طلب محافظه کار آمریکا یاد می کرد. اما جریان حوادث و تحولات به آن اندازه پر شتابند که امروز دیگر کمتر می توان از آن برخوردارها و تضادهای نشانی یافت و همکاری و همکاری در مسائل بین المللی جای رقابت و همادری را گرفته است.

بدون تردید باید گفت که سیاست جدید رهبری اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۵ به این سو عامل اصلی این تغییر و تحول در سطح بین المللی را تشکیل می دهند. درک نوین رهبری اتحاد شوروی از روابط بین المللی و نقش اتحاد شوروی از ۵ سال پیش به تدریج از بیان تئوریک و تحلیل سیاسی به عرصه عمل نیز فراروشیده است و توانسته است «اعتماد» بخش مهمی از نیروهای سیاسی و افکار عمومی کشورهای غربی را به خود جلب کند. بدون تردید دمکراتیزه کردن تدریجی زندگی سیاسی و اجتماعی شوروی و بسط آزادی ها و رعایت حقوق بشر عامل تعیین کننده دیگری است که در شکل گرفتن این ارزیابی مثبت در جهان نقش اساسی ایفا کرده است.

خواهد کرد.

۷. آسامبر: شورای عالی لیتوانی ماده ۶ قانون اساسی این جمهوری [نقش رهبری حزب کمونیست] را حذف کرد.

• ژیکوف از حزب کمونیست بلغارستان اخراج شد.

• **۸. آسامبر:** گریستای هوزاک رئیس جمهور چکسلواکی استعفا کرد.

• ماریان کالفا، نخست وزیر جدید چکسلواکی پس از مذاکراتش با هاول ترکیب جدید دولت را اعلام کرد. از جمع ۲۱ وزیر، ۸ وزیر عضو حزب و ۹ وزیر از حمایت اپوزیسیون برخوردارند. بسیاری از کاندیداهای اپوزیسیون اعضای سابق حزب کمونیست هستند.

• تشکیل کنگره فوق العاده حزب کمونیست آلمان و انتخاب گیزی به عنوان رهبر حزب.

• **۱۱. آسامبر:** ملائوف اعلام داشت که تا پایان سال ۱۹۹۰ انتخابات آزاد در بلغارستان برگزار خواهد شد و ماده ۱ قانون اساسی [نقش رهبری حزب کمونیست] حذف خواهد گردید.

• **۱۴. آسامبر:** مرگ آندره ساخاروف، ناراضی سابق، فیزیکدان و برنده جایزه نوبل صلح و نماینده مجلس مردم. در مراسم بزرگداشت ساخاروف صدها هزار نفر از مردم در کنار رهبران

• **۱۷. آسامبر:** سرکوب تظاهرات ۵۰ هزار نفری دانشجویان در پراگ.

• **۱۸-۲۴. آسامبر:** اوچکیری تظاهرات در چکسلواکی و درخون عمومی برای ۷۷ نوامبر، توسط اپوزیسیون.

• **۲۲. آسامبر:** حضور دوباره دوبچه در صحنه سیاسی کشور. وی در این روز در شهر زادگاهش براتیسلاوا در تظاهرات مردم ظاهر شد و اولین سخنرانی خود را ایراد کرد. وی خواستار استعفای جمعی رهبران حزب شد.

• مجلس لهستان، بازوی مسلح کارگری حزب کمونیست را که شامل ۶۰۰ هزار نفر می شد منحل کرد.

• **ارپیش هونگر و گونتر میتاک** مسئول سابق اقتصاد آلمان شرقی از حزب اخراج می شوند.

• کمیسیون ویژه ای مسئول تحقیق پیرامون موارد اتهام علیه تئودور ژیکوف شد.

• **۲۴. آسامبر:** بلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی برگزار شد. کلیه اعضای هیات سیاسی استعفا کردند. کارل اوربانک به عنوان رهبر انتخاب گردید.

• **۲۵. آسامبر:** خبرگزاری چکسلواک اطلاع داد که همه زندانیان سیاسی در روزهای آتی آزاد خواهند شد.

• **۵۰۰ هزار نفر در لیتا** فریاد «دوبچه درکاخ» سزمی دهند. در این تظاهرات دوبچه و واسلاو هاول از آدامک -نخست وزیر- به خاطر پذیرش مذاکره با اپوزیسیون، حمایت کردند.

• **سندیقای بلغارستان** در جریان یک بلنوم، خود را مستقل از دولت و حزب اعلام کردند.

• **۲۶. آسامبر:** دوبچه، هاول و آدامک در تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری پراگ شرکت کردند.

• **۲۷-۲۸. آسامبر:** در لاپیزیک هراداران و مخالفین وحدت بر آلمان باهم درگیر شدند.

• **اعضای رهبری سنديکای واحد آلمان شرقی** استعفا دادند.

• **فراخوان امتصاب عمومی ۲ ساعته** توسط اپوزیسیون چکسلواکی با موفقیت انجام پذیرفت.

• **پس از پیروزی امتصاب عمومی** در چکسلواکی، اپوزیسیون در ملاقات با دولت خواستار تغییر کابینه شد.

• **آدامک تعهد نمود** تا سوم آسامبر کابینه جدیدی با شرکت نیروهای خارج از حزب معرفی نماید.

• **۲۹. آسامبر:** نمایندگان مجلس فدرال چکسلواکی، اصل «نقش رهبری» حزب کمونیست را از قانون اساسی کشور حذف کردند.

• **آدامک، خراستار خردج نیروهای شوروی** از این کشور شد.

• **آسامبر:** پارلمان آلمان شرقی حذف ماده ۱ قانون این کشور [نقش رهبری حزب] را تصویب کرد.

• **حزب کمونیست آلمان شرقی، انحلال هیات** سیاسی و استعفا ۱۶۰ عضو کمیته مرکزی را اعلام کرد.

• **آسامبر:** کابینه جدید چکسلواکی، اپوزیسیون را مایوس کرد. از ۲۰ عضو کابینه تنها ۳ تن از وزراء، عضو حزب نیستند. تمام پست های کلیدی مهمانان در دست وزرای کابینه قبلی است.

• **اپوزیسیون در مخالفت** با ترکیب کابینه، اعلام تظاهرات کرد.

• **کابینه جدید، حمله** نیروهای پیمان ورشو به چکسلواکی در سال ۶۸ را تجاوز به حق حاکمیت ملی این کشور اعلام کرد.

• **آسامبر:** اعضای حزب کمونیست آلمان شرقی، کمیته کاره برای اداره امور جاری حزب و برگزاری کنگره تشکیل دادند.

• **صدها هزار نفر در لاپیزیک** و شهرهای دیگر آلمان شرقی، تظاهراتی محاکمه رهبران فاسد حزب را کردند.

• **آسامبر:** رهبران پیمان ورشو، طی نشستی در مینکو، با صدور قطعنامه ای، مداخله نظامی نیروهای این پیمان در چکسلواکی را محکوم کردند. در این قطعنامه آمده است: «با قطع روند تغییرات دمکراتیک در چکسلواکی، این اعمال غیر قانونی [حمله نیروهای پیمان ورشو]، نتایج منفی در درازمدت به همراه داشت.»

• **آسامبر:** اگرچ کونقس می پذیرد که از اعتماد مردم برخوردار نیست و استعفا می دهد.

• **هانس مودری** نخست وزیر آلمان شرقی اعلام عفو عمومی کرد.

• **سازمان شهر** لنینگراد حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام کرد که با پلورالیسم سیاسی موافق است.

• **اوربانک دبیرکل** ح.ک. چکسلواکی از پیش از ۵۰۰ هزار عضو حزب که پس از سرکوب «بهار پراگ» از طرف حزب اخراج شده بودند اعاده حیثیت کرد.

• **آدامک از نخست** وزیری چکسلواکی استعفا کرد. مذاکرات بین اپوزیسیون و ماریان کالفا -چانتشین آدامک- برای ترکیب کابینه ادامه دارد.

• **اپوزیسیون اعلام کرد** که در کابینه جدید شرکت

جهان دگرگون می شود!

در درک نوین رهبری اتحاد شوروی از روابط بین المللی عناصر اساسی دستخوش تغییر شده اند که از آن می توان موارد زیرین را برشمرد:

- در درک نوین، نقش مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی و از طریق سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی به عنوان نیروی سمت دهنده تکامل اجتماعی معاصر نفی شده است و جای آن را نظریه مبتنی بر همکاری همه کشورها (با نظام های اجتماعی و سیاسی گوناگون) در راستای منافع و مسائل عمومی همه بشریت (و نه طبقه یا طبقات خاص) گرفته است. بر اساس این درک، مسائلی مانند صلح، خلع سلاح، محیط زیست و... در شمار مسائل مشترک همه بشریت هستند و تکامل آتی جامعه بشری به سطح همکاری همه کشورها برای غلبه بر این مشکلات و اجتناب از بروز تنش در سطح بین المللی بستگی دارد. بدین ترتیب اگر پیش از این همزیستی مسائل آمیز شکلی از مبارزه طبقاتی تلقی می شد، اینک علائق همه بشریت به مثابه ضرورت های اصلی برشمرده می شوند.

- رهبران جدید شوروی از سیاست برابری نظامی با غرب که به بهای تضعیف شدید اقتصاد داخلی آن تمام شده است به تدریج چشم می پوشند و به سیاست «کفایت معقول» روی می آورند. زیرا اتحاد شوروی نه از نظر اقتصادی قادر به این رقابت ویرانگر است نه اصولاً در عصر اتم، داشتن چند ده بمب اتمی بیشتر (در شرایطی که ذخائر موجود قادرند چندین بار کره زمین را نابود کنند) عامل برتری یا بازدارنده در شرایط جنگی احتمالی به شمار می رود.

- در دیدگاه رهبران جدید شوروی صحبت از اجتناب پذیر بودن جنگ هاست. بر این اساس اتحاد شوروی نه تنها در صدد مقابله با همه عوامل بحران زایی است که می توانند به بروز یک جنگ جدید کمک

شوروی شوکت کردند.

۱۶ «سامپل»: تظاهرات خونین مردم تیمپیش و او و آزاد در غرب رومانی

۱۷ «سامپل»: بخشی از حزب سوسیالیست کارگری مجارستان که با تصمیمات کنگره ۱۴ حزب در ماه اکتبر مخالفتند، طی نشست در بوداپست اعلام کردند که راه حزب را ادامه خواهند داد. برجسته ترین مهره حاضر در نشست گروس دبیرکل سابق حزب بود که در سخنان خود رهبران حزب سوسیالیست مجارستان را متهم به پکارگیری شیوه های ضددمکراتیک کرد. وی گفت که اقدام به تغییر نام و برنامه حزب درحقیقت راه را برای نیروهای ضدسوسیالیست و راست گشوده است و بنیادهای سوسیالیسم را سمست کرده است. علیرغم این انتقادات، گروس خواستار همکاری با حزب جدید سوسیالیست مجارستان شد.

۱۸ «سامپل»: در چندین شهر رومانی، به دنبال تظاهرات خونین مردم، حالت فوق العاده اعلام شد.

۱۹ «سامپل»: در جریان کنگره فوق العاده حزب کمونیست چکسلواکی، در چهره اصلاح طلب حزب به نام های آدامک و موهوریتا را به ترتیب به عنوان رهبر و دبیر اول حزب برگزیدند. در کنگره گفته شد از

کنند. بلکه وجود مناطق بحرانی و متشنج در گوشه و کنار جهان را هم به زبان صلح ارزیابی می کند. از همین زاویه نظریه گذشته مویوط به «امنیت شوروی» هم در دیدگاه این کشور دچار تغییر شده است و گاریباچف معتقد است که «امنیت شوروی را نمی توان به بهای نا امنی دیگر کشورها تامین کرد». این بدان معناست که اتحاد شوروی به ایجاد «نا آرامی» در مناطق جهان (یعنی دخالت نظامی و یا کمک فعال تبلیغاتی به جنبش های ضدامپریالیستی و...) نخواهد کرد و همه تلاش این کشور در راستای گذردن گروه های بحران های منطقه ای مانند افغانستان، کامبوج، نیکاراگوئه، نامیبیا، خاورمیانه و... به کار خواهد گرفت (امری که در دو سال گذشته به طور وسیعی شاهد آن بوده ایم).

تجدید نظرهای اساسی

به طور طبیعی این پرسش مطرح می شود که چه عواملی گروه رهبری جدید شوروی را به سوی این چرخش عمیق سوق دادند. بدون تردید پدیده گاریباچف در شوروی را نمی توان صرفاً تابع شخصیت وی و یا برخی اطرافینانش مانند شواردناده به حساب آورد. درحقیقت ادامه سیاست گذشته برعصه داخلی و خارجی برای رهبران شوروی تقریباً غیرممکن می مانست و می بایست در همه عرصه ها به سراخ تغییرات رادیکال و جدی رفت.

طی دهها سال کشورهای سوسیالیستی به مثابه جامعه برتر انسانی قلمداد می شدند که «اشکارتوین و غیر قابل انکارترین وجه راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع و تامین رفاه فزاینده توده ها و رهائی طبقاتی و ملی» به شمار می روند.

بدیهی بود که این «جوامع آرمانی» و در رأس آنها

۵۰۰ هزار نفری که در جریان ۲۰ سال اخیر از حزب اخراج شده اند فقط ۱۴۲ نفر در پی اعاده حیثیت جمعی حاضر شدند نوپاره به حزب بازگردند.

« خبرگزاری آلمان شرقی خبر از ۴۰۰۰ کشته شهر تسم شواراو درن آنها درگورهای جمعی می دهد.

۲۱ «سامپل»: اعلام استقلال حزب کمونیست لیتوانی از حزب کمونیست شوروی در جریان کنگره این حزب. این اولین بار است که در شوروی یک حزب کمونیست محلی دست به چنین اقدامی می زند.

« ادامه تظاهرات و درگیری با پلیس در چندین شهر رومانی. چائوشسکو، دیکتاتور رومانی پس از بازگشت از سفر تهران اعلام کرد که نسته های آشوب طلب و فاشیست سرچشمه ناآرامی های اخیر را تشکیل می دهند.

« در یوگوسلاست مخالفین با شعار مرگ پر دیکتاتوری سخترانی چائوشسکو را محفل کردند، پلیس به روی مردم آتش گشود.

۲۲ «سامپل»: از اولین ساعات باعداد درگیری خونین میان پلیس و مردم شدت گرفت. در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام شد اما امواج انسانی به حرکت درآمده و رادیو تلویزیون و

اتحاد شوروی رسالت تاریخی و انقلابی عظیمی در جهان به عهده داشتند. متعاقب این درک سیستم جهانی سوسیالیستی، دستاورد عظیم طبقه کارگر بین المللی و عامل عمده در تکامل روند انقلاب جهانی به حساب می آمد. سوسیالیسم می بایست تأثیر خود را بر امور بین المللی به گفث لنین «از طریق اقتصاد» و پیروزی های اقتصادی و مسابقه با جامعه سرمایه داری و دریک کلام ارائه یک جامعه برتر، عادلانه تر و آزاد تر به بشریت اعمال کند. از سوی دیگر متعاقب همین برداشت کشورهای سوسیالیستی به عنوان یکی از سه نیروی عمده انقلابی که علیه امپریالیسم جهانی در تراج مبارزه می کنند به مثابه رهبر و درعین حال یاری دهنده به دنیویروی انقلابی دیگر دوران ما (طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری، جنبش آزادیبخش ملی خلق های کشورهای مستعمره و وابسته) بار سنگین پیکار علیه امپریالیسم و مسئولیت سرنوشت نوع بشر را عمدتاً بردوش داشتند. این همان چیزی بود که در درک ما تا مین دیکتاتوری پرولتاریا در سطح جهان نام داشت. در تئوری مربوط به راه رشد غیرسرمایه داری حتی گفته می شد که با توجه به تأمین این هژمونی در سطح بین المللی، دیگر ضرورتاً نیازی به تأمین هژمونی پرولتاری در کشورهای جداگانه نیست.

این شمای ساده انگارانه و به کلی دور از واقعیتهای موجود پایه اعتقادات و تبلیغات بخش عمده احزاب کارگری و کمونیستی را در سراسر جهان تشکیل می داد. کافیتس هریک از کتب به اصطلاح تئوریک و سیاسی «کمونیستی» را بازکنیم تا ببینیم چه صفاتی به جامعه سوسیالیستی نسبت می دادند و این محاسن و صفات تا چه اندازه از واقعیت های زندگی مردم به دور بودند. توگوشی این حرف ها فقط برای کتابهاست. در عرصه بین المللی نیز وضعیت بهتر نبود. سرکوب خونین ۱۹۵۶ مردم مجارستان، بهارپراگ، هجوم نظامی به افغانستان و... در این مبارزه جهانی میان درسیستم کاملاً موجه جلوه داده می شد. و هزاران صفحه برای دگرگون جلوه دادن واقعیت های حراست و برای ثابت کردن نست داشتن امپریالیسم و ارتجاع در این حوادث سیاه می شد. یک نمونه دیگر: درهالی که گفته می شد

کاخ ریاست جمهوری به انفال مردم درآمد.

۲۴-۲۳ «سامپل»: جنگ خونین میان نیروهای امنیتی از یک سو و ارتش و مردم از سوی دیگر هزاران کشته در سراسر رومانی برچاک داشت.

« چائوشسکو در راه فرار از کاخ ریاست جمهوری به نست انقلابیون افتاد، و پس از محاکمه در یک دادگاه نظامی به همراه همسرش تیرپاران شد.

۲۷ «سامپل»: گروههای رهبری جدید رومانی به مردم معرفی شدند. دولت در اولین اقدامات خود کلیه محدودیتهای آزادی های فردی و سیاسی را لغو کرد.

۲۸ «سامپل»: در چکسلواکی الکساندر دوپچک به سمت ریاست مجلس فدرال انتخاب شد.

۲۹ «سامپل»: هاول سفنگری برجسته اپوزیسیون به ریاست جمهوری چکسلواکی برگزیده شد.

« پارلمان لهستان تغییر نام کشور را از «جمهوری لهستان» تصویب نمود. نقش رهبری حزب نیز از قانون اساسی حذف شد.

« مجلس رومانی تغییر نام کشور را از «جمهوری سوسیالیستی» به «جمهوری رومانی» اعلام نمود.

که «سیستم جهان سوسیالیستی اجتماعی از کشورهای مستقل است که از طریق روابط بین المللی طراز نوین سوسیالیستی مبتنی بر اصول احترام به حاکمیت ملی و همکاری برادرانه باهم پیوند یافته اند» اتفاقاً این رابطه همواره به صورت نابرابر و همزیستی وجود داشته است و هرکشوری که کوشش می کرد قدمی در راه استقلال بیشتر بردارد، یا از «خانواده» کشورهای سوسیالیستی رانده می شد و یا به زور تروپ و تانک واردان به تحکیم می شد.

گاریباچف و همکارانش پیش از همه خواستند به این واقعیت های تکان دهنده توجه کنند و دست از تئوری بافی ها و دگرگون جلوه دادن وضعییت واقعاً موجود بردارند. آنها با آگاهی کامل به ضعفهای عظیم جامعه شوروی، وضعییت نگران کننده اقتصادی، استبداد و خفقان حاکم بر جامعه به این نتیجه رسیدند که در سطح جهان نیز رابطه متقابل و بین المللی نیروها به ضرر اتحاد شوروی پیش می رود. ادامه سیاست های گذشته و سرپوش گذاشتن بر زخم ها و تکرار حرف هایی که با واقعیت ها هیچ رابطه ای نداشت دیگر بسیار نطوار بود. این موضوع در حقیقت عنصر تعیین کننده در تحول ریشه ای در سیاست های خارجی و داخلی اتحاد شوروی به شمار می رود.

سیاست جدید شوروی در عرصه بین المللی درحقیقت تجدیدنظر کامل در تمام نظریه های اساسی است که طی ۷ دهه در این کشور ناظر بر روابط خارجی بوده است. اکنون مدت ۴ سال است که کلماتی مانند «سه نیروی عمده انقلاب جهانی»، «تضاد عمده دوران»، «انقلاب جهانی»، «طبقه کارگر جهانی»، «سوسیالیسم پیشتاز»، «همزیستی مسالمت آمیز به عنوان شکلی از مبارزه طبقاتی»، «رسانات تاریخی اولین کشور سوسیالیستی» و... به کنی از ادبیات سیاسی این کشور و در تحلیل ها و نوشته های سیاسی و نظری محو شده است و جای آن را همکاری نظام های مختلف اجتماعی، همگرایی و... گرفته اند. نکات زیرین را می توانیم به عنوان خطوط اصلی این تجدید نظر ثنوری بپریم:

- اتحاد شوروی درک خود از نتایج کنونی را به کلی مورد تجدیدنظر قرار داده است. شوروی دیگر آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری را نه رقیب و دشمن خود که یک دوست و همکاره تلقی می کند. طرح شعار «خانه مشترک اروپایی» از سوی گاریباچف درحقیقت «دعوت به ساختمان اروپا بر اساس ارزش های مورد قبول همگان» (حتی با نظام های سیاسی مختلف) است. به عبارت دیگر از نظر شوروی در نظام اجتماعی «سرمایه داری آخر قرن بیستم و سوسیالیسم انسانی شده فردا دارای آنچنان نقاط مشترک قابل توجهی می باشد که قادرند زیر سقف «خانه مشترک اروپایی» گرده آیند. این درک فاصله گیری آشکار از نظریه اساسی و پایه ای مربوط به نقش تضاد در نظام اجتماعی در تکامل جامعه معاصر است. بدین ترتیب طراحان سیاست خارجی دیگر حداقل در عمل- قبول ندارند که «تضاد اصلی و تعیین کننده جامعه معاصر، به مثابه یک مجموعه واحد و تضاد میان نیروهای سوسیالیسم که جسم آن سیستم جهانی و سوسیالیستی است و نیروهای ارتجاعی امپریالیسم» تشکیل می دهد. با این تلقی جدید این تئوری مرکزی که کلید درک خصیلت دوران معاصر را باید در روابط بین نیروهای طبقاتی در سطح بین المللی و گرایش اساسی تکامل روند تاریخی زمان ما جستجو نمود، و اینکه دوران ما، که ویژگی اساسی آن گذار از سرمایه داری به سوسالیزم است، دوران مبارزه میان دوسویستم اجتماعی است. دوران انقلاب های سوسیالیستی و آزاد بخش ملی، دوران نابودی امپریالیسم و فروپاشی سیه مستعمراتی و یالآخره دورانی است که در آن



داری برای بازسازی اقتصاد این کشور و یا همکاری نزدیک با شرکت های چندملیتی در چارچوب ایدئولوژیک گذشته غیرقابل توضیح بودند و درحقیقت همه «گذشت های ایدئولوژیک» به نحوی از شرایط مشخص کنونی سرچشمه گرفته اند. این تحلیل البته به معنای نادیده گرفتن نقش گاریباچف و همکارانش و یا زیر علامت ستوال بودن صداقت آنها در مبارزه نیست. اما باید دانست که گاریباچف در چه شرایطی و تحت فشار چه واقعیت هایی سیاست های جدید خود را طراحی کرده است. اگر تا دیروز پیشرفت سوسیالیسم در سطح جهانی و عقب نشینی و حاشی شدن بحران های سرمایه داری و زوال پذیر بودن آن شعار روز سیاست خارجی اتحاد شوروی بود، امروز مسأله در درون مرزهای این کشور و به گفته خود گاریباچف «انسانی کردن میمای سوسیالیسم» در اتحاد شوروی حتی با «کسب» در صورت لزوم، برشی ویژگی های جامعه سرمایه داری است.

واکنش غرب در برابر سیاست نوین

سیاست نوین اتحاد شوروی در عرصه جهانی توازن موجود در سطح جهان را در آخرین دهه قرن بیستم دچار تغییرات عمیقی کرده است. تخفیف قابل ملاحظه تنش میان دوقدرت بزرگ و تلاش مشترک آنها برای حل برخی از معضلات مهم منطقه ای فضای نوینی در سطح جهان به وجود آورده است که در سراسر قرن حاضر سابقه نداشته است. درک سنتی از وقایت میان دو نظام به سرعت در ذهن مردم در حال تغییر است. نظرخواهی های گوناگون در کشورهای غربی نشان می دهند که مردم این کشور دیگر شوروی را به عنوان دشمن و خطر عمده یاد نمی کنند و گاریباچف به یکی از محبوب ترین و با اعتبارترین رهبران سیاسی قرن حاضر تبدیل شده است.

در صورت ادامه این جو بلوک بندی های نظامی به تدریج علت وجودی خود را از دست می دهند و کارشناسان نظامی پیش بینی می کنند که در بودجه نظامی کشورهای بزرگ صنعتی در سال های آینده کاهش اساسی به وجود خواهد آمد، دیگر امروز کسی از جنگ ستارگان که روزگاری محبوبترین برنامه نظامی ریگان و آمریکا به شمار می رفت سخنی نمی گوید. سیاست جدید شوروی در عمل محافظی از کشورهای غربی را که بخواهند بر طبق نظامیگری بکوبند، نزد افکار عمومی بی اعتبار می سازد.

از سوی دیگر جو جدید در سطح جهان، نقش سازمان های بین المللی را در حل مسائل افزایش داده است. چرا که این سازمان ها دیگر عرصه برخورد و تضادهای میان کشورهای بزرگ نیستند؛ نمونه انتخابات استقلال نامیبیا، قطعنامه ۵۹۸ مربوط به جنگ ایران و عراق، نقشی که اینک سازمان ملل در جریان حل مسائل کامبوج ایفا می کند و...

کشورهای غربی که ابتدا به طور عمده با دیده تردید به ابتکارات و سیاست نوین گاریباچف می نگریستند، در دوسال اخیر برخورد جدیدی را پیرامون سیاست گاریباچف در پیش گرفته اند. برای غرب عقب نشینی اتحاد شوروی از مواضع اساسی مربوط به سیاست خارجی گذشته که در عمل نوعی «تنازع بقاء» برای سیستم ها به شمار می رفت، موضوع کم اهمیتی نیست. زیرا خوب در میمای سیاست نوین شوروی، پیروزی سرمایه داری در جامعه بشرییت و شکست قطعی سوسیالیسم را می بیند. همچنین باز شدن بازار بزرگ و بکر کشورهای سوسیالیستی و توسعه ناگزیر روابط این کشورها با غرب برای کسب تکنولوژی مدرن و بهبود کیفی و افزایش کمی تولید نمی تواند برای غرب خالی از علاقه باشد. افکار عمومی جهان در سمت دادن دولت های غربی به اتخاذ یک سیاست جدید با اتحاد شوروی بسیار مؤثر بودند. سیاست تجارزکارانه آمریکا علیه پاناما به منظور

ملل بازبیشتری راه سوسیالیسم را در پیش می گیرند. این دوران، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهان است. «اعتبار خود را نزد نظریه پردازان شوروی از دست می دهد. گاریباچف در مقاله خود در روزنامه پرادای ۲۶ نوامبر ۸۹ می نویسد: «متأسفانه سوسیالیسم نتوانست نقش رهبری خود در تبدیل ساختار جهانی را به دست آورد و کشورهای صنعتی سرمایه داری نتوانستند این نقش را به عهده گیرند.»

با انکار مضمون طبقاتی سیاست خارجی، اتحاد شوروی از نقش خود به عنوان نیروی اصلی محرکه «انقلاب جهانی» و رهبر «سه نیروی انقلابی دوران» نیست می شوید و مبارزه طبقاتی در کشورهای گوناگون را امر خود آن کشورها تلقی می کند و تأثیر و به نقش عامل پیرونی در این تحولات (از جمله کمک نظامی و...) چون گذشته اعتقاد ندارد. طرح مسأله انترواسیونالیسم انسانی به جای پرولتری در ادبیات سیاسی شوروی همین تغییر دیدگاه را توضیح می دهد.

در سیاست حفظ متحدان به هر قیمت حتی با لشکرکشی کاملاً تجدیدنظر شده است و خروج از افغانستان و یا تصمیم اتحاد شوروی برای خروج ۶۲۵ هزار تن از ارتش خود از کاپه کشورهای خارجی طی سالهای آینده در همین راستا قابل درک است. برخورد مثبت شوروی با تحولات زلزله آسای اخیر در اردوگاه سوسیالیستی به اندازه کافی گویاست.

نگرانی رهبران شوروی از مشکلات و تنگناهای عظیم در داخل کشور همواره در سال های اخیر در سمت و سو دادن به همین سیاست تأثیر بسزایی داشته است. گاریباچف خود درباره این رابطه می گوید: «امروز سیاست خارجی ما حتی پیش از پیش از عامل سیاست های داخلی و مناطق ما در تمرکز روی فعالیت های سازنده ای که متوجه ترقی کشورمان می باشد، متأثر می گردد. به همین دلیل است که ما به یک صلح پایدار و روابط بین المللی نوین سازنده و قابل پیش بینی نیاز داریم.» کاهش بار هزینه های نظامی و نیز پائین آمدن تعهدات شوروی در مناطق بخرانی جهان به طور مستقیم در خدمت رشد اقتصاد عقب مانده و بحرانی این کشور قرار خواهد گرفت، که نگرانی اصلی همه مردم و رهبران کنونی کشور را تشکیل می دهند.

گاریباچف و همکارانش برای حل مشکلات اساسی خود، می بایست جایگاه شوروی در سطح جهان چه در عرصه سیاسی و چه اقتصادی را به کلی دگرگون می کردند. وارد شدن شوروی به مدار بازار جهانی (باتوجه به ناتوانی و محدودیت های روابط اقتصادی کشورهای سوسیالیستی) یاد رک پیشین از روابط جهانی، غیر ممکن بود. دعوت از کشورهای سرمایه

تصویب منشور حقوق کودکان در سازمان ملل

پیروزی راست

در برزیل

سرانجام پس از يك مبارزه انتخاباتی فشرده، کولار نامزد راست برزیل توانست با کسب ۵۰ درصد آرا لولا نامزد چپ برزیل را شکست دهد و به ریاست جمهوری برزیل انتخاب شود. لولا در جریان دور دوم انتخاباتی توانسته بود به سرعت از فاصله خود با کولار بکاهد و شانه به شانه او پیش رود. با وجود شکست لولا، چپ برزیل باکسب حدود نیمی از آرا در انتخابات توانست قدرت و پتانسیل واقعی چپ را در جامعه به نمایش گذارد. نام لولا که از محبوبترین شخصیت های کشور و رهبر حزب کارگران است، به ویژه از سال های ۷۰ به خاطر سازماندهی اولین اعتصاب بزرگ کارگری علیه دولت نظامی پسر زبان ها افتاد. برزیل با وجود صنایع و کشاورزی پیشرفته دارای بیش از ۱۰۰ میلیون فقیر و ۱۱۰ میلیارد دلار قرض خارجی است و ناپایداری در جامعه پدید آمده است. لولا امید بزرگ يك تغییر رادیکال در وضعیت موجود به شمار می رفت.

پیروزی

دمکراسی در شیلی

انتخابات ریاست جمهوری شیلی با پیروزی قطعی تازه اپوزیسیون از حزب دمکرات مسیحی خاتمه یافت. رئیس جمهور جدید شیلی درجریان مبارزه انتخاباتی از حمایت ۱۶ حزب اپوزیسیون از کمونیست ها تا لیبرال ها برخوردار بود و همین یکپارچگی اپوزیسیون ضد دیکتاتوری به مهم ترین عامل پیروزی آنها تبدیل شد.



می شود که نه فقط آمریکائی ها بلکه خود شوروی ها هم این قرارداد را از طریق گسترش تولید برشی تسلیحات زیروا گداشته بودند. يك نمونه دیگر تحلیل ما (برحقیقت تقلید ما) در توجیه حوادثی مانند سرکوب بهار پراگ، حوادث مجارستان ۵۶ و یا فرستادن ارتش سرخ به افغانستان و قلمداد کردن آنها در چارچوب مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی و زلیفه انترناسیونالیستی است. درحالی که امروز خود شوروی ها و یا دیگر کشورهای سوسیالیستی این اقدامات و ابتکارات «انترناسیونالیستی» را به طور رسمی محکوم می کنند.

همه این حوادث تلخ برای ما درس های بزرگی دربر دارند. کمونیست ها باید با مغز خود براساس منافع مردم میهن خود و همه بشریت در باره سیاست های خارجی کشورهای دیگر به داورى بنشینند. ما به سیاست های خارجی گارباچف، آنجا که به سود منافع بشریت، پیشرفت صلح، محدود شدن تولید سلاح های اتمی و عدم دخالت در امور کشورهای دیگر مربوط می شود، با علاقه و احترام می نگرییم و هرچا که آن را مغایر با ارزش های شناخته شده خودمان یافتیم، از آن انتقاد می کنیم. انتقاد ما از سیاست خارجی اتحاد شوروی در برخورد با جمهوری اسلامی و برقراری روابط بسیار دوستانه با آن و چشم بر چنایات آنها بستن در این چارچوب می گنجد. ما طرفدار آن سیاست خارجی هستیم که در آن نه تنها مبارزه برای صلح، تحدید سلاح های نظامی و حفظ محیط زیست بلکه مهم تر از آنها ارزش های شناخته شده بشری و

سرانجام بعد از ده سال کار و تلاش، قرارداد حقوق بین المللی کودکان روز ۲۵ نوامبر ۸۹ به تصویب جلسه عمومی سازمان ملل متحد رسید. در جریان ۴۴ جلسه عمومی هر يك از مواد منشور را مورد بحث و بررسی قرار دادند و نتیجه توافق میان همه گرایشات فرهنگی و مذهبی را به تصویب رساندند. البته هنوز اجرای تمام این مواد به وسیله دولت ها حتمی نیست. اساس این منشور اصول پایه ای به شمار می رود که اجازه می دهد تحولی در وضعیت کودکان جهان به وجود آید. مسلماً ده سال برای تصویب این مواد مدت زیادی بود ولی بدین وسیله مسدود می شوند کودکان در سراسر جهان صاحب مجموعه ای از ابتدائی ترین قوانین می گردند.

منشور حقوق کودک از ۵۴ ماده تشکیل شده است که کودک را تعریف می کند و از حقوق اساسی او در زندگی دفاع می کند. در این مواد از آزادی اندیشه، اظهار نظر، مذهب، تشکیل انجمن کودکان دفاع می کند و امنیت کودکان و حمایت از آنها علیه استثمار اجتماعی، اقتصادی و در برابر «تجاوزات فیزیکی یا روانی» را مورد تاکید قرار می دهد.

کشورهای مسلمان مخالفت خود را در مورد آزادی مذهب به وسیله کودکان پنهان نکردند. به نظر ما این گام سازمان ملل در جهت تأمین حقوق کودکان بسیار جدی است. هر روز ۴۰۰۰۰۰ کودک از بیماری می میرند درحالی که علیه همین امراض واکسن مؤثر وجود دارد. میلیون ها کودک از امکان آموزش و بهداشت محرومند و حتی

تعمیل سیاست خود بر این کشور کوچک یکبار دیگر نشان داد که در برداشت آمریکا به عنوان «برقدرت» هنوز نوك ژاندارمی جهان و حفظ منافع خود به هرقیمت، عنصر تعیین کننده به شمار می رود. يك سیاست خارجی دمکراتیک و متکی بر ارزش های انسانی فراگیر مبتنی بر احترام به حقوق بشر و حاکمیت ملت ها ازسوی شوروی می تواند به انزوائی سیاسی آمریکا و محکومیت آن در افکار عمومی جهانیان بچسباند. در واقع سیاست گارباچف از این جنبه برای کشورهایی نظیر آمریکا دست و پاگیر و درینسرافزین خواهد بود.

کمونیست ها در برابر سیاست نوین

برخورد نیروهای چپ به سیاست های گارباچف در سطح جهان چه باید باشد؟ به نظر می رسد در این عرصه نیز -مانند بسیاری از عرصه های دیگر- تجویب های تلخ گذشته عناصر لازم را برای يك تجدیدنظر قطعی در نحوه برخورد ما با سیاست های اتحاد شوروی و اصولاً هرکشور دیگری در اختیار ما می گذارند. مثلاً در گذشته همواره ما تبلیغ می کردیم که سیاست خارجی اتحاد شوروی در جهت تنش زدایی است و اگر بحرانی در سطح بین المللی وجود دارد، نتیجه سیاست های امپریالیسم است. در حالی که امروز رهبران طراز اول شوروی مرتباً از سیاست های ماچراچویانه و تنش گرایانه دوران پرژونف سخن به میان می آورند. نمونه دیگر قرارداد محدود کردن تولید سلاح های اتمی (معروف به سانت ۲) است که میان آمریکا و شوروی امضا شده بود. امروز معلوم

از جمله دمکراسی و حقوق بشر به مثابه پایه و ستون به شمار آیند. صلح سلاح و صلح یقیناً مسائل همه بشریت هستند اما نباید فراموش کرد که برای آن دهقان تحطی زده آسیایی و یا زندانی سیاسی ایرانی و شهروند میاهادوست افریقای جنوبی مساله تعیین کننده نان، آزادی سیاسی و یا رفع تبعیض نژادی است. ما به آن سیاست خارجی متوقی و انسانی می گوئیم که در رابطه خود با بقیه کشورها دشمنان خود را بر اعمال و سیاست های داخلی دولت آن کشور نبندد و فقط برپایه منافع سیاسی و یا اقتصادی خود عمل نکند. اگر قراوست ارزش های جهانی بشری وجود داشته باشد، فقط در این محدوده قابل درک است.

از این روست که برخورد ما با سیاست خارجی اتحاد شوروی برخورد کلی «همه چیز خوب» و یا «همه چیز بد» نخواهد بود. ما در هر مورد یا توجیه به همخراتی آن با روشن يك سیاست خارجی انسانی و مترقی تحلیل مستقل خودمان را باید ارائه کنیم. نکته آخر اینکه باید به تجدیدنظریهای شورویک در سیاست خارجی شوروی نیز با دید انتقادی برخورد کرد. آنچه مسلم است، این است که تلقی امروز اتحاد شوروی برپایه وضعیت داخلی و منافع آن کشور و نیازش به نوع جدیدی از رابطه با جهان خارج استوار است. کوشش این نوشته، درعمره شورویک فقط مترجه بازکردن این مساله از دیدگاه نظریه پردازان اتحاد شوروی است و تلاش شده است از موضعگیری ارزش گذاری خودداری شود.

نگاهی به حزب کمونیست ایتالیا

همسازی با دنیای نوین

حزب کمونیست ایتالیا یکی از بزرگترین احزاب کمونیست جهان هیجدهمین کنگره خود را از ۱۸ تا ۲۲ مارس ۱۹۸۹ در رم برگزار کرد. این کنگره بحث‌هایی را در جنبش چپ و در مطبوعات بزرگ جهان برانگیخت. آنچه در پی می‌آید ترجمه کوتاه شده تحلیلی است از «ویلبرت واسرمان» که خود در این کنگره شرکت داشت. ترجمه این نوع بررسی‌ها از آن جهت واجد اهمیت است که مسایل، تجارب و تحولات ناگزیر در جنبش چپ را در دنیای معاصر برای غنی کردن دیدگاهها و ارزش‌یابی راه حل‌ها در اختیار جستجوگران قرار می‌دهد. این مقاله پیش از انتخابات پارلمان فرانسه، انتخابات پارلمان اروپا و رویدادهای چین و روند تحولات دمکراتیک در کشورهای سوسیالیستی و نیز تغییر نام حزب کمونیست ایتالیا نگاشته شده است. مقاله زیر که دیدگاه یک مارکسیست فرانسوی را منعکس می‌کند، گام گریزی هم به شرایط کمونیست‌های فرانسه می‌زند.

شکفت آنکه بحثی که در فرانسه درباره حزب کمونیست ایتالیا جریان دارد، به زحمت خود را از کلیشه‌های سازبها و افکار پیش‌دورانه می‌رهاند. حزب سوسیالیست برای پذیرفتن آن در خانواده بزرگ سوسیال‌دمکرات‌ها آغوش می‌گشاید، چپ افراطی طبق معمول با عنوان کردن برخی تهمت‌های رایج با نظر شک و ظن به آن نگاه می‌کند. حزب کمونیست فرانسه بی‌اعتنا به آن خود را در دشواری‌های انتخاباتی سرگرم نگاه داشته است و در این میان کمونیست‌های نوجو، نوساز یا منتقد هستند که تحایل شدیدی به تحقق اندیشه‌های دورپردازانه خود دارند و حزب کمونیست ایتالیا را به مثابه حزبی که برای فرانسه نمونه آن را آرزو می‌کنند، چله‌گر می‌سازند. من که خود را متعلق به این گروه می‌دانم، پس از شرکت در هیجدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا، تلاش دارم همزمان خونسرد و ملامتند نگاهی به آن بیلکنیم. خونسرد به خاطر اینکه مدت‌هاست این حزب خود را از تمثال‌های مقدس و اراهنیده و ملامتند به خاطر اینکه این حزب در جستجوی سنتز نوین سیاسی و تبیین و تعریف دوباره هریت خاص خویش است.

این حزب معانی را مطرح می‌کند که مستقیماً به ما مربوط می‌شود و در ارزیابی آن را تا درجه سوسیال‌دمکراتیزه کردن معمول تنزل نمی‌دهد. زیرا هنگامی که تحول یک نیروی سیاسی بررسی می‌شود، بهتر است ظرفیت نرسازی آن، نزدیکی به مسائل اساسی، کیفیت پیشنهادات و استعداد به فرجام رسانیدن آنها و ارسی شود، نه اینکه با یکبار بررسی الگوی بدست آمده برای همیشه به جایگانی سیاست‌سندی سپرده شود.

نخستین مساله ای که شایسته است در ارتباط با حزب کمونیست ایتالیا مطرح گردد، عبارت است از اینکه چرا حزب کمونیست ایتالیا مدت‌هاست در فرانسه به عنوان مدل یک حزب کمونیست که توان نرسازی دارد، شناخته شده و آخرین کنگره اش را کنگره «حزب جدید کمونیست ایتالیا» نام نهاده است. چونکه نرسازی عبارت «کمونیست اروپائی» حقیقتاً نرسازی یک عبارت نبود. در واقع ما با دو تغییر که ارزش آن کمتر از تغییر طبیعت متفاوت

نیست سروکار داریم. گذار از تغییر نخست به تفسیر دوم نباید ناکامی‌های انتخاباتی سه سال اخیر، بلکه برپایه مجموع مسائلی که این واگشت‌ها مظهر آن است، توضیح داده می‌شود.

تغییر نخست که حزب کمونیست ایتالیا از سال ۱۹۵۶ به استقبال آن شتافت، عبارت از بریدن از استالینیزم بود. این تغییر که در حزب کمونیست فرانسه یا تأخیر صورت گرفت کاملاً به جا و مؤثر بود و از میانه دهه ۷۰ در اوج این تغییر فاز «کمونیست اروپائی» نام گرفت. این «کمونیسم اروپائی» جای مرکزی معینی را در روند منتهی به سوسیالیسم و در خور جامعه سوسیالیستی، به دمکراسی واگذاشت. تناقض در این جاست که حتی اگر تصور شود که این اصطلاح یک راه اروپائی را نشان می‌دهد، استراتژی مورد بررسی برای حزب کمونیست ایتالیا جزئاً و برای حزب کمونیست فرانسه کلاً یک راه ملی است. در زمینه طرز کار حزب، مساله عبارت از دمکراتیزه کردن سانتوالیسم دمکراتیک بود. اما حزب کمونیست ایتالیا با نرزش و حزب کمونیست فرانسه بدون نرزش در این چارچوب باقی ماند. البته، این فاز کمونیسم اروپائی که با مقابله شدید شوروی‌ها روبرو شد، نباید با سیاست‌های اعلام شده مقطعی این احزاب چون سازش تاریخی، حتی اتحاد ملی در ایتالیا و برنامه مشترک در فرانسه اشتباه شود. همه این سیاست‌ها با ناکامی روبرو شدند. با اینهمه حزب کمونیست ایتالیا چون در نرسازی اولیه خود پی گیر بود، توانست تا میانه دهه ۸۰ به مثابه نیروی مسلط زندگی سیاسی ایتالیا باقی بماند، اما حزب کمونیست فرانسه دوباره در جاده پرنرفیسم گام نهاد، با این ضربه از دست دادن نفوذش را تسریع کرد. ما وضعیت خود را گسست ساده از زمان ارزیابی می‌کنیم. چون بلافاصله پس از اوج سال ۱۹۸۴ که هیجان‌توده ای بعد از مرگ انریکو پولیتگوئر دیرکل حزب موجب آن بود، حزب کمونیست ایتالیا با این که نسبت به حزب کمونیست فرانسه معیارات بیشتری برخوردار بود، راه گزیده اش را دنبال کرد. با اینهمه، واگشت‌های موازی و متفاوت

دو حزب، هر قدر به لحاظ وضعیت شباهت کمی دارند، همزمان محصول دلایل مختلف و علت مشترکی هستند و آن به تأیید میخائیل گارباچف شکست قطعی تاریخی کمونیسم به شیوه قدیم، و عدم توانائی آن حتی در صورت مدرنیزه شدن در پاسخ به مسائل عصرماست. یک حزب کمونیست در ایتالیا که خود را به نخستین نرسازی قانع سازد، با دو ناتوانی روبرو خواهد بود: ناتوانی در ایجاد اعتماد نسبت به دورتمای سیاسی ترک‌شور و تأمین مشارکت خود در قدرت و ناتوانی در مفهوم جدید دادن به مبارزه برای سوسیالیسم. کنگره قبلی که در فلورانس برگزار شد، ظرفیت خود را در ابراز این ناتوانی آشکارا نشان داد. اما هیجدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا منعقد در رم با کسب ظرفیت لازم وظیفه نوسازی را برعهده گرفت. از آن زمان دوره گشوده شده است:

راه نخست که از سال‌ها پیش توسط رجالی چون «جیورجیونا پولیتانو» و به عبارت دیگر توسط جریان‌های معروف به راست در حزب کمونیست ایتالیا پیشنهاد گردیده، اساساً بر سیاست نهایی تکیه دارد. طبق این دیدگاه، حزب کمونیست ایتالیا موظف است خود را برای دیگر نیروهای سیاسی قابل پذیرش کند. و درحقیقت، بر این اساس، ویژگی‌هایش را که وسیله پیوند او با جریان انقلابی است، از دست بدهد و نقش قدرت «دولتی» در ایتالیا و شریک نهادیش در اروپا را ترجیح دهد و در یک کلام خود را به مثابه جناح نوخواه سوسیال‌دمکراسی ایتالیا تثبیت کند. راه دیگر که به چپ تعلق دارد، در آغاز توسط دوستان «پیتروانیکرانو» پیشنهاد شد. البته این چپ را نباید با چپ «سنت گراهی طرفدار «آرماندو کوسوتا» اشتباه کرد. این راه جوینده اصول جدید رادیکال متکی بر جنبش‌های اجتماعی است و به مسائلی چون محیط زیست، پاسیفیسم، فمینیسم، جهان سوم گرائی و مبارزات کارگران خودمدیر توجه دارد. آشیل اورکیوتو با درپیش گرفتن سیاست نرزش برای سنتز بشوار این راه تلاش به عمل آورد و توانست موفقیت‌هایی نصیب خود سازد. اما این

دگرگونی به عنوان يك روند طولانی تاریخی در گرو صدالت است. لذا حجت قرار دادن مرکز بودن طبقه کارگر بنابه درك سنتی آن قابل بحث نیست. این ارزیابی که تضاد سرمایه-کار بدون ازمیان رفتن و فراتر از آن دیگر اجباراً مبنای هر تفسیری را تشکیل نمی دهد، خود را تحمیل می کند. تردید در وجود سوسیالیسم به مثابه سیستم دولتی، اقتصادی و سیاسی گلوبال و تعریف کمونیسم به عنوان يك حرکت ناگزیر و ممکن از امروز تا رهایی بشریت امری کاملاً مناسب و بجاست. درست بدین خاطر است که به نظر من اصطلاح «فرمیسیم قوی» در مقیاسی مطرح می گردد که طرح جامعه ای را وعده نمی دهد و مدعی اتوپیای جبری کمونیستی نیست.

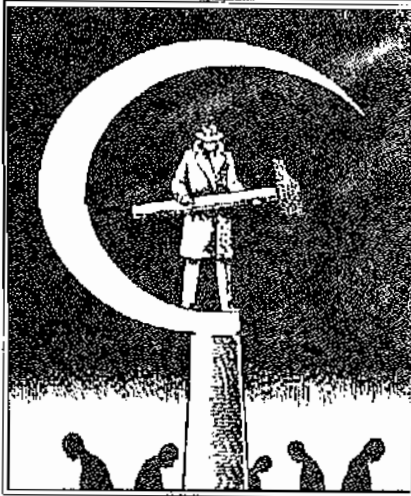
در فرانسه اصطلاح دیگری به هموار کردن راه آغازیده است. این اصطلاح «رنالیسم انقلابی» است که ضمن مشخص کردن روش همه خانواده با روش کمونیست های ایتالیا دورتما را به نحو احسن تعیین می کند. درخاسته این بحث راجع به شجره این فرمول جدید باید بگویم که تروتسکی در بحث پیرامون صلح برست-لیتوفسک آن را به کار برد و لذا اصطلاح یان شده مخلوق ذهن توچو و یا توساز فرانسه نیست.

کنگره هیجدهم همچنین به عنوان کنگره ترك سوسیالیسم دمکراتیک باقی خواهد ماند. با اینهمه در سال های اخیر این سوسیالیسم تروپا دمکراتیزه شده است. وجود جریان ها کاملاً شناخته شده و در تدارك کنگره، «آرماندو کوسیقای» سنت گرا توانسته است متن آلترناتیوی را عرضه کند که تقریباً ۴ درصد آرا را به دست آورد. در حال حاضر، آنها به مفهوم دیگر، یعنی به مفهوم حزب «راست» یا مفهومی که قانون اکثریت در آن به کار می رود، رسیده اند که طبق آن هرکس می تواند، آنچه را که می خواهد، تا زمانی که می خواهد و درهرجا که می خواهد، ازجمله در محل های حزب ابرازدارد. همچنین مفهوم حزب-جنبش اشکال تجمع اعضا و هواداران را پیدا می کند که طبق آن هواداران برای تعیین کاندیداها در انتخابات دعوت می شوند.

چنانکه ملاحظه می شود، این سیاست که دور از لنینیسم است، بحران شکل سنتی احزاب را بازتاب می دهد. حزب کمونیست ایتالیا که خود اعتراف دارد که همچون يك سازمان مشبك است، هرسال بسیاری از اعضایش را از دست می دهد. بنابراین، مدرنیزه کردن به معنای افزایش مشارکت حزب در زندگی سیاسی جامعه و دمکراتیزه کردن داخل و خارج حزب است. آیا مجموعه این تدابیر برای پیشرفت حزب کمونیست ایتالیا، که با نگرانی به انتخابات آینده اروپا می نگرد، کافی خواهد بود؟ هیچکس نمی داند. اما جلوگیری از واگشت جدید اکنون به مثابه نخستین کامیابی خط مشی «اکنیتوه تلقی می شود. ما موشکافی در آنچه که در سمت گیری حزب کمونیست ایتالیا کمونیستی، غیرکمونیستی و فراکمونیستی است را به مفسران و پاسداران معابد وامی گذاریم.

به هرحال کمونیسم جدید هنوز به دلایل عدیده وجود ندارد. آن مسکو، پکن تا رم و درگذر از پاریس، کهنه هنوز جان سختی کرده و کاملاً شمرده است. کودک هنوز در مرحله جنینی است. آیا نوزاد می میورد یا زنده می ماند این یقیناً یکی از پرسشهای آینده است.

ترجمه از: پ.ب.ک.



کمونیست فرانسه ببندد. بدیهی است که بسیاری چیزها به پویایی قدرت جذب و اعتدال پیشنهادات این یا آن حزب بستگی دارد.

در سطح اروپا، مسئله هنوز بفرنج تراست. چون حزب کمونیست ایتالیا، بنابراین واقعیت که در گروه نیروهای مؤثر سیاسی نیروی چپ او حامل نیروی ثوین کمونیستی وجود ندارد، تمام هم خود را در راه اتحاد ممتاز و سرسند با احزاب بزرگ سوسیال دمکرات در صفوف چپ اروپا به کار می بندد. اگر این سمتگیری در يك حزب پذیرفته شود که نیروهای چپ سیاسی در اروپا و طبقه دارند، اشکال همکاری تنگاتنگ را جستجو کنند. آنگاه بیدرتک بحث و گفتگو به نحو مطلوب چنانچه می زند. آیا قبول اتحاد باید به معنای تعهد در قبایل مواضع مسلط در این احزاب باشد؟ یا به عکس چپ اروپا که هیچکس ضرورت آن را نفی نمی کند، نباید جایی برای تنوع باشد و جنبش های اجتماعی در قاره کهن را تقویه کند. هیچکس نمی تواند بگوید که کنگره هیجدهم در این باره پاسخ روشن و قانع کننده داده است. آنها حتی دقیقاً از بحث پیرامون آن حذر کرده اند. مساله عبارت از پیوستن به گروه سوسیال دمکرات پارلمان اروپا و یا پیوستن به انترناسیونال سوسیالیستی نبود. بدون شك دلیل آن فقدان توافق در این موضوعات بود. زیرا اپوزیسیون کنونی حزب سوسیالیست ایتالیا درباره این درونماها همه چیز را بیان نکرده است. همچنین دلیل آن عدم تدارك قبلی و گاه شتابزدگی سیاسی برای دادن تضمین ها در وقت انتخابات بود. بنابراین، هیچکس به متن و یا گفته هاشی برنسی خورد که حزب کمونیست ایتالیا در آنها تمایلیش را در تبدیل به يك حزب سوسیال دمکرات ابراز کرده باشد. نوعی پیدا کردن تعریفی در آنها که «حزب جدید» را به عنوان فرمیسیم معرفی می کند، نشوار نیست. متن قطعنامه مصرب، کمونیسم جدید را «فرمیسیم قوی» تعریف می کند. صفتی که مخصوصاً انتقاد ضمنی از صفت فرم حزب سوسیالیست ایتالیا را در خود نهفته دارد. اگر درست توجه شود می بینیم که اعضای کنگره به وضوح توضیح داده اند که نیروهای سیاسی امروز باید به کیفیت پیشنهادات خود و ظرفیتشان در کامیاب گردانیدن فرم هاشی که جامعه را تغییر می دهند، معتقد باشند و تنها به اعلام وفاداریشان به فرمول های انقلابی بسنده نکنند.

حال این نکته باقی می ماند که آنها از چه نوع تغییری در جامعه صحبت می کنند. درك این

موفقیت را باید مدیون شور و حرارت کنگره برای نژهای چپ دانست.

به روشنی ملاحظه می شود که نوین نوسازی از دگرگونی کامل مجموعه مسایل سرچشمه می گیرد. مساله جهانی بودن، پیوستگی فزاینده متقابل در زمینه هر مساله حاد بشریت در روابط کشورها در مرکز اقدام حزب کمونیست جدید ایتالیا قراردارد. ازبید رهبران این حزب جستجوی پاسخ های ملی و حتی جستجوی هر راه ملی برای رسیدن به سوسیالیسم پیوده است. بر این مبناست که از آن پس مسائلی چون محیط زیست، روابط شمال-جنوب، مفهوم شیوه رشد و خلق سلاح موضوعات مهم بحث و گفتگو را تشکیل می دهد. در قطب دیگر یعنی پس از مساله جهان، موضوع اصلی کمونیسم جدید فراداست. نتیجه آنکه، تکیه مقدم بر جنبش زنان نه تنها به معنای توجه به تفاوت جنسی، بلکه همچنین پیروزی فردیت و شهروندی در همه فعالیت های اجتماعی است. پس در این میان مبارزات طبقاتی چه می شود؟ از این مبارزات به هیچ وجه تخطی نشده است؛ بلکه به عکس به عقیده ما این مبارزات باید دید جدید اعتلاء پیدا کرده اند.

درست است که کنگره رم مبارزات اجتماعی مثلاً در قیات را انعکاس داد، چونکه ایتالیا هیچ اطلاعی از آن نداشت. اما معلوم نیست چه چیز این اقدام می بایست بدانگونه که مفسران فرانسه آن را ناقص ابراز کرده اند، به عنوان پیوستن به سوسیال دمکراسی وانمود شود. این مقدمات به آسانی می تواند به مقدمات رادیکال شدن جدید کمونیستی تبدیل شود، چنانکه گلودیا مانسینا طی مقاله ای بدان اشاره کرده است. واقعیت این است که حزب سوسیال دمکرات جمهوری فدرال آلمان نیز برخی از این موضوعات را بسمط می دهد که این دلیل قطعی برای تغییر هریتشان نیست.

مساله مهم عبارت از پیوند دادن روش جدید با چهره نهادی سیاست حزب کمونیست ایتالیاست. در سطح کشور، کنگره به قدرت رسیدن نوعی اتحاد چپ در ایتالیا و گسستن همیشگی از مفاهیم سازش تاریخی را به عنوان آلترناتیو دولت دمکراسی مسیحی هدف خود اعلام داشت. البته، همه گفتگوها از اینجا آغاز می گردد. زیرا حزب سوسیالیست ایتالیا هرگز نظر خود را در نفی چنین دورنمایی پنهان نکرده است و تنها زمانی به چنین آلترناتیوی تن می دهد که برتری خود را بر چپ ایتالیا تأمین کرده باشد. آیا برای برداشتن این مانع باید با کاستن از ویژگی و عدول از جاه طلبی ها به حزب سوسیالیست نشان داد که هیچ راهی ای ندارد از این که حتی اگر در حزب بتوانند خیلی خوب از عهده برآیند، تنها یکی عهده دار این وظیفه شود و یا به عکس ما باید پیش از همیشه اصلیت کمونیستی را منتها برآساس هریت جدید کمونیستی مورد تأکید قراردهیم و یا ایجاد اعتماد در جامعه ایتالیا نسبت به آلترناتیو چپ آن را به حزب سوسیالیست تحمیل کنیم؟

سنتز اشیل اوکتو که به فاز کنونی اختصاص دارد، اتحاد را همچون يك مبارزه ارزیابی می کند، بی آنکه برای مدت بسیار طولانی فرض یکی کردن دو حزب را مسدود کند. در چنین صورتی آیا این خطر حزب کمونیست ایتالیا را تهدید نمی کند که درها به روی او بسته شود، همانطور که فرانسوا میتران توانست در فرانسه آن را به روی حزب

نگاهی به تحولات جمهوری دمکراتیک آلمان

از انقلاب اکتبر تا انقلاب نوامبر

با عمیق تر شدن تحولات دمکراتیک در مجارستان، برای اولین بار دولت این کشور در آوریل ۱۹۸۹ مرزهای خود را گشود و سیم خاردار که وظیفه حراست از این سیستم را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی به عهده داشتند به زباله دان تاریخ انداخت.

بسیاری از مردم مجارستان و نیروهای سیاسی اهمیت این واقعه را در آن زمان درتیاقتند و آن را یک امر داخلی در یک کشور سوسیالیستی ارزیابی کردند، اما دیری نپایید که این عمل تأثیر واقعی خود را در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیگر و به خصوص در آلمان دمکراتیک، آشکار نمود. این واقعه مصداق بود با نوحانده مهم دیگر که در ظاهر باهم هیچ ارتباطی نداشتند، اما در واقع دوری یک سکه، یعنی هر دو چهره واقعی رژیم را نشان می دادند. یکی تبلیغات کرکننده رژیم در مورد «نتایج درخشان» انتخابات به اصطلاح آزاد در آلمان دمکراتیک، آن هم با رقمی نجومی یعنی ۹۸/۸۵ درصد آراء، و دیگری توجیه و تجسین به اصطلاح «پیروزی انقلاب بر ضد انقلاب» در چین، که در واقع چیزی نبود مگر قتل عام آزادیخواهان.

پس از چندی یعنی در ماه اوت، فرار از کشور با استفاده از هر امکاتی شدت گرفت. سفارتخانه ها و نمایندگی های سیاسی کشورهای مختلف در برلین شرقی، بوداپست، پراگ، ورشو، تبدیل شدند به ایستگاه عبور به غرب برای هزاران نفر از شهروندان آلمان دمکراتیک.

در کشور آرام آرام صدای اعتراض مردم به نادیده گرفتن حقوق دمکراتیکشان و اعلام نارضایتی از وضع موجود طنین انداز می شود. ولی طبق معمول حزب و رهبری آن هیچ گوش شنوایی برای شنیدن این اعتراضات ندارند. در عرض ارایش هونگر در سخنرانی خود در مقابل کارگران در ۱۶ اوت ادعا می کند که «هیچ گار و خری نمی تواند سد راه سوسیالیسم ما شود» و یاراران حزب گستاخانه اعلام می شود که هیچ کس حتی بطور آشکی برای فراریان نخواهد ریخت. ارگان های تبلیغاتی حزب با وفاحت همه این اتفاقات را محصول تبلیغات غرب و توطئه های آن قلمداد می کنند و خود این تبلیغات در بین مردم اعتراضات جدیدی برمی انگیزد.

در همین ماه اوت اولین دولت غیر کمونیستی در یک کشور سوسیالیستی یعنی لهستان تشکیل می شود و خود این رویداد به نیروهای اپوزیسیون و ترقیخواه نیروی تازه ای می بخشد. با رادیکال شدن تحولات در شوروی، مجارستان و لهستان، ملیان علیه قالب های کهنه استالینی، حزب باتمام قوا به مقابله برمی خیزد. موضعگیری ها و به خصوص جلوگیری از توزیع نشريات روز به روز بیشتر حزب را در میان متحدین دیروز خود منزوی می کند. در اوائل ماه سپتامبر در شهرهای مختلف و به خصوص لایپزیک اعتراضات مردم با گردهمایی

در کلیسا به عنوان مکانی برای تبادل نظر و سپس تظاهرات شکل می گیرد. در این دوران اکثریت تظاهرکنندگان خواهان خروج از کشور هستند و تنها یک اقلیت ناچیز خواهان رفوم و دمکراتیزه کردن جامعه می باشند. در این ماه سازمانهای مختلف یا یاری مردم و روشنفکران و هنرمندان تشکیل می شود که بلافاصله مورد پشتیبانی تقریباً تمام ائتلاف جامعه قرار می گیرند. در چهارم سپتامبر «سازمان تلاش برای صلح و حقوق بشر» فعالیت خود را در شهرهای مختلف گسترش داد و هفته بعد در جلسه ای با شرکت بسیاری از نیروهای پیشرو سازمان «نویس فوروم News Forum» پایه گذاری شد. اعضای تشکیل دهنده این سازمان عمدتاً از نیروهای سیاسی چپ و دمکراتی هستند که در این چندساله در عرصه آزادی های دمکراتیک، محیط زیست و جنبش خستنگ فعال بوده و خواهان رفوم در کشور و ایجاد یک سوسیالیسم دمکراتیک با چهره ای انسانی هستند. بسیاری از سخنوریان این سازمان از حزب کناره گیری کرده و مدت ها مورد غضب دستگاه سرکوب حزبی بوده اند.

با صدور اجازه خروج برای هزاران نفر از مردم آلمان دمکراتیک از سوی مجارستان، روابط دو کشور به سردی می گراید و پس از مدت کوتاهی سیل فراریان با دامنه بیشتری سرازیر می شود. در این فاصله در شهر لایپزیک پس از ۲۵ سال اولین تظاهرات با شرکت صدها هزار نفر برگزار می شود و نکته پراهمیت در این تظاهرات آنکه بودن افراد خواهان خروج از کشور است. در این تظاهرات خواسته های مردم مبتنی بر استقرار دمکراسی و به رسمیت شناختن سازمانهای اپوزیسیون و پیش از همه سازمان «نویس فوروم»، در همه کشور طنین انداز می شود و انعکاس آن در رسانه های گروهی غرب دولت آلمان دمکراتیک را با مشکلات جدی مواجه می سازد.

با موضعگیری رسمی دولت به مناسبت کشتار مردم در چین و شادی به خاطر «پیروزی سوسیالیسم بر ضد انقلاب» و فشار روزافزون نیروهای امنیتی بر رسانه های گروهی و سازمان های سیاسی، تعداد فراریان روبه افزایش می گذارد و هم زمان تظاهرات مردم هم در شهرهای مختلف هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی بالا می گیرد. رژیم سعی می کند با مانورهای مختلف از ایراد فشار گرفته تا عقب نشینی های موضعی، جشن های چهلمین سال تاسیس آلمان دمکراتیک را به یک حوبه تبلیغاتی برای آرایش چهره رژیم تبدیل کند، ولی نقشه رژیم با تظاهرات روزافزون مردم در همه شهرها و به خصوص هیجان مردم در استقبال از گرباچف و سخنرانی او نقش پرآب می شود.

زیر فشار سهمگین مردم در خیابان ها در حزب حاکم اولین نشانه های بحران بروز می کند و این بحران پیش از هر چیز در اثر فشار بدنه حزب و

اعضای ساده حزب در کارخانه ها و در میان مردم و تأثیرپذیری آنها از جنبش مردم صورت می گیرد که با موضعگیری های اعتراضی به سیاست های حزب در مورد وقایع کشور و پشت کردن به مردم در اشکال مختلف بروز می کند و مرچیب سردرگمی بیشتر در رهبری می شود. اختلافات داخلی حزب شدت می گیرد که بارزترین آن اختلاف نظر در برخورد با ناآرامی ها و شیوه مقابله با آن است. روش سرکوب قدرانه در حزب پاشکست روپرو می شود و سیاست تحمل مخالفین رسمی در تماس با آنها روز به روز طرفداران بیشتری در رهبری حزب پیدا می کند. با گذشت زمان نیروهای اپوزیسیون هرچه بیشتر بسیج می شوند و کم کم از حالت دفاعی خارج شده و خواسته های مشخص خود را از طرف رسانه های داخلی و خارجی مطرح می کنند که از آنجمله، انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد و آزادی رسانه های گروهی می باشد.

این تحولات با نظارات ۱۲۰ هزار نفری لایپزیک در شانزدهم اکتبر وارد مرحله جدیدی می شود و دو روز بعد ارایش هونگر رهبر حزب سقوط می کند و به همراه او عده ای دیگر از استالینیست های بواتشه از هیات سیاسی کنار گذاشته می شوند. در هیات سیاسی ایگون کونتنس پار باوفای هونگر و از مسئولین اصلی تقلب در انتخابات و از مسئولین اصلی «سازمان امنیت» با همدستی یارانش با یک شب کودتا قدرت را به دست می گیرند و سعی می کنند با حفظ دستگاه حزبی و سوار شدن بر تحولات جلوی رادیکالیزه شدن انقلاب را بگیرند. در این دوران کونتنس بست به اصلاحاتی می زند و به طور سیستماتیک سعی می کند که با کلیسا و سازمان های متحد با حزب در جبهه ملی یعنی حزب لیبرال، حزب دهقانان و حزب ملی تماس های سیاسی برقرار کند ولی از همان ابتدا با عدم اعتماد مردم روپرو می شود و از همه مهم تر مقاومت در درون حزب بر علیه او و یارانش در رهبری شدت بیشتری می گیرد.

نیروهای رادیکال در داخل حزب بست به اقدامات وسیعی می زنند و در دستگاه حزبی زلزله می افتد. استعفاها و کناره گیری های مسئولین حزبی شهرهای مختلف رهبری حزب را دچار سردرگمی می کند. در این میان اولین تظاهرات اعضای حزب بر علیه ناپسامانی های حزب به صورت خودجوش صورت می گیرد. اپوزیسیون و در درجه اول هنرمندان و نویسندگان نامدار ایتکار عمل را به دست می گیرند و مردم را به یک تظاهرات عمومی در شهر بولن برای «نوامبر فرا می خوانند. این تظاهرات با استقبال عظیم مردم روپرو می شود و در «الکساندر پلاتس» پیش از نیم میلیون جمعیت، اصلاحات بنیادین در جامعه، دفاع از سوسیالیسمی با چهره انسانی و دمکراتیک و مهم تر از همه تلاش برای ساختن یک آلترواتیو سوسیالیستی در مقابل آلمان را طلب

نشده خود رسماً پرچمدار تحولات نوین شود. در سطح جهانی هم بالاخره آخرین سدهای جنگ سرد میان شرق و غرب درهم شکسته شد و می توان اهمیت ملاقات اخیر بوش و گاربارنلوف را در این چارچوب ارزیابی کرد.

اما نباید از نظر دور داشت که اصولاً شرایط جدید جهانی به نفع رشد و پیروزی تفکر نوین به خصوص در اروپای شرقی است رشد و پیروزی انقلاب نوامبر بدون در نظر گرفتن آن شرایط جهانی مساعد و به خصوص نقش مثبت شوروی در تکوین و تسریع آن امری محال جلوه می کند:

پس از فرو ریختن دیوار و گسترش جنبش اعتراضی، مقابله اعضای حزب با رهبری وارد مرحله سرنوشت سازی می شود و سرانجام در ۲ دسامبر تمام کمیته مرکزی و هیات سیاسی برگزار می شوند و یک هیات بازرسی جوان از تحریک طلبان حزبی تا تشکیل کنگره زمام امور حزب را به دست می گیرد و چندی بعد دیگران

گرنس از تمام مسئولیت های حزبی و دولتی برکنار می شود و به چهره های سرشناسی نظیر هونگر و هیلکه (رئیس سازمان امنیت) می پیوندند. تنی چندم تحت تعقیب قانونی قرار می گیرند.

پس از مدت کوتاهی حزب کنگره فوق العاده خود را تشکیل داد و با یک خانه تکانی رادیکال موفق شد که بختک استالینیسیم را از حزب ریشه کن کند و با انتخاب یک رهبری جوان و انقلابی خود را برای مبارزه بشوار آینده آماده سازد. حزب در این دوران ۲ وظیفه در پیش رو دارد، ۱-حزب را از تلاش کامل تجات دهد. ۲-اعتماد مردم را دوباره جلب کند. ۳-با تحولات انقلابی خود را منطبق کند و در صورت امکان به یکی از پرچمداران این تحولات دمکراتیک و انقلابی تبدیل شود.

در این کنگره گیزی یکی از پیگیرترین رهبران دمکرات درحزب با به دست گرفتن جاری بزرگی به صورت سنبلیک طرد همه فسیل های حزبی و تفکرات آنها را به معرض نمایش گذاشت و چند روز بعد اولین طرح اساسنامه جدید حزب منتشر شد که از برجسته ترین نکات آن حذف اصل «سانتروالیسم دمکراتیک» و ضرورت فضای باز برای بینشها و نظرات مختلف سیاسی و اجتماعی عملاً تا سرحد آزادی فراکسیون و احترام به حقوق اقلیت و التزام به الهام از سنت های کمونیستی و سوسیال دمکراسی و روشنگری جامعه است.

با توجه به اوضاع پیچیده محلی و بین المللی و از همه مهم تر وجود دولت آلمان غربی و رشد تفکرات ناسیونالیستی در میان مردم هردوکشور با توجه به زمینه های تاریخی در آلمان و از طرف دیگر مخالفت دیگر کشورهای اروپا و همچنین آمریکا و شوروی با طرح مساله یکپارچگی در آلمان، واضحه بر این، مشکلات اقتصادی آینده آورده است که پیش بینی آینده را بسیار مشکل می کند ولی با توجه به پتانسیل نیروهای چپ در آلمان دمکراتیک و اوضاع مساعد جهانی و همچنین همبستگی نیروهای چپ و ضد فاشیسم در سطح جهان و از همه مهم تر در آلمان غربی است که نیروهای سوسیالیستی امید به ایجاد یک جامعه پیشرفته و مدرن، یک جامعه دمکراتیک با معیاری سوسیالیستی و انسانی را دارند.

باتوجه به برداشت نوئی که اصولاً از انقلاب عروضا می شود، انقلاب نوامبر توجه بسیاری از نیروهای سیاسی و به خصوص چپ را جلب کرده است، زیرا تا کنون توجه های انقلابی به صورت انسانیهای به ستوه آمده ای در نظر مجسم می شدند که سد قدرت را درهم شکسته اند و مانند سیل بنیان کن از نظام کهن انتقام می گیرند و در راه نابودی آن به چنان نیروی ویرانگری بدل می شوند که حتی ابتدائی ترین حقوق فردی را بیرحمانه و نابخوردانه مورد تهدید قرار می دهند. به همین خاطر در بسیاری از تئوری های انقلابی جابه جا، آشکار و نهان قهر و خشونت به عنوان عنصر انقلابی توجیه و تحسین شده است. تصویر انقلاب به مثاب مجری حکم «تاریخ» به آن هاله ای مقدس، مقدر و اسرارآمیز و دهشت انگیز می بخشد که به خشونت قهرآمیز آن نیز مشروعیت می دهد.

این برداشت از انقلاب آنچنان مسلط است که در مواجهه با وقایع آلمان دمکراتیک با همه عظمت جنبش و وسعت شرکت توده های مردم، ما را در بکارگیری واژه انقلاب به تردید می افکند، چرا که به راستی انقلاب هرگز اینچنین باخرد همراه نبوده است.

ریژگی برجسته این انقلاب پرهیز از کاربرد قهرم از طرف انقلابیون و هم از سوی قدرت های حاکم در این کشور است. هنگامی که با فاش شدن فساد و سوء استفاده مالی در دستگاه رهبری اینجا و آنجا تمایل به خشونت با حمله به مؤسسات دولتی بالا گرفت از هرگونه و کنار مردم به حفظ آرامش دعوت شدند و یا از همه چالب تر آنکه مردم برای جلوگیری از هر ضروری که معمولاً با حرکت تخریبی هر انقلابی همراه است، از هر حرکت اعتصابی خودداری کرده و حتی تظاهرات مکرر خود را همیشه پس از ساعات کار سازمان داده اند.

انقلاب نوامبر پدیدگن کشورهای سوسیالیستی به سرعت تأثیر گذاشت. چندی نگذشت که تحولات در کشور چکسلواکی سرعت بی سابقه ای یافت و در عرض چند هفته حزب کمونیست پس از مقاومت طولانی از اوپکه قدرت به زیر کشیده شد و مجبور شد که ادعای خود مبنی بر ابدی بودن حق رهبری جامعه را پس بگیرد و با اپوزیسیون مشترکاً نولت جدید را تشکیل دهد و یا در بلغارستان که حزب کمونیست مجبور است تا دیر

می کنند. در این گروههای نوپسندگان سرشناسی چون استفان هاییم، کریستا ولف و همچنین مارگوس ولف که از اصلی ترین چهره های رادیکال در داخل حزب است، عزم واضح اپوزیسیون را برای ادامه مبارزه اعلام می کنند. و درست ۵ روز بعد یعنی در ۹ نوامبر روز موعود فرا می رسد. روزی که سالیان سال میلیون ها انسان در شرق و غرب در انتظار آن بودند، روزی که می بایست یک تفکر ضدانسانی و دکماتیک و محسول جنگ سرد میان شرق و غرب و تجسم آن یعنی دیوار برلن در مقابل عظمت نیروی خلق به زانو درآید و برای همیشه به زباله دان تاریخ فرستاده شود.

پس از یک جلسه فوق العاده کمیته مرکزی، سخنگوی حزب در مصاحبه مطبوعاتی تصمیم حزب را مبنی بر گشودن مرز و به زبان دیگر فروریختن دیوار را به جهانیان اعلام می کند و طی چندساعت در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان اولین گروه از مردم آزادانه بدون کوچکترین مانعی از مرز رد می شوند و لحظاتی بعد بر فراز دیوار برلن مردم غرب و شرق همدیگر را در آغوش می گیرند.

ترسیم واقعی و همه جانبه این لحظات بسیار شوار است و تنها می توان به اشک شوق هزاران انسان از شرق و غرب اشاره کرد که همدیگر را در آغوش گرفته و پیروزی آینده های انسانی را بر تلگر پوسیده ضد بشری، غیر دمکراتیک و استالینی به همدیگر تبریک می گفتند.

پس از فروریختن دیوار و هجوم میلیونی مردم آلمان دمکراتیک به آلمان غربی تحولات سرعت تازه ای به خود می گیرد و می توان گفت برای اولین بار نیروهای اپوزیسیون چهار بهت و سردرگمی می شوند. این اولین رویداد نه فقط در شرق بلکه بلافاصله در غرب و پیش از همه در آلمان غربی بازتاب گسترده ای می یابد. درست یک روز پس از فروریختن دیوار، در یک تظاهرات بزرگ مردم از شرق و غرب شادی خود را با کف زدن های ممتد برای شهردار سوسیال دمکرات برلن والترومپو و ویلی براشت از چهره های سرشناس جنبش سوسیال دمکراسی، نشان می دهند. و چالب توجه اینکه هنگامی که هلموت کهل به سخنرانی می پردازد با موج تمسخر اعتراضی به شکل سوت زدن صداها شرکت کننده روبرو می شود.

با فروریختن دیوار، انقلاب نوامبر یکی از اصیل ترین خاک ریزها را فتح می کند. انقلاب نوامبر چون سیلی خروشان همه الگوها و تئوری های کهنه را در هم می شکند و دوران جدید تاریخ بشریت آغاز می شود. نورانی که در ۱۷۸۸ یا درهم شکستن زندان باستیل و انتشار اعلامیه حقوق بشر نوید آزادی و برابری را به انسان داد و در دنباله آن در ۱۹۱۷ با یورش انقلابیون به کاخ زمستانی و گشودن دروازه آزادی به روی مردمی که زیر سلطه رژیم های استبدادی بودند، و بالاخره ۷۲ سال بعد در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ با فروریختن دیوار وارد مرحله عالیتر خود شد.

مرحله ای که پازرتوین مشخصه آن خرد و آگاهی سازندگان آن است، آن هم خردی که نه در اتاق های دربسته و محافل گزیدگان و خبرگان سیاسی بلکه در متن زندگی و در خیابان و در میان خلق جوانه زد و تبدیل به نهادهای سرفراز گشت.

پس از فروریختن دیوار و هجوم میلیونی مردم آلمان دمکراتیک به آلمان غربی تحولات سرعت تازه ای به خود می گیرد و می توان گفت برای اولین بار نیروهای اپوزیسیون چهار بهت و سردرگمی می شوند. این اولین رویداد نه فقط در شرق بلکه بلافاصله در غرب و پیش از همه در آلمان غربی بازتاب گسترده ای می یابد. درست یک روز پس از فروریختن دیوار، در یک تظاهرات بزرگ مردم از شرق و غرب شادی خود را با کف زدن های ممتد برای شهردار سوسیال دمکرات برلن والترومپو و ویلی براشت از چهره های سرشناس جنبش سوسیال دمکراسی، نشان می دهند. و چالب توجه اینکه هنگامی که هلموت کهل به سخنرانی می پردازد با موج تمسخر اعتراضی به شکل سوت زدن صداها شرکت کننده روبرو می شود.

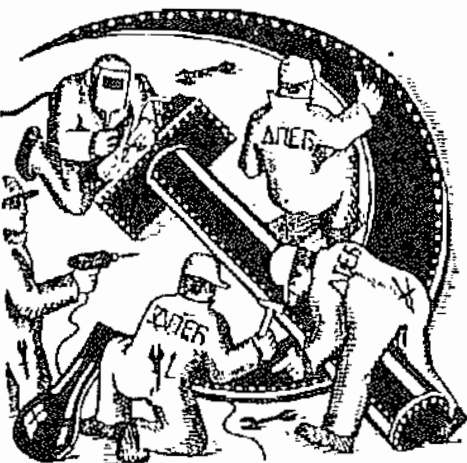
با فروریختن دیوار، انقلاب نوامبر یکی از اصیل ترین خاک ریزها را فتح می کند. انقلاب نوامبر چون سیلی خروشان همه الگوها و تئوری های کهنه را در هم می شکند و دوران جدید تاریخ بشریت آغاز می شود. نورانی که در ۱۷۸۸ یا درهم شکستن زندان باستیل و انتشار اعلامیه حقوق بشر نوید آزادی و برابری را به انسان داد و در دنباله آن در ۱۹۱۷ با یورش انقلابیون به کاخ زمستانی و گشودن دروازه آزادی به روی مردمی که زیر سلطه رژیم های استبدادی بودند، و بالاخره ۷۲ سال بعد در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ با فروریختن دیوار وارد مرحله عالیتر خود شد.

مرحله ای که پازرتوین مشخصه آن خرد و آگاهی سازندگان آن است، آن هم خردی که نه در اتاق های دربسته و محافل گزیدگان و خبرگان سیاسی بلکه در متن زندگی و در خیابان و در میان خلق جوانه زد و تبدیل به نهادهای سرفراز گشت.

پس از فروریختن دیوار و هجوم میلیونی مردم آلمان دمکراتیک به آلمان غربی تحولات سرعت تازه ای به خود می گیرد و می توان گفت برای اولین بار نیروهای اپوزیسیون چهار بهت و سردرگمی می شوند. این اولین رویداد نه فقط در شرق بلکه بلافاصله در غرب و پیش از همه در آلمان غربی بازتاب گسترده ای می یابد. درست یک روز پس از فروریختن دیوار، در یک تظاهرات بزرگ مردم از شرق و غرب شادی خود را با کف زدن های ممتد برای شهردار سوسیال دمکرات برلن والترومپو و ویلی براشت از چهره های سرشناس جنبش سوسیال دمکراسی، نشان می دهند. و چالب توجه اینکه هنگامی که هلموت کهل به سخنرانی می پردازد با موج تمسخر اعتراضی به شکل سوت زدن صداها شرکت کننده روبرو می شود.

با فروریختن دیوار، انقلاب نوامبر یکی از اصیل ترین خاک ریزها را فتح می کند. انقلاب نوامبر چون سیلی خروشان همه الگوها و تئوری های کهنه را در هم می شکند و دوران جدید تاریخ بشریت آغاز می شود. نورانی که در ۱۷۸۸ یا درهم شکستن زندان باستیل و انتشار اعلامیه حقوق بشر نوید آزادی و برابری را به انسان داد و در دنباله آن در ۱۹۱۷ با یورش انقلابیون به کاخ زمستانی و گشودن دروازه آزادی به روی مردمی که زیر سلطه رژیم های استبدادی بودند، و بالاخره ۷۲ سال بعد در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ با فروریختن دیوار وارد مرحله عالیتر خود شد.

مرحله ای که پازرتوین مشخصه آن خرد و آگاهی سازندگان آن است، آن هم خردی که نه در اتاق های دربسته و محافل گزیدگان و خبرگان سیاسی بلکه در متن زندگی و در خیابان و در میان خلق جوانه زد و تبدیل به نهادهای سرفراز گشت.



ارباب شریعت در برابر آزادی

چید. پس از انقلاب هم علما بارها به مبارزه با «مفاسد روزنامه ها» برخاستند و از نشر آزادانه افکار جلوگیری کردند. در اینجا تنها به ذکر چند مورد بسنده می کنیم.

یکی از روزنامه های مترقی دوران انقلاب که می توان آن را پیشتان طنز روشنگرانه و پیکارجویانه دانست، ملا نصرالدین بود که به زبان آنری منتشر می شد. این روزنامه در «لغافه خنده و شوخی، انزجار بی حد ملت را از شاه و دستگاه استبدادی وی آشکار می ساخت». در میان مردم و در کوچه و بازار دست به دست می گشت و همه از ادیبخوانان اشعار آن را ازبیر می کردند و از آنها تیرو می گرفتند. یحیی آرین پور می نویسد: «ملا نصرالدین يك اورگان دمکرات انقلابی بود که جمعی از روشنفکران و ترقیخواهان و ارباب فرهنگ و ادب را در پیرامون خود گرد آورده بود و افکار انقلابی را تبلیغ می کرد... جهان استعمار و استعمار را با رسوم و قوانین ظالمانه آن به باد ریشخند و استهزا می گرفت و با تحصیبات و خرافات مذهبی مبارزه می کرد... با نشر هوشیارانه بر تعداد نشمنان و بدخواهان افزوده می شد و روحانیون در مساجد و منابرناشرین و خوانندگان را لعن و نفرین می کردند و آنان را نشمن اسلام می خواندند و حتی فروشنندگان روزنامه را آزار می رساندند». در فتوایی که علمای تبریز دادند و مجتهدین نجف نیز مهر کردند آن را جزو اوراق ضاله شمرده اعلام کردند که «نوشته های این روزنامه کفرآمیز و از شمشیرشمر بدتر است». بدین ترتیب میوزاهلی اکبرصایر سراینده باذوق اشعار اصلی روزنامه تکفیر شد و جلیل محمدقلی زاده مدیر روزنامه، به ناچار از ایران گریخت.

بدل فارسی این نشریه روزنامه همرواسرافیل بود که باز از ارگانهای مهم انقلابیون به شمار می رفت، و بارها مورد حمله ملایان مرتجع قرار گرفت. از جمله علی اکبر دهخدا در شماره ۱ جمادی الاول ۱۳۲۸ در مقاله ای با امضای هغو نوشت: «امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران يك طلبیه، يك عالم و يك فقیه نیست که بتواند اقلأ يك ساعت بدون برداشت چماق تکفیر... منظم و موافق اصول منطقی صحبت کند». ملایان درست علیه همین مقاله که علیه «تکفیر» نوشته شده بود، غوغا به پا کردند و «چماق تکفیر» برداشتند. دهخدا در شماره بعد روزنامه در مقام پاسخگویی برآمد و نوشت: «دشمنان حق ولوله در شهر انداختند و کوس ملن زدند... بعضی ها حکم و جوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف رای دادند.»

نوماد بعد از این ماجرا سیدحسن کلشانی در روزنامه جبل المتین مقاله ای نوشت که ملایان آن را توهین به روحانیت دانستند و لذا روزنامه را به توقیف و نویسنده را به زندان انداختند. کسروی می نویسد: «ملایان چندان شوریده پوشده که کشتن سیدحسن را می خواستند، ولی سپس از خود آنان کسانی به میانجیگری برخاستند و داستان با سه سال حکم زندان به پایان رسید.» در همین سال میوزاهلی سرخاستند و داستان با سه سال حکم زندان به پایان رسید. «تبریز» به خاطر نوشتن مقاله ای درباره مضرات حجاب زنان تکفیر شد و روزنامه او «صحبت» به تعطیل افتاد.

در سال ۱۳۲۹ دو روزنامه مترقی وابسته به جناح دمکراتها (ایران نو و شرق) خشم مجتهدین نجف را برانگیخت. آنها را بی درنگ ممنوع و ناشرین آن ها را کافر خواندند. محمدامین رسول زاده سرمدبیر «ایران نو» مجبور به فرار از ایران شد.

علما در شهرستانها تلفونی گسترده تر و دستی بازر داشتند. مثلاً در رشت حاجی ملا محمد خمی روزنامه خیرالکلام را تحریم نمود و با حکم تکفیر خود مدیر آن شیخ ابوالقاسم الفصح المتکلمین را به زیر تازیانه و بعد به زندان انداخت.

در مشهد ملك الشعرائی بهار در سال ۱۳۲۲ (۱۳۹۲ شمسی) به خاطر نشر مقالاتی در مخالفت با حجاب در روزنامه «نویهار» تکفیر شد و به تهران گریخت. خود او در شعری که بدین مناسبت سرود چنین گفت:

دین نیست این که بینی در دست این گروه

کاین مفسده است و این دنیان مفسد تگردند

شرکت روحانیون در انقلاب مشروطیت از جنبه های پیچیده و تناقض آمیز این انقلاب است. درحالیکه بسیاری از ملایان به عنوان مدافعان سنتی کهنه پرستی و نادانی، حامی دستگاه استبداد بودند و علیه انقلاب موضعگیری کردند، عده ای از روحانیون و علما -به ویژه در تهران و نجف- به پشتیبانی از جنبش مشروطه خواهی برخاستند و حتی در رأس آن قرار گرفتند. این پدیده غیرعادی هم از آغاز شگفتی ناظران را برانگیخته بود. از جمله ادوارد براون پاناپوری نوشت: «ارباب مسند دین و متولیان بقاع که خدمتگزار استبداد بوده اند، رهبر دمکراسی و آزادی شده اند». روشنفکران و پیروان جنبش روشنگری هم با اینکه از نشمن ملایان با آزادی و تجدیدخواهی آگاهی داشتند، اما به خاطر نفوذ کلام آنها در اقشار مردم و به نیت «توده ای کردن» قیام، از پیوستن برخی از آنها به انقلاب استقبال کردند. بدین ترتیب انقلاب از محافل تنگ روشنفکرانه بیرون آمد و به دورترین لایه های جامعه رخنه پیدا کرد. تاکنون درباره نقش روحانیت در انقلاب مشروطه پژوهشهای گوناگونی صورت گرفته است. در اینجا تلاش می کنیم که این پژوهش ها را در رابطه با موضوع این نوشتار -یعنی برخورد فقها با دگراندیشان- مورد بررسی قرار دهیم و به اختصار جمع بندی کنیم.

مشروطیت، انقلابی بورژوا-دمکراتیک با جنبه های نیرومند استقلال طلبانه و آزادیخواهانه بود. خواست اساسی انقلاب -یعنی استقرار حکومت قانون- قبل از هر چیز بنیادهای حقوقی نظام حکومتی را مورد حمله قرار می داد که مبنای آن هم فقه جعفری بود. از این رو کسروی بر «ناسازگاری بسیار آشکار که میان مشروطه و کیش شیعی است» تاکید می ورزد و اهمیت به درستی می نویسد: «مشروطیت بر پایه نظریه حاکمیت مردم بنا گردیده بود... چنین فلسفه سیاسی با بنیاد احکام شرعی منزل لایتغیر ربانی متعارض ذاتی داشت.»

مراجع بزرگ از همان آغاز جنبش عنوان آزادی یا «حریت» را مغایر اسلام دانستند و نفس قانونگذاری را خلاف دین خواندند. در آستانه انقلاب ملاعلی کنی عالم بزرگ تهران لایحه ای درباره «کلمه قبیحه آزادی» انتشار داد و آزادی را «مخرب دین و دولت» خواند. در مرکز دیگر روحانیت یعنی نجف هم سیدمحمدکاظم یزدی مرجع اعلای شیعه، افکار آزادیخواهان را «اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه» است دانست و رسماً به سرد دربار قاجار موضعگیری نمود. پس از پیشرفت کار مشروطیت و ظهور اولین دستاوردهای مردمی آن، نوعاً بزرگ نجف، آخوندخرامانی و حاجی شیخ مازندرانی -که هر دو از حامیان جدی مشروطیت بودند- نامه اعتراض آمیزی به مجلس نوشتند و در آن هشدار دادند که: «زنادقه عسریه گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مختم شمرده اند.»

شیخ فضل الله نوری هم که در «اعلمیت» او کسی تردید نداشت به روشنی اعلام نمود: «آزادی تامه و حریت مطلقه از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است... اگر از من می شنوید لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این هدف ما را ملتضع خواهد کرد.» و از این شیخ مجتهد -که در برابر مشروطیت، نهاد «مشروعه» را مطرح ساخت- در سراسر ایران ملایان بیشماری پیروی می کردند که همه مشروطه خواهان را «بابی و دهری و طبیعی و لامذهب و فاسدالمعیده» می دانستند. این علما در ضدیت با مشروطه چنان سرسخت بودند که در مبارزه با آن نه تنها از دربار قاجار بلکه از سفارت روس هم یاری می گرفتند، و این را دهها سند و مدرک موجود است.

مخالفت با آزادی بیان

یکی از جلوه های بارز ارمان مشروطیت، آزادی بیان بود، که به ویژه با استبداد طبع ملایان ناسازگاری داشت. شیخ نوری برنامه ای به پسرش می نویسد: «يك كلمه در نظامنامه آزادی قلم نكرشد، اينهمه مفاسد روزنامه ها، وای اگر آزادی در عقاید بود.»

پیش از انقلاب، دربار قاجار با رهنمود علما بر آثار و نوشته های آزادیخواهان و روشنگرانه مهر «اوراق ضاله» می کوبید و آنها را برمی



است که مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بجنگند در حکم قشون یزید و ابن زیاد می باشند. همین سیاست فرست طلبانه را می توان در موضع گیری های حاجی خماسی مجتهد رشت دید که ابراهیم فخرائی -تاریخ نگار گیلانی- گزارش داده است: هنگامی که محمدعلی شاه به پیگرد و کشتار آزادیخواهان فرمان داده بود، مجتهد رشت بر بالای منبر گفت: «این مشروطه جز فتنه و فساد و ترویج باطل و توهین اسلام نیست. بر قاطبه اهل قبیله و اهل اسلام است که در اطاعت نائره این فتنه مشروطه به جان و مال کوشش نمایند و دین تویم اسلام را از شر این مشروطه آسوده دارند.» همین مجتهد چندماه بعد که مجاهدین به پیروزی رسیدند و تهران را فتح کردند، اعلام نمود: «هرکسی اخلال کند در امر مشروطه، داخل در جیش یزیداین معاویه است.» چنین شیوه هایی در رفتار ملایان در شهرستانها نمونه وار است.

روحانیت در کنار مشروطیت

عده ای از روحانیون -که بی شک در اقلیت بودند- با جنبش مشروطه همراهی کردند، و هرچند برخی از آنها به خاطر مرتعیت اجتماعی برجسته ای که داشتند حتی به رهبری جنبش هم رسیدند، اما در موضعگیری و برخورد سیاسی همواره به دنبال و یا حتی در برابر آن قرار داشتند. این تعارض را جز به ناهمخوانی منافع آنها با منافع عمومی جنبش نمی توان تعبیر کرد. احمد کسروی می نویسد: «ملایان که به مشروطه درآمد بودند، بسیاری از ایشان (نه همه شان) معنی مشروطه را نمی دانستند و چنین می پنداشتند که چون رشته کارها از دست دربار گرفته شود، یکسره به دست ایشان سپرده خواهد شد.» فریدون آدمیت با بیان مشخص تری می گوید: «روحانیون در قیام عمومی سهم بسیار مهمی داشتند و در تأسیس مشروطیت مؤثر بودند. اما نه به حدی که خویشان پنداشته اند یا تاریخ نویسان مشروطیت تصور کرده اند. ملایان در درجه اول در پی ریاست فائده روحانیت بودند، نه معتقد به نظام پارلمانی ملی و سیاست عقلی.»

انگیزه هایی که روحانیون مشروطه خواه را به مبارزه کشانده بود بیشتر با اهداف یک نهضت دینی سازگار است تا آماجهای یک جنبش ملی. آنها که از گسترش نفوذ بیگانگان غیرمسلمان ناراضی بودند، مبارزه با «کفار اجانب» را تکلیف شرعی خود می شمردند و برآن بودند که یک نظام «مشروطه» برای «حفظ بیخه دین و اعتلای رأیت اسلام» مفید است. پیشرفته ترین آنها اعتقاد داشتند که نظام استبدادی به ضرر منافع «مسلمین» است و اسلام را در برابر غرب تضعیف می کند. در عنصر بنیادین انقلاب یعنی ملت گرایی و بسط آزادیهای دموکراتیک برای آنها به هیچ وجه به حساب نمی آمد.

کسروی درباره ملایان مشروطه خواه می گوید که «آنها معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون های اروپائی را نمی دانستند و از تاسازگاریهای بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی داشتند.» شاید بتوان گفت که برخی از ملایان از این «ناسازگاری» آگاهی داشتند اما امیدوار بودند که با کسب رهبری جنبشی که به هرحال به راه افتاده بود و احتمال پیروزی آن می رفت، بتوانند با اعمال نفوذ خود انقلاب را به مسیر دلخواه خود بکشانند. بهترین نمونه این افراد سیدعبدالله بهبهانی بود که از مقام مذهبی خود تنها

وین رسم پاک نیست که دارند این عوام

کاین بدعت است و این سلها بدعت آورند

در همین مشهد چند سال بعد ایرج میوزا به خاطر سرودن منظومه «عارف نامه» در مظان کفر و السهاد قرار گرفت که ناچار شد به خانه یکی از روحانیون پناهنده شود و تصنیف چنین شعری را انکار کند.

ملایان برعلیه مشروطه

اقدامات علمای تهران به ریاست شیخ فضل الله ثوری علیه انقلاب مشروطیت روشن تر از آن است که در اینجا نیازی به تکرار آن باشد. او و سایر علمای مرتجع مدام علیه انقلاب و مجلس مشروطه در کار ترولته گیری و خرابکاری بودند، اوپاش و چماقداران را سازماندهی و بسیج می کردند و آنها را به شکار و کشتار آزادیخواهان بر می انگیزفتند.

ملا محمد آملی یکی دیگر از روحانیون مرتجع، پس از مهاجرت بیش از پانصد تن از آخوندهای تهران به شاه عبدالعظیم در اعتراض به فعالیت مجلس مشروطه، در تلگرافی به علمای نجف چنین مشروطه خواهی را «طفیان زندان» و دعوت آنها به السهاد و زندان» نامید. آخوندهای چیره خوار دربار در مجالس عزاداری و روضه خوانی بر سر منبر، مشروطه خواهان را «کافر حربی» می خواندند. یکی از آنها -به نام سیدعلی یزدی- جای عباس آقا، قاتل جانناز آتابک، را در «طیقه هلمم چهنم» تعیین کرد. ملایان مشهد امپراطور روس را به نجات اسلام دعوت می کردند. سیدمحمدطالب الحق برای محمدعلی شاه مجلس ذکر و دعا ترتیب می داد و می گفت که هرکسی سدهفتاد مرتبه بگوید «اللهم العن الدیموکرات» همه گناهانش بخشیده می شود و به بهشت می رود.

در آذربایجان -که سنگر مقدم انقلاب بود- ملایان مرتجع با بی وحشی انقلابیون را سرکوب می کردند. کسروی می نویسد: «ملایان آشکارا دولت پیدانگر روس را نگهبان اسلام می خواندند. در کتسولخانه رفته و رو به سوی قبیله ایستاده و دست بر آسمان برداشته و امپراطور روس را دعا می کردند.»

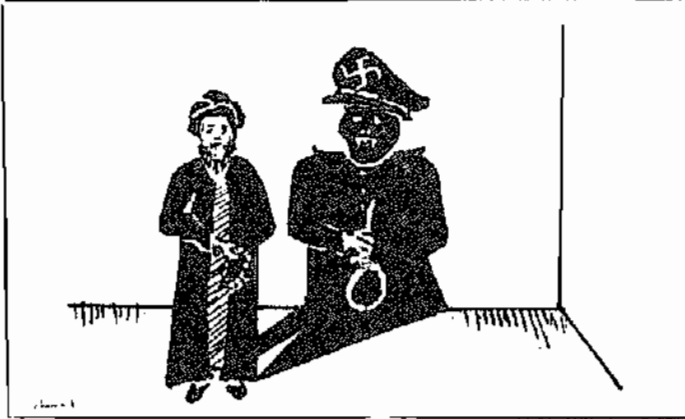
پس از کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس در تهران، عالم مرتجع و ثروتمند تبریز میوزاهسن مجتهد با همدستی سایر ملایان «انجمن اسلامی» را تشکیل داد و به تحریک و بسیج اوپاش شهر علیه آزادیخواهان پرداخت. او مردم را به مسجد دعوت کرد، بالای منبر رفت و خطبه مفصلی خواند مبنی براین که «مشروطه خلاف اسلام است، آزادیخواهان کافرنند، خون آنها بر مسلمین حلال و زنبای آنها میاج و حلالند بدون سلاق... اگر می خراهید خدا و پیغمبر و صاحب الزمان از شما راضی باشند، بکشید این طایفه ضاله و مضله را.» حاجی سیاح می نویسد: «میرزا حسن مجتهد امر می کرد هر کسی که حرف مشروطه زده و بوی آزادی از او می آمد قتل حضوری می کردند یعنی می گفت در پیش چشم او اذیت ها کرده سر او را می بریدند.»

شعری که یکی از سخنوران جوان و تجدنخواه تبریز -جعفر خاونه ای- در نگرهش ملایان مرتجع سروده بسی گویاست:

من ای خدا به تو نالم ز زاهدان ریایی که عالمی بفریفته با قبا و ردایی
به گاه موعظه آزار مور را نپسندند به قتل و غارت شهری کنند حکمروایی
بیا که خون شده چاری به جای آب تبریز به حکم شاه و به فتوای چند شیخ کذایی
بلی ز گارمچسم مجو قضیلت انسان که آدمی نه به ریش است و نی قبا و کلابی
(منران «گاوچسب» دربیست آخر اشاره به شخص میوزاحسن است، چنانکه مناسبت آن نیز در همین نوشته خواهد آمد.)

در کنار ملایان هوادار استبداد، روحانیون دیگری بودند که هرچند مثل گروه اول کمترین اعتقادی به مشروطیت نداشتند، اما نفع خود را در طرفداری ظاهری و ریاکارانه از آن دیده بودند و مناقضانه به آن ضربه می زدند. ما در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم.

فرست طلبی سیاسی آقاجفی ملا و ملاک مقتدر اصفهان را می توان از گفته های همشهری مطلع او یحیی دولت آبادی به خوبی دریافت: «آقاجفی در ابتدای تبدیل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت می کرد و می خواست مشروطه خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را می بیند و به ریاست و ثمول خود نگران است، مدتی سکوت می کند و بالاخره با مجلس مشروطه اظهار مساعدت می نماید... روز تورپ بستن مجلس ملی در تهران، بیرق استبداد در اصفهان به دست آقاجفی بلند شده... این آقای روحانی به زور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده، پول دادن برای اصلاحات بلدیه را حرام می شمارد، در صورتیکه همین شخص دوهفته پیش به تهران تلگراف کرده



برعلیه قاطعیت انقلاب «سوء استفاده» می کرد. او و پیروانش در برابر اقدامات انقلابی کارشکنی می کردند، از تصویب قوانین انقلابی جلوگیری می نمودند و «مجلس را وادار به تصویب قوانین به سود خود کردند که با موازین دموکراسی به کلی مغایر بود.» همین بهیبهانی که به خاطر اهداف جاه طلبانه اش «شاه عبدالله» لقب گرفته بود، مشروطه را اثر خود می پنداشت، به نمایندگان مجلس امرو نمی کرد، اعضای انجمن های انقلابی را تکفیر می نمود و چندان بر انقلابیون فشار آورد تا سرانجام به دست همانها ترور شد. درکنار این بسته بندی ها، گروه کوچکی هم از روحانیون بودند که صادقانه به مشروطیت و آزماهای مردمی آن دل بستگی داشتند، و از «ناسازگاریهای بسیار آشکار آن هم با ارکان شریعت آگاه بودند. وقتی میوزاهمن مجتهد تبریزی گفته بود که «مشروطه پایدمشروع باشد» حاج شیخ عبدالله مازندرانی از مجتهدین برجسته نجف با تشدد به او جواب داده بود: «ای کار مجسم! مشروطه که مشروعه نمی شود.» درباره روحانیون پاک و شرافتمندی نظیر سیدمحمدعلی طباطبائی می توان گفت که مردم دوستی و آزادیخواهی چنین افرادی بر تعصبات و سختگیریهای مذهبی آنان مهار افکنده بود؛ و به خاطر همین هم سرانجام بیشتر آنها یا از جرگه روحانیون طرد شدند و یا خود از کسوت روحانیت به در آمدند. در برابر آنها باید سر تعظیم فرود آورد و جسارت آنان را گرامی داشت.

داستان تکفیر را می توان در واپسین مرحله دوران وحشتناک و دردآلود از تاریخ مین ما، با انقراض سلسله قاجار و به روی کار آمدن رضاخان میرپنچ به پایان برد. رضاشاه که با برچیدن زعامت روحانی، قاعده «تکفیر» را برانداخت یا دستکم بی خطر ساخت، آخرین کسی بود که از آن حداکثر بهره را برد. در آشوب های پس از کودتای سوم اسفند، تقریباً همه مراجع بزرگ شیعه از رسیدن او به سلطنت پشتیبانی می کردند؛ هم علمای بزرگ تهران امام جمعه خوشی و سیدمحمدیهیبهانی و هم شیخ عبدالکریم حایری (پایه گذار حوزه علمیه قم و آموزگار خمینی) و از همه مهمتر در مرجع بزرگ نجف سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی که طی بیانیه ای مخالفان سردار سپه را «مشرك» دانسته تصریح نموده که «جزای مشرك در دنیا قتل است و در قیامت عذاب... و برطبق احکام و دلایل قرآن تکفیر آنها واجب می گردد. علمای شیعه از سویی امید داشتند که سردار سپه خطر روزافزون «مصلحین بلشویک» را دفع کند و از سوی دیگر گمان می کردند که او دومین اصل متمم قانون اساسی که مجلس را زیر کنترل پنج تن از علمای ملراز اول قرار می دهد اجرا خواهد کرد. رضاشاه پس از نشستن به تخت پادشاهی هرچند که کمونیست ها - دشمن اصلی روحانیون را - به سختی سرکوب نمود اما نسبت به خود روحانیون هم روی چندان خوشی نشان نداد. او دیگر نه به حمایت آنها نیاز داشت و نه به مجلسی که آنها آرزوی کنترل آن را در دل می پروراندند.

پایان

فهرست مراجع

یک بار در آغاز چاپ این سلسله مقالات یادآور شدیم که به خاطر رعایت اختصار همه مآخذ را در پایان مقالات خواهیم آورد. در اینجا باز به دلیل همان محضرت تنها به مراجع درجه اول اکتفا خواهیم کرد. از ذکر نام آثاری که تنها یک یا دو بار به آنها مراجعه شده خود داری کرده ایم.

درباره صدر اسلام:

چرخی زیدان: تاریخ تمدن اسلام (۵ جلد)، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
ذبیح الله صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

درباره پژوهشهای فقهای مسلمان با اندیشمندان ایرانی:

ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۲، جلد های اول و دوم.
ایلیا پطروشفسکی: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۱.
حسینعلی ممتحن: نهضت شعوبیه، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۴۵.

ابوالقاسم طاهری: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، چاپ دوم، تهران، جیبی، ۱۳۴۵.

برای آگاهی از دیدگاههای روحانیت معاصر شیعه نگاه کنید به:
ابوالقاسم خوانساری: مناهج المعارف، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۵۱.

درباره گسترش تشیع در دوران صفویه تا قاجار:

حالم آرای صفوی: به کرشش یدالله شکری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

محمدابراهیم باستانی پاریزی: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۴۸.

ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم.

لاریس لکهارت: انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۲.

سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴، جلد اول.

درباره تاریخ قاجار:

مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران (۴ جلد) چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷.

سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد دوم، یحیی آرین پور: از صبا تا نیما (دو جلد)، چاپ پنجم، جیبی، ۱۳۵۷.

درباره پیوند روحانیون با بیگانگان:

اسماعیل راهین: حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۷، به ویژه برگهای ۹۷-۱۱۲.

احمدخان ملک ساسانی: دست پنهان انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۵۲.

فیروز کاظم زاده: روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، جیبی، ۱۳۴۵.

خوان کوله: «پول هندی و متیات» در «چشم انداز» شماره پنجم (پائیز ۶۷). برگهای ۷۸-۴۸ و شماره ششم (تابستان ۶۸) برگهای ۷۸-۶۸، چاپ پاریس.

درباره تاریخ مشروطیت:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

احمد کسروی: تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۶.

یحیی دولت آبادی: حیات یحیی (۴ جلد)، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲.

فریدون آدمیت: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۴.

فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱.

عبدالهادی حائری: تشیع و مشروطیت در ایران، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

ابراهیم فخرائی: گیلان در جنبش مشروطیت، چاپ دوم، جیبی، ۱۳۵۲. ★

رومانی آندیسته در بیگار با تفنگ

همیشه برای مواظبت از من آماده اند.
از کشیشی که زیر ردایش ضبط صوت دارد.
از لسانی که نمی توان بدون سلام کردن
به زیر آن خزید.

از سرقه دیکتاتور در میان نوائی ساز
از آنها که بر ملت خود خشم گرفته اند.
زمستان فرا می رسد

ما نه حصارهای بلندی داریم
و نه اردک هائی برای خوردن.

در انبارهای بزرگمان تنها ترس و بردباری نخیبه کرده ایم.

بریده هائی از يك شعر آنا بلاندينا

...در اینجا باید

از کسی حرف بزنم

که در این اطراف زندگی نمی کند...

حتماً همه شما فهمیده اید

که من می خورم از آن «یارو» حرف بزنم

همه شما هم او را فوراً شناخته اید

چون که او:

مشهورترین گربه شهر ماست،

که درباره او شعرها گفته اند

و از او تابلوها کشیده اند

درست مثل عکس ستاره های سینما،

حتی از تلویزیون درباره او

تمایش هائی شاد وزنده ای پخش کرده اند.

خوب، با موفقیت هائی

چنین انکار ناپذیر

و چنین باور نکردنی

دیگر تعجبی ندارد

که وقتی او به پیاده روی می رود

همه مردم شهر به تماشای او بشتابند.

در بالای سر پنجره ها باز می شوند.

بچه ها مشق هایشان را فراموش می کنند

شاخه ها به پرچین ها فشار می آورند

و جمعیت در خیابان

فشوده می شود.

به ماشین ها دستور می دهند

که یواش حرکت کنند

مردم با تحسین برانداز می کنند

حضرت گربه را.

به او گل می دهند،

با نان و نمک،

و یکی دو نامه

در پاکت های در بسته.

و همه نام او را فریاد می زنند

و او با خونسردی و تبختر پیش می رود

اینجا آندرز می دهد و آنجا اعتراضی می شنود

(مثل شکری مرغ پر جوچه ای

که از دست گریه بی چشم و رو ضجه می کند)

و همه مراتب سیاس خود را نثارش می کنند.

حتی (با اینکه باور نکردنی است)

گربه های ولگرد موقتاً

دعایشان را کنار می گذارند

حتی من شنیده ام که یک موش کوچولو

که منتظر بوده تا اعلیحضرت

به کارش پایان دهد

یا بلندترین طنین

در میان آخرین نفس هایش نالیده است:

«آه، که چه افتخاری دارد

به وسیله او خورده شدن...»



خیزش عظیم بوده ای مردم رومانی علیه دستگاه فاسد دیکتاتوری با
اعتراضات روشنفکران برجسته رومانی علیه سانسور و اختناق آغاز شد.
از چندسال پیش شاعران و نویسندگان معروف این کشور که شاهد ویرانی
میهن خود به دست رژیم خوبکامه «خلقی» بودند، طی نامه های سرگشاده ای
به مقامات مسئول کشور و شخص «پیشوای زحمتکشان»، نارسائی های
دستگاه دولتی را بازگو می کردند و دستگاه امنیتی رژیم را که آنها را از
انجام وظیفه اصلی شان - یعنی بیان حقیقت - باز می داشت، مورد حمله
قرار می دادند. هرچند نشر این نامه ها در میان مردم به روشن شدن افکار
عمومی و بسیج اعتراضات حق طلبانه مردم یاری رساند، اما برای
نویسندگان آنها نیز مخاطرات و گرفتاری های فراوانی به همراه آورد.
بسیاری از شاعران و نویسندگان در پاسخ نامه های سرگشاده خود، نامه های
تهدیدآمیزی دریافت کردند که به «نامه های سیاه» معروف شد، و بسیاری
از تهدیدها پرحمانه به مرحله عمل رسید.

یکی از نامه های سرگشاده را در تاریخ سوم مارس ۱۹۸۹ دان «دسلیر
خطاب به نیکلای چائوشسکو نوشت. این شاعر برجسته که زمانی مهم ترین
نماینده رئالیسم سوسیالیستی در رومانی به شمار می رفت، در نامه خود
می گوید: «۵۰ سال پیش من با افتخار به عضویت حزب کمونیست رومانی
درآمدم. در آن ایام نه من و نه همزمانم نمی دانستیم که یک دیکتاتوری
قبیله ای جای دستگاه سلطنتی را خواهد گرفت. امروزه همه مشکل ما در
نگاه غیرعادی شما به واقعیات نهفته است: شما خود را مالک رومانی و همه
رومانیائی ها می دانید، و با اینکه به جهان دیگر اعتقاد ندارید، اما برای
خود قدرتی ماورای طبیعی قائل هستید. شما به کارشناسان و روشنفکران
درباره چیزهائی پند و اندرز می دهید که از آنها ذره ای اطلاع ندارید. هم
میهنان شما در قزو و فاته زندگی می کنند و شما آنها را حریص می خوانید...
وقتی دیگران از ضرورت رعایت حقوق بشر در رومانی حرف می زنند شما
آنها را به دخالت در امور داخلی کشور متهم می کنید، انگار که آنها
دستشان را توی جیب شما فرو کرده اند تا نارائی شما را کش برونند... گروه
محافظین شما که مدام از شما نگرهبائی می کنند به خوبی نشان می دهد که
«فرزند محبوب خلق» قدر از خلق خود می ترسد...»

شعرا و نویسندگان جسور و آزادیخواه با تلاش های پیگیر و خستگی
ناپذیر خود سرانجام موفق شدند ضرورت دفاع از حقوق انسانی را به مردم
بیاموزند و آنها را به میدان مبارزه علیه دستگاه فاسد دیکتاتوری بکشانند.
انقلاب عظیمی به پا شد که همه آزادگان بر شکوه آن آفرین می گویند و
بلانندی آن را امیدوارند.

آنچه در جنبش روشنفکران رومانی چشمگیر است، همبستگی استوار
و اتحاد خلل ناپذیر آنها در برابر توطئه ها و حملات رژیم دیکتاتوری است.
از جمله هنگمی که پس از نشر چندین «نامه سرگشاده» عده ای از
هنرمندان و شاعران معروف زیر پیگرد و فشار قرار گرفتند، عده دیگری از
نویسندگان در نامه سرگشاده ای به تاریخ ۹ آوریل ۸۹ خطاب به چائوشسکو
چنین نوشتند: «به این سیاست اختناق پایان دهید، که حتی از فاجعه
اقتصادی که خود شما باعث آن هستید، فلاکت بارتز است. آنا بلانندینا،
دان «دسلیر، میرشا دینسکو و آندرش پلسو شاعران ما هستند. آنها
اندیشمندان سراسر کشور هستند، نه ملک شخصی شما. آنها مثل همه
کسانی که به حقیقت احترام می گذارند و آن را در اشکال هنری بیان می کنند،
سخنگویان و پاسداران موجودیت ملت ما هستند. خاموش کردن آنها
جنایتی است علیه وجدان بشری. مجازات آنها و جلوگیری از خلاقیت آنها
به معنای خیانت به عمیق ترین ریشه های معنوی ملت ماست.»

در این صحنه در اثرانوشاعر نامی رومانی را درج می کنیم. آثار آنا بلانندینا
که در سراسر جهان معروفیت دارند، در میهن شاعره به زیر تیغ سانسور
گرفتار بود. میرشا دینسکو از مدت ها پیش تحت نظر پلیس به سر می
برد. او آخرین بار در پائیز سال ۱۹۸۸ از کشور خارج شد و به اتحانشوروی
سفر کرد و در آنجا از «پروسترویکا» دفاع نمود. در بازگشت بلافاصله مورد
بازجویی قرار گرفت و نزدیک یک سال از خانه خود اجازه خروج نداشت.

مانی امیتی

شعری از میرشا دینسکو

خدا مرا از شر کسانی حفظ کند

که فقط خوبی مرا می خواهند:

از نیک سودائی که با خوشخوشی

سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی



بخش اول: طرح مسأله

با اطمینان می توان گفت، که بحث دمکراسی در میان نیروهای چپ و کمونیستی ایران، هرگز با این وسعت و تا این عمق، پیرامون مسأله و در تقابل با دگم ها و دامول خفنه ناپذیر مارکسیسم-لنینیسم، در این مقوله، جریان نداشته است. تازه این آغاز کار است!

تا دو سه سال پیش يك کمونیست خوب، با معیار «چپ» و «رادیکال» بودن و میان آن هم با نوری و نزدیکی به «پلاتفرم پرولتری» سنجیده می شد. اما امروزه قلمب پندگی ها و معیار سنجش ها در جنبش چپ و کمونیستی و حتی در درون هر سازمان و حزب، بر محور اصلی بحث سرنوشت ساز دمکراسی نور می زند. این وضع ناشی از دو تجربه و عوامل بزرگ ملی و جهانیست.

در سطح ملی و داخلی: شکست انقلاب بهمین و سلطه نظام توتالیتر قرون وسطایی مذهبی قرار دارد و همراه با آن، فروپاشی سیستم نظری کمینترنی حزب توده، فداشیان اکثریت و بسیاری دیگر، خطوط اصلی این سیستم نظری، در رابطه با موضوع بحث ما، عبارت بود از: مطلق کردن مبارزه ضدامپریالیستی، تا حد قربانی کردن دمکراسی و آزادی های دمکراتیک؛ نفی و تغییر دمکراسی در جوامع بورژوازی (دمکراسی بورژوازی)، و ارزیابی آن به عنوان مکر و فریب و سانوس؛ خط کشی های مکانیکی و مخفوش انقلاب و ضدانقلاب، به نحوی که در آن انقلاب با «حاکمیت ضدامپریالیستی» یکی شده و ضدانقلاب به هر مکراندیشی و هر مخالف رژیم حاکم تعمیم داده می شد. و بدین سان معکرم به هرگونه تهر و نابودی بود.

ما از ۶-۵ سال پیش، از همان «نامه به رفقاء» (پائیز ۱۳۶۳)، انتقاد از این «تئوری» ها را آغاز کردیم و به تفکر و تعمق در دمکراسی و اهمیت و نقش محوری آن شمشیریم. و در انتقاد از خود گفتیم که: «دکاهی و وظیفه کمونیستی ایجاب می کرد که توده ای ها پرچمدار و پیشاهنگ مبارزه در راه آزادی، نه فقط برای طبقه کارگر و خود، بلکه برای سایر اقشار جامعه و حقوق دمکراتیک عموم و همه اقلیت های ملی و مذهبی باشند. حزب توده اساساً به وظیفه مبارزه برای دمکراسی در ایران بعد از انقلاب، به طور جدی پی توجه ماند و چه بسا بر تهاجماتش که از سوی حاکمیت ملیه سایر نیروها، علیه آزادی مطبوعات و سازمان های سیاسی می شد، مستقیم و غیر مستقیم همه گذاشت و حتی توجه تئوریک نمود و آتش بیار آن شد.» (۱) و باز نوشتیم: «رهبری حزب توده ایران با طرح این نظریه که آزادی های دمکراتیک محدود به نیروهای انقلابی است، تمام تهاجمات حاکمیت جمهوری اسلامی را علیه آزادی توجیه نمود. از توفیق ایندگان، بامدانو اهنگر شاهمانی کردیم. سرکوب جبهه دمکراتیک ملی، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، جبهه ملی ایران و سایرین را قدمی در تعمیق جنبش ضدامپریالیستی، ضد سرمایه داری لیبرال ایران تلقی نمودیم.» (۱الف)

ما این خط فکری را در نوشته های بعدی و در اسناد خود گسترش دادیم و بر ضرورت توسعه دمکراسی درون حزبی پای شمریم و این شعار را مطرح کردیم: «حزبی که در آن دمکراسی نباشد، هرگز نمی تواند نماینده آزادی در جامعه باشد.»

اما صادقانه باید گفت، توجه ما به دمکراسی تا مدت ها، در خطوط اصلی، متأثر از همین هامل داخلی بود و از جنبه تئوریک، عمدتاً به ترزا و نظریه های محدود می شد که به شکست انقلاب بهمین و جنبش چپ و کمونیستی ایران انجامید. اگر تحولات غیرمنتظره جهان سوسیالیستی، که با روی کار آمدن کارپاپف (۱۹۸۵) آغاز شد و با کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۸۷) و کنفرانس ژوئیه ۱۹۸۸ آن حزب، با شعار بازسازی، ملنیت و دمکراسی ادامه یافت، نبود، مسلماً تلاش های ما فضای لازم برای رشد نمی یافت. تجربه خلیج ملکی در کشور ما و حتی تجربیات احزاب بزرگ حاکم در یوگوسلاوی، لبنان دمکراتیک (ژوئن ۱۹۵۳)، مجارستان (اکتبر-نوامبر ۱۹۵۶)، چکسلواکی (بهار-تابستان ۱۹۶۸)، از جمله این نمونه هاست.

وضع کشورهای «سوسیالیستی و اقلاً موجود»

با ازناشدن قلم ها و رها شدن بندها در اتحاد شوروی، پرده ها هر روز و هر لحظه بالاتر رفت و سیمای کوبه و ظالمانه «سوسیالیسم واقلاً موجود»، که تبلیغ می شد انسانی ترین و آزادترین نظام جهان است، نمایان گردید. وقتی علت العلل انحرافات و نجايع و چنایت ها برپرس و میدا و منشأ آن ریشه یابی می شود، به فقدان دمکراسی، به تنی شدن سوسیالیسم از ذات و جوهر دمکراتیک آن می رسیم که این خود، به نظر ما، با نفس انقلاب اکثریت، یا چگونگی تحقق انقلاب سوسیالیستی در يك کشور عقب مانده از لحاظ فرهنگی و سطح نازل رشد اقتصادی و نیروهای مولده و با فقدان سنت های دمکراتیک در روسیه، در پیوند تنگاتنگ قرار می گیرد.

درنودهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی، مهم ترین خصیصه دگرگونی های بنیادی را که در جریان است، «انقلابی دمکراتیک در سوسیالیسم» می دانند. درحالیکه در آموزش مارکسیستی معمولاً سخن از «انقلاب سوسیالیستی در دمکراسی» می رود

بعد از اکتبر، لنین نوید می داد: «دمکراسی پرولتری يك میلیون بار دمکراتیک تر از هر دمکراسی بورژوازی است. حکومت شوروی يك میلیون بار دمکراتیک تر از دمکراتیک ترین جمهوری بورژوازی است!» (۲) اما در عمل حکومت شوروی یکی از مخوف ترین و ظالمانه ترین نظام های حاکم بر جهان در تمام اعوار شد. روی «مدیونوف مورخ نامدار شوروی اخیراً در مقاله ای، تعداد کل ترویانان استالینیسم را ۱۰ میلیون نفر تخمین می زند. (۲) به جای آنکه دمکراسی در سوسیالیسم شکوفاتر گردد، آزادی به گورستان سپرده شد و اینکه برای احیاء آن انقلاب لازم است! این فاجعه ای است که برای اجتناب از آن باید کمونیست های ایران به تفکر بنشینند.

متأسفانه دشواری ها و تنگناهای کشورهای سوسیالیستی اندک نیست. بهران ارگانیک، کل سیستم را فراگرفته است.

نظامی که گمان می رفت مسأله ملی را به دمکراتیک ترین و انسانی ترین شکل آن حل کند، و «زندان ملل» را به آنچه دوستی ملت ها بدل سازد، پس از گذشت ۷۰ سال، جمهوری های آن بر سر العاق يك شهر، همدیگر را می کشند. در جامعه سوسیالیستی، عساد و بزوی و ارتشاه باورنکردنی سرتاسر جامعه را فراگرفته و رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی و کالاهای مصرفی، زندگی را بر توده های مردم طاقت فرسا کرده است. وضع اقتصادی و مالی به قدری خراب است که چشم به کمک های مالی و اعتباری و سرمایه گذاری های شرکت های «پندمیشی» «امپریالیستی» و دولت های غربی دوخته اند، تا راهی و گشایشی برای اقتصاد خود و تأمین احتیاجات مادی اولیه مردم، از مواد غذایی گرفته تا پوشاک و مسکن و وسایل زندگی و راه انداختن کارخانه ها و مؤسسات تولیدی بیابند. اینها همه به يك سو، اما هیچ چیز به اندازه تطبیق و بی مقداری انسان در کشورهای سوسیالیستی، قور افکار و سلب آزادی و نقض حقوق بشر، پرورش انسان های در شخصیتی، شاهه فرهنگ دروغ و فریب، که تماماً پیامدهای نظام توتالیتراریستی است، وجدان جهانیان دمکرات و مترقی، به ویژه کمونیست ها را نکان نهد.

آنچه از حوادث کنونی کشورهای سوسیالیستی به بحث ما مربوط می شود، مخرج مشترک و جوهر همه این «انقلاب های آرامی» است که با شرکت توده های میلیونی مردم از هر قشر و طبقه، در جریان است. و آن خواست آزادی و بوقراری حقوق دمکراتیک اولیه است: انتخابات آزاد، بوقراری سیستم چندحزبی، حذف نقش رهبری حزب حاکم از تائون اساسی و عملاً از زندگی مردم، آزادی بیان و قلم و اندیشه، حق مسافرت به خارج، حق تعیین سرنوشت و سایر حقوق و آزادی های دمکراتیک ابتدایی!

دورپراب آنچه که در این کشورها می گذرد، هنها مشوأل اساسی ذهن مردم مترقی و نیروهای چپ و کمونیستی جهان و از جمله کشور ما را به خود مشغول کرده و وجدان ها را آزار می دهد. این فکر قبل از همه تدامی می شود: پس «گسترش عظیم دمکراسی» «دمکراسی برای اکثریت عظیم مردم» که لنین این همه قبل و بعد از انقلاب اکتبر ردهه آن را به مردم شوروی و جهانیان می داد و در طول هفتاد سال از سوی ارگان های تبلیغاتی و اسناد و گزارش های رسمی اتحاد شوروی اعلام می شد و سایر احزاب کمونیستی جهان هم، آن ها را چشم بسته تکرار می کردند! آیا تا این حد دروغ و فریبکاری بوده است؟ اگر لنین یکتاتئوری را فقط «به قصد درهم کوبیدن بورژوازی با مشت آهنین» (۳) ترجیه می کرد، پس چرا هنوز بعد از ۷۰ سال در شوروی و نزدیک به ۴۵ سال در سایر کشورها، که حاکمیت بورژوازی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید برانقاده و خود آنان را تحمل اندر تسل کشته و از میان برده اند، چنین جباریتی با این خشونت و سفاکی اعمال می شده است؟ سلب این همه آزادی و حقوق مردم و همه زهمنگشان تا به این درجه، یا چه مجوزی صورت می گرفته است؟ این مشت های آهنین يك دستگا، سرکوبگر بر سر چه کسانی فرود می آمد؟ جز برسر پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران این کشورها؟ منشاه و ریشه این همه تخلفات و انحرافات در کجاست؟

لنینیسم: «منطقه متنوعه»

هنوز در اتحاد شوروی، در گفتار و نوشته های کارپاپف و قاطبه رهبران آن کشور، کیش پرستش شخصیت استالین و ویژگی های روانی و اخلاقی و انحرافات وی از لنینیسم، عامل اصلی تعامی معصیت ها و انحرافات و چنایات آن دوران معرفی می شود. بی تردید خصرمیای اخلاقی و روانی استالین به عنوان فردی خشن، ناشکیبا، که لنین در

اش ناخ تهرای ایروانی ما کاری به اینگونه اندیشه ها و آموزش ها ندارد. اینان با هفتادسال تجربه و عمل «دیکتاتوری پرولتاریا» در کشورهای متعدد، که با شکست کابل رویبرو شده، کاری ندارند و به جای تعمق درعمل این شکست و ریشه یابی آن، به تئوری ها و اندیشه های جدا از عمل یک قرن پیش «سوسیالیسم» و راه طلبی ها را رفته و می گویند: «ما ازبزرگترین این قطعنامه ها [مشغول قطعنامه های کمیته‌نئون است]. عمل کردن برطبق متن خاکستری آن ها و سرکتاب بازکردن آن میان آنها را وظیفه کلیه کمیونیست ها قلمداد می کنیم» (۱۷).

گردانندگان «راه کارگر» و «جزم گرایان» برخی از سازمانهای چپ دیگر خوب است توجه داشته باشند که «سوسیالیسم» که اینان می خواهند از روی نسخه پچی های لنین و کمینترن برای مردم ایران به ارمان تمق بیاورند، اگر به فرض کاملاً محال موفق هم بشود، دستاورد آن چیزی بهتر و بالاتر از بلغارستان و رومانی و مجارستان و آلمانها نخواهد بود. زیرا که رشد اقتصادی ایران از این کشورها بالاتر است و نه سنت های دموکراتیک آن قوی تر. بنابراین، درپرتو آنچه درحال حاضر در این کشورها می گذرد، طرحهای ایده‌بینی یا پژوهش مردم و زحمتکشان ایران مواجه خواهد شد. هم اکنون حاملین این تفکرات در جنبش چپ ایران به طور فزاینده ای منزوی می شوند و درگیر بحران درونی قلع کفنده ای هستند.

مبارزاتی که امروز چشم و گوششان باز شده، دیگر حاضر نیستند جان خود و زندگی خانواده خودشان را به صرف مبارزه برای مبارزه و یا مبارزه بدون هدف و چشم انداز روشن قربانی کنند. اگر چپ ایران نتواند کارپایه روشن و منسجمی ارائه کند که خصوصیات جامعه آزاد و دموکراتیک فردای بعد از سرنگونی را به روشنی تصویر نماید و شمای واقعا دموکراتیک و سیاسی انسانی جامعه آرمانی سوسیالیستی آینده و تبعه خود را به رعایت دموکراسی بی قید و شرط، ترسیم کند و اگر نتواند برپایه چنین پلانفرس منته شده، مرکز نخواهد توانست انگیزه مبارزاتی را در میان اعضای خود و هواداران خود زنده کرده و هزاران هزار عنصر چپ و مترقی و دموکرات را به حرکت درآورد.

ارائه دید و درک روشنی ازدموکراسی، تبعه دربرابر آن، احترام واقعی و بی قیدو شرط به حاکمیت مردم، محوری ترین امری است که اینک چپ مارکسیستی ایران با آن رویروست. واقعیت اینست که ما هنوز درافاز یک بعدوآنی و جدی درمقول دموکراسی هستیم.

درک سنتی از دموکراسی و نقش لنین در تکوین آن

در گذشته، در فرهنگ کمونیستی چپ برای دموکراسی نبود. درک ما از دموکراسی، نالصح، مشروط و مضموناً ضد دموکراتیک بود. دموکراسی از دیدگاه سنتی، امری تاکتیکی و فرع و تابع مبارزات «انقلابی» و «سوداامپریالیستی» به شمار می رفت. معیار «انقلابی» بودن هم، شدت و ضعف پایبندی به قهر و عملیات مصلحانه بود. و همه ارزشهای دیگر هم در همین برخوردار یکه بعدی به تعولات اجتماعی خلاصه می شد. از دیدگاه «مارکسیسم-لنینیسم» سنتی، دموکراسی در جوامع سرمایه داری چیزی جز متاع بورژوازی، دیکتاتوری طبقه بورژوا و ترغیبی برای فریب و گمراهی توده ها نبود. چنین ارزیابی و درکی از جوامع سرمایه داری، در مراحل اولیه بیدایش حاکمیت بورژوازی و در کشورهای معیشی، آنگونه که در صفحات بعد نشان خواهیم داد، می توانست معنا و مفهومی داشته باشد. در آن موارد هم، لشکال از دموکراسی نبود، بلکه به خدمت حاکمیت ها و شرایط مبارزه طبقاتی برسی گشت، که مانع گسترش دموکراسی بودند. این یکی از نژهای مورد بحث و اختلاف است که بعداً با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

متکلفانه پایه گذار چنین درکی از دموکراسی و معتبرترین و پرشورترین نظریه پرداز آن هم لنین بوده است. و بر زمینه آموزش های وی، فرهنگ کمینترنی جان گرفت. دهها و دهها نقل قول از لنین می توان آورد که بیانگر چنین افکاری باشد. که در اینجا فعلاً به ذکر یکی دو نمونه از آن اکتفا می کنیم: «در جامعه سرمایه داری، ما با دموکراسی سر و دم بریده، فقیر، دروغین و فقط برای تماشگران یعنی اقلیت سربکار داریم» (۱۳). او در اولین کنگره انترناسیونال که احزاب کمونیست نوپا از اکناف جهان حضور داشتند، این رهنمود را می دهد: «مارکسیست ها همیشه گفته اند که هرچه دموکراسی پیشرفته تر و «تاب تر» باشد، مبارزه طبقاتی مزین تر، حاشش و بی رحمانه تر و ستم سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوازی «تاب تر» می شود» (۱۴). خلاصه اینکه بیهوده برای دموکراسی در جوامع بورژوازی مبارزه می کنید. چون هر چه دموکراسی پیشرفته تر و «تاب تر» باشد، ستم سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوازی بیشتر خواهد شد؛ اما خود وی ۲۰ سال پیش از آن، همین دموکراسی «لعنتی» درکشورهای اروپایی را برای روسیه آرزو می کرد؛ درمقاله «برنامه ما» تاکید برآن داشت که «داین مبارزه اقتصادی نیست که می تواند دروضع کارگران بیهوده پایداری را فراهم آورد، اگر کارگران حق تشکیل آزاد جمعیات، سندیکاها، حق داشتن روزنامه خودی، حق فرستادن نمایندگانشان به مجالس ملی را، آنگونه که کارگران آلمان و همه کشورهای دیگر اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) دارند، نداشته باشد. لذا برای کسب این حقوق، مبارزه «سیاسی لازم است» (۱۵). و باز در ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۱۷، وقتی وضع کشور در تصویر می کشد، خصوصیات کشورهای بورژوازی را چنین توصیف می کند: «دریک کشور آزاد، مردم توسط کسانی اداره می شوند که خوششان انتخاب کرده اند. درانتخابات، مردم به احزاب تقسیم می شوند. و هر طبقه از اهالی معمولاً حزب خودش را تشکیل می دهد. بدین متوال مالکین بزرگ، ارضی، سرمایه داران، دهقانان، کارگرها، احزاب متمایزی به وجود می آورند. لادرم کشورهای آزاد از طریق یک مبارزه آشکار میان این احزاب و موافقت آزاد بین آنان، حکومت می شوند. بعد از سرنگونی قدرت تزویی، در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷، روسیه به مدت ۱ ماه، هیئتاً همانند یک کشور آزاد حکومت شد. درست از طریق یک مبارزه آشکار بین احزاب که آزادانه تشکیل شد و آزادانه بین خود به توافق رسیده بودند» (۱۶). اما دو سال بعد و پس از تصرف حاکمیت، در گزارش به دومین کنگره سندیکاهای روسیه، لنین درصحت از دموکراسی درهمین کشورهای آزاد اروپایی چنین می گوید: «جوامع سرمایه داری را درنظر بگیرید که به رای مردمی شان می نازند. درواقع می دانیم، این رای همگانی، تمام این دستگاه، یک

و سبب نامه اش به آنها اشاره می کند و پیشنهاد تغییر مقام وی از دبیرکلی را می دهد تا «شخص دیگری برای این مقام که از کلیه جهات دیگر ققط یک رجحان بر رفیق استالین داشته باشد، یعنی نسبت به رفقا شکیبانر، منصف تر، مؤدب تر و با توجه تر و دارای بهانه گیری کمتر و غیره باشد» راهی بیاندیشند» (۱۸). در گسترش توتالیتاریسم در شوروی مؤثر بوده است. اما نباید ریشه های اصلی قاجمه را صرفاً در خصوصیات اخلاقی و روانی استالین و انحراف وی از لنینیسم خلاصه کرد و کاسه کوزه ها را برسر وی شکست، احتمالاً اگر لنین زنده می ماند یا شاید کس دیگری نظیر تروتسکی، کامنف و بوخارین به جای استالین می بود، ظلمی که بر مردم و آن وقت، آن وسعت و شدت را نمی یافت، اما توتالیتاریسم از میان نمی رفت. زیرا استالینیسم بر اساس مولفه سیستمی بود که از همان اکثر و سال های اول انقلاب پایه گذاری شد. تئوری های آن را هم پیش از همه شخص لنین تدوین کرد و تا زنده بود با قدرت پیاده نمود.

استالینیسم درواقع از پیمایی جهات ادامه منطقی لنینیسم در هیطه سیاست و دولتمداری و ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد عقب مانده روسیه با ۸۶ درصد دهقان و بیش از ۷۰ درصد بی سواد بود. حزب بلشویک ها انقلاب کارگری را در کشوری که اینچنین در احتمالاً نرس غلبه دهقانی غوطه ور بود و آن وقت بی سواد و ربع می بود، تدارک می مید، در سال انقلاب (۱۹۱۷)، «در روستاها تنها ۲۰۳ حوزه یا ۱۱۲۲ مقرر داشت» (۱۹). درست به این دلیل که استالینیسم مولفه یک سیستم بود، توانست بعد از مرگ وی نیز نوام بیاید. و چون سیستم بود، استالین های قدر نیم قدر در جمهوری های شوروی و در اغلب کشورهای سوسیالیستی مدل شوروی، سر برافراشت و استالینیسم پدیده جهانی شد. نظامی که اینک دربرابر جهاتیان درحال فروپاشی است.

مارکس و انگلس تاکید داشتند که «تخصیص گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه فرمان فرما و به چنگ آوردن دموکراسی» (۲۰). تراژدی تاریخ است که اینک بعد از ۷۰ سال، پرولتاریای پیروزمنند در کشورهای سوسیالیستی به خاطر کسب همان دموکراسی، که هوکز به چنگ نیارود، یکی بعد از دیگری از حاکمیت خلع می شود!

و باز سئوال اساسی دیگری در رابطه دموکراسی مطرح می شود: آیا این توتالیتاریسم خانمان پرانداز ریشه در نفس تئوری دیکتاتوری پرولتاریا و یا لاقفل آنگونه که لنین آن را ترویج و پیاده کرد، نداشته است؟ آنچه امروز مهم است ریشه یابی این روند است. آیا به تئوریهای ما برسی کرده؟ آیا به خطاها و انحرافات این و آن مربوط می شود؟ آیا که جوامع سوسیالیسم ایران تجربه شدناشی می شود؟ یا ترکیبی ازاین عوامل؟ کارباجف راه اصل معضلات کنونی شوروی را احیاء سنت های نوآموز شده لنینی می می ماند. درحالیکه به نظر ما درست، جوانبش از همین «سنت های لنینی» است که باید شکافت و مورد انتقاد قرار داد و یا آنها مرزبندی کرد.

اما هنوز انتقاد از لنین و برخوردار انتقادی به لنینیسم جزو «مناطق ممنوعه» است؛ حتی درمیان بخشی از نوانفیشان کمونیست ایرانی انتخاب از آن و حتی تومی تلاش برای توجیه لنین رواج دارد. جستجوی تفاوت ها و تمایزات بین استالین و لنین متداول است. وجود تفاوت ها مسلماً یک واقعیت است، اما استنتاج از آن برای توجیه مواضع لنین، به ویژه در محبت دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا، نارواست.

جزم گرایان در تنگنای حوادث اخیر

هنوزجریانات جزم گرا و کهنه اندیش چپ ایران، با چماق تکلیف «یا مرگ یا لنینیسم» به جنگ نوانفیشان جنبش چپ و کمونیستی ایران می روند. به جای بررسی مجدد و انتقادی تئوری ها و آموزش های یک قرن پیش و پیشتر، دربرابر تجربه تاریخی بزرگی که هم اکنون دراختیار داریم و رویاروی به تعولات سرفروشت سازی که اینک چون فیلم سینما دربرابر دیدگان نشان می گذرد، به تکرار طوطی وار و ریف کربن احکام «درسنامه های ابدی» پای می نشیند، دل خوش کرده اند بگویند که: «ما دکماتیک و کتابی هستیم و بدان افتخار می کنیم. ما کتابی و ارتدکس هستیم و به لنینیسم باور داریم و بدین لحاظ معیار هم سنتی می باشیم» (۲۱). حال آنکه ارزش واقعی و تاریخی پیشتر درست مارکسیستی در آن است که احکام و آیه های مذهبی و جامه نبوده اند و آنگونه که انگلس می گوید: «بینش مارکسیستی جزئیات حاضر و آماده نیست، بلکه نقاط عظیم برای تحقیقات بعدی و اسلوب این تحقیقات است». لنین، که همین آقایان هنوز ارتدکس وار به وی دشمنی میست اند، به قاصد بیعت سال پس از مرگ انگلس، تجدیدنظرها را اساسی در نظریات مارکس و انگلس به عمل آورد. زیرا بر این اعتقاد بود که «آموزش مارکس ققط سنگ بناهای علمی را پایه گذاشته است که سوسیالیست ها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند باید آن را در تمام جهات به پیش ببرند». زیرا تئوری مارکس چیزی را جز اصول و راهنمای تمام مشخص نیست که اصولی که کاربرد آن درهر مورد مشخص، در انگلستان نسبت به فرانسه، در فرانسه نسبت به آلمان و در آلمان نسبت به روسیه، متفاوت است» (۲۲). تازه همین اصول و راهنمای عام، فقط در مملکت تجربه است که معیار و ارزش واقعی دارند و ستم و ستم شود را نشان می دهند.

مارکس از همان جوانی و آغاز بررسی مشخص جامعه سرمایه داری زمان خود، دائماً بر اهمیت تجربه برای سنجش صحت یک تئوری پای می نشیند. و بر این اعتقاد بود که «تئوری واقعی بایدست در داخل و خارجوب شرایط مشخص و روابط موجود، توضیح داده شود و توسعه بیاید» (۲۳). در تز هشتم فروریباخ تصریح می کند که «تمام زندگی اجتماع ماهیتاً عمل است. همه معماهایی که تئوری را به سوی مرقان (Mysticism) می کشاند، حل عقلانی خود را در عملکرد (Praxis) انسانی و در درک این عملکرد می یابد» (۲۴). و باز در اهمیت و نقش تعیین کننده عمل در همان تزها (شماره ۲) تاکید دارد که «مساله دانستن اینکه آیا فکر انشان می تواند به حقیقت معینی دست یابد، مساله تئوری نیست بلکه موضوع عمل است. این در عمل است که انشان باید حقیقت را ثابت کند. بحث برسر حقیقت یا عدم حقیقت یک فکر، جدا از عمل، بحث صرفاً مکتبی است» (۲۵). حال کاسه از

اگر نمرته چند کشور پیش افتاده سرمایه داری را به رخ کشید و آنچه را که هم اکنون تحت همین نظام در کشورهای جهان سوم می گذرد: فقر، جهل، مرگ و میر و نکبت و تالعات و رنج های فراوان مدعا و مدعا میلیون انسان روی زمین را ناویده انگاشت. خطاست که مستاوردهای مهم کشورهای انگشت شمار پیشرفته سرمایه داری امروز را دید و تاریخ تکوین و پیدایش و توسعه سرمایه داری در این کشورها را که با خون به رشته تحریر درآمده است، ناخواسته و هیرت نکرفته به گوشه ای انداخت. خطاست که در کنار سرفقیتهای چشمگیر چند کشور بزرگ سرمایه داری به معضلات هشداردهنده و گاه حل نشدنی این کشورها، از قبیل فشار روزافزون بی کاری، زندگی در شرایط زیر خط فقر، مراتب اعتبار و بیساری های روانی ناشی از محرومیت و فشار زندگی، وجود انواع بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی تکانه دهنده، که ده ها میلیون انسان را درین می گیرد، بی توجه ماند.

میخیل روزگار نخست وزیر فرانسه در برابر «شورای اقتصادی و اجتماعی» تاکید می کند که «در فرانسه دهه ۸۰، دهه خانوارها، مالک، دهه سرمایه هستند» (۲۱). رشد سرمایه داری در کشورهای پیشرفته با گسترش مناطق «فقرچیده» در این کشورها، صراحتاً برده است. مسلماً وقتی از فقر در این کشورها صحبت می شود، معیارهای اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی قرن ۱۸ و ۱۹ و یا وضع کشورهای عقب مانده آسیا و آفریقا در نظر نیست، بلکه شرایط و واقعیت های اجتماعی-اقتصادی کنونی این کشورها مدنظر است. مساله «فقرچیده» از جمله توسط هارینگتون در ایالات متحده و توسط تاون شلد در انگلستان بررسی شده است. در فرانسه بنا به مطالعات لوی ماشلوی در اواخر دهه ۷۰، نصف اشخاص بالای ۶۵ سال (۲۰۶۰۰۰۰ نفر)، نصف کارگران تخصصی (۲۰۰۰۰۰ نفر)، بخش اعظم کارگران پستی (۱۰۰۰۰۰ نفر)، دو سوم مستخدمین ادارات (۸۰۰۰۰۰ نفر)، یک چهارم کاسب کاران و پیشه وران (۸۰۰۰۰۰ نفر) و قسمت مهم کارگران کشاورزی (۶۰۰۰۰۰ نفر) در زیر خط فقر قرار دارند» (۲۲). دنیای نسبتاً آرام و با صلح و صفای نسبی در یکی نوده اخیر، به ویژه از آغاز دهه ۸۰ به اینسو، تاریخ خوشیاری دارد. حتی دموکراسی سیاسی نسبتاً گسترده کنونی هم گذشته ها و خاطره های بسیار تلخی داشته و به سانگی به دست نیامده است.

مگر این نظام سرمایه داری امپریالیستی و همین کشورهای پیشرفته انسان، انگلستان و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و آمریکا نبوده که در همین قرن بیستم در فاصله زمانی کمتر از ربع قرن، به خاطر سروری بر جهان و ثروت اندوزی، دوبار ثروت را به چنگ جهانی عالم سوز کشادند؟ و کشتار دهها میلیون انسان و ویرانی سدها هزار شهر و آبایی و مؤسسات تولیدی را موجب شدند و تمدن بشری را تا ورطه نابودی سوق دادند؟ مگر این نظام سرمایه داری نبوده که به خاطر کشورگشایی و عظمت طلبی و چپاول آسیا و آفریقا و آمریکا به تسخیر مستعمرات و توسعه آنها پرداخت و هندبشری ترین جنگ ها و ظلم ها را به مردم این دیار تحمیل کرد؟ و روزی هم که مردم مستعمرات با الهام از اعلامیه حقوق بشر خواستار رهایی و استقلال شدند، خشن ترین و مخرب ترین جنگهای نابرابر را در ویتنام، الجزایر، چین و مصر و فدره به راه انداختند. برده فروشی و سیاست تبعیض نژادی را به خاطر استثمار ارزان قیمت، چه کسانی راه انداختند؟ اینهمه کودتاها و دخالت ها و توطئه ها و ایجاد حکومت های دست نشانده در دوقرن اخیر در کشورهای جهان سوم، از جمله در کشور ما، که از قربانیان آن بوده ایم، چه کسانی سبب شده اند جز همین کشورهای سرمایه داری امپریالیستی؟ کشتن ما به سوی دموکراسی سیاسی نباید چشم ما را در برابر واقعیت های تلخ نظام سرمایه داری کور کند. برخی بر این واقعیت تکیه می کنند که تا به حال، فرجه دموکراسی حاکم بوده، سرمایه داری هم هر گدار آن بوده است. هرچند دموکراسی واقعاً منبججه فرمالتریستی می کوه است و نام گزاین حکومت داشته است، اما از اینها این نتیجه ساده را گزین کرده که پس سرمایه داری یعنی دموکراسی و سرمایه داری یعنی استبداد، کاملاً خطا و مشرف کلنده است. به سانگی می توان کشورهای متعدد سرمایه داری را نام برد که در آنها رژیم های استبدادی و فاشیستی حکومت کرده و می کنند. نازیسم هیتلری، فاشیسم موسولینی، فرانکو، سالازار، کلنل های یونان، مالک کارتیسیم و رژیم تیمیش نژادی در آمریکا، دست پخت همین کشورهای پیشرفته و تمدن سرمایه داری محاسر است که خاطره جنایت های شرم آور آنها محزون تر انسان را به لرزه در می آورد.

نگاهی گذرا به تاریخ محاسر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نشان می دهد که نظام سرمایه داری در طول چندتقرن حیات خود، بارها یا بعران های همه جانبه ای که وی را تا استانه نابودی سوق داد، رویور بوده است. همین قرن بیستم شاهد نمونه های منقلب کننده ای است. انقلاب در روسیه و یک سلسله انقلابات کارگری در سایر کشورها به دنبال جنگ جهانی امپریالیستی اول، از عراق مستقیم آن بوده. پیدایش فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان و اسپانیا و پرتغال، بحران بزرگ سرمایه داری جهان در ۱۹۲۹-۱۹۳۲، جنگ جهانی دوم و به دنبال آن پیدایش سیستم کشورهای سرمایه داری و تلاشی سیستم جهانی مستعمراتی، نمرته های بوجسته بحران های بزرگ و متمدد نظام سرمایه داری در نیمه اول قرن بیستم بوده است.

دموکراسی دستاورد تولدها است نه هدیه سرمایه داری

بررسی حتی اجمالی تاریخ نشان می دهد که دموکراسی در شکل نسبتاً گسترده و پایدار و بازگشت ناپذیری که هم اکنون در کشورهای اروپای غربی و برخی کشورهای دیگر برقرار است، هدیه سرمایه داری به جهان نبوده است. اگر تاریخ پیدایش و تکوین سرمایه داری با خون و یاروت نرفته شده، تاریخ استقرار دموکراسی از آن خونین تر و قربانیان آن به مراتب افزونتر بوده اند. چا دارد برای نشان دادن آن به نمونه فرانسه، این عهد آزادی اشاره ای بشود:

تاریخ دموکراسی مدرن را معمولاً با انقلاب بورژوازی کبیر فرانسه (۱۷۸۹) پیوند می زنند. مسلماً در آن وقت و در جریان آن تحولات دوراستان، بورژوازی فرانسه یله جریان انقلابی و مترقی و بخشی از مردم و تولده بود. پیشه وران، زحمتکشان و دهقانان، به

فریب است. زیرا اکثریت عظیم کارگران حتی در کشورهای دموکراتیک بسیار پیشرفته و بسیار متمدد، سرکوب و له شده اند. چنان در اسارتگاه سرمایه داری خود شده اند که هملاً در سیاست شرکت نمی کنند و نمی توانند هم شرکت بکنند» (۱۷). تناقض گویی آشکار است و از این تناقضات در گفتارها و نوشته های لنین فراوان است. در زمان استالین و از طریق کمیشتون، «کلچین» یکدستی از گفتارهای لنین را جمع آوری کرده و ارائه دادند که از دموکراسی در جوامع بورژوازی همان دید یکطرفه و یله بعدی منفی و نفرت آور را به نمایش گذاشت و القاء کرد. متأسفانه در طول هفتاد سال فرهنگ تبلیغ «دموکراسی-لنینیست» های جهان همین را مضمون مسخ شده دموکراسی و تمعیر آن تشکیل می داده است. اگر هم از دموکراسی سخنی می گفتیم، برای جلب متعبدین سوختی. از این دیدگاه، دموکراسی یله تاکتیک مرحله ای مبارزاتی بود. نقطه مبوری بود که تا به آن نست می یافتیم، من پایست هرچه سریعتر از آن می گذشتیم و به این دموکراسی دم بریده» و این «دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی» خاتمه می دادیم و نفرت را به دست می گرفتیم. و برای کسب قوت هم هروسيله ای حتی گرهت و توطئه سجاژ بود. انقلاب را می می شد به دست یله اقلیت سازمانیافته و با استفاده از شرایط استثنائی، ولو بدون امانگی تولده ها انجام داد. به این اندیشه لنین که در اوایل اوت ۱۹۱۷، تقریباً دو ماه قبل از انقلاب اکتبر در روزنامه کارگران و سربازان نوشته که مسلماً تدارک ذهنی انقلاب اکتبر را با توجه به شرایط روسیه، در منفر خود می دوروانده است توجه کنیم: «در عصر انقلابی نیازی به شناختن «اراده اکثریت» نیست، خیر. باید در لحظه و در محل تعیین کنند، از همه قویتر بود. باید پیروز شد. از همان «جنگ دهقانی» در قرون وسطی در آلمان و در ادامه آن در جنبش های بزرگ و در همه دوران های بزرگ انقلابی، از جمله در سالهای ۱۸۱۸، ۱۸۷۱ و همین ۱۹۰۵، ما با نمرته های فراوانی رویور هستیم که نشان می دهند یله اقلیت سازمانیافته تر، آگاه تر و بهتر مسلح شده، اراده خود را به اکثریت تحمیل کرده و پیروز شده است» (۱۸)!

رزالوگزامبورگ ها و کائوتسکی ها که خاطر و نگران زایش یله نظام استبدادی به نام سرمایه داری بودند، با تیزبینی، خطابودن و عواقب هلاکت بار شععیر دموکراسی را از همان آغاز گوشزد کردند. کائوتسکی ندا می داد: «نولتی که دارای ریشه های بسیار قوی در توده هاست، کوچکترین دلیلی برای سوء استفاده از حقوق دموکراتیک ندارد. نولتی که می داند تولده ها را پشت سر آوردنور را تنها برای حمایت از دموکراسی به کار می برد و نه برای پایمال کردن آن» (۱۹).

لنین، رزالوگزامبورگ را «عقاب انقلاب» می خواند. اما «عقاب انقلاب» چشمان تیزبین و دوربینی داشت که زایش نظام استبدادی و عواقب آن را دید و به نقابگی با آن برخاست. و لنین را از این جهت که به ابزار استبدادی متوسل می شد نکوهش کرد که «بسیار از یله قهر بیگناختور منصفانه مراقبتن کارخانه ها، کپرفه های سنگین و خشن و حکومت وحشت، همه فقط داروهای مسکن هستند» (۲۰)... «بدون انتخابات عمومی، آزادی بی قید و شرط مطبوعات و اجتماعات و برخورد آزاداندیشه ها، زندگی در هر نهاده اجتماعی از بین رفت و از آن فقط تظاهراتی بر جای می ماند که در آن بوروکراسی تنها منصرفعال است. حیات اجتماعی تدریجاً به خواب می رود، چند موجین رهبر حزبی، با انرژی پایان ناپذیر و ایدالیسم بی حد، محرز، رهبری و حکومت را به دست می گیرند و در واقع از میان آنان نیز تنی چند با مغزهای متفکر، هدایت امور را عهده دار می شوند... آری، چنین اوژدهای هلاک بران، ترشح حیات اجتماعی را به دنبال می آورد: سوء قصدها، اعدام گروگان ها و غیره» (۲۱).

در یله نگاه به گذشته، ارزش صیقل تاریخی نظریات یله، که نظایر آن از سوی بسیاری از هم عصرهای لنین، نظیر ماکس آدلر و یلفکانت و دیگران، در بیان خطرات ناشی از لگدمال شدن دموکراسی و در نشان دادن عواقب هلاکت بار آن که بالاخره به صورت هیولای توتالیتریسم استالینی قذو برافراشت، مشاهده می گردد. نظامی که اینک دادگاه تاریخ آن را محکوم می کند، آنچه می توان گفت و باید با شهامت دوباره آن به تعمق نشست. این واقعیت برنناک است که تجربه ای که با انقلاب اکتبر آغاز شد، اینک با شکست کامل رویور شده است و «دموکراسی» واقعاً موجود، اما نه سوسیالیسم یا آزادی و سیمای اجتماعی، در جریان نقل مکان به موزه تاریخ است. باید با عدای رسا اعلام کرد که نوع معینی از درک و تلقی از مارکسیسم، نوعی مارکسیسم که ریشه های تتوریک آن عمدتاً در لنینیسم نهفته و در استالینیسم به سیستم کاملی مدیل شد، اینک بعد از هفتاد سال باطل شده و به پن یست کامل رسیده و هر روز در این یا آن کشور «دموکراسی» واقعاً موجود از سوی تولده های میلیونی مردم همین کشورها، در شکستگی آن اعلام می شود.

درست است که بهار یکن در خون غرقه شد. اما دیگر یخ های سبیری شکسته و بادگرم انقلاب در انقلاب روسیه، فتنه های آزادی را در دیگر کشورهای سرمایه داری، شکوفانده است. به قول واسلواوال، رهبر جنبش آزادی در چکسلواکی: «تاریخ را که مصنوعاً متوقف کرده بودند، با چنان سرمتی به راه افتاده است که باور کردنش مشکل است» (۲۲).

فروپاشی نظام استالینی، توجیه سرمایه داری نیست

نظام های حاکم تک حزبی تام کوا (توتالیتر)، در کشورهای لهستان، مجارستان، آلمان دموکراتیک، چکسلواکی و اینک در بلغارستان، یکی بعد از دیگری از اریکه قدرت چون خانه های موقوتی، در عرض چند هفته و گاه چند روز از هم می پاشند. یعنی از این کشورها، آینده و سرنوشت نامعلوم و نگران آوری دارند.

لرژوی مهم و صادانه ما این است که این حوادث انقلابی مسائلت امیل در این کشورها در نهایت به سوسیالیسم مدرن، تمام با آزادی و سیمای انسانی بینجامد. زیرا خطاست اگر از هفتاد سال تجربه ولی بسیار منفی و هر قدر خسارت بار «دموکراسی» واقعاً موجود، به توجیه و حقانیت سرمایه داری رسید. مقایسه هرگز حقانیت نمی آورد، ضرورت و ناگزیری تحقق آرمان های انسانی و بشر دوستانه و عدالت جویانه پیشتوران سوسیالیسم که از مشاهدات و تحلیل ها و بررسی های آنان از تناقضات درونی جامعه سرمایه داری و روابط ظالمانه ای استثمارری نشأت می گیرد، نفی ناپذیر است. خطاست

هنوان «طبقه سوم» در برابر نوطیقه حاکم، یعنی مالکیت اشرافی و کلیسا قرار داشتند. ایدئولوژی بورژوازی فرانسه که در شمار آزادی، برابری و برادری خلاصه می شد، رهایی از حکومت مطلقه اشرافی-سلطنتی، برابری حقوق همه اهالی در برابر قانون، یعنی لغو نظام حاکم مینتی بر امتیازات، و برابری به معنای همبستگی و وحدت نیروها استوار بود. از این رو توانست زحمتکشان شهر و روستا را در چپبه واحدی درکنار بورژوازی ثروتمند و تحت هژمونی وی قرار دهد.

حق رأی همگانی محصل پنج انقلاب در فرانسه

همین حق رأی همگانی را که مقدماتی ترین ابزار تصدق مکرکسی است، مردم فرانسه بعد از پنج انقلاب و یک قرن بعد از انقلاب کبیر فرانسه به دست آورده اند؛ درست چند روز پس از تصویب «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» که به عنوان بیانیه انقلاب، سپیده دم مصرعیده را به جهانیان بشارت داد و با شعار آزادی و برابری پای به میدان گذاشت و از حاکمیت ملت سخن گفت، طرح موندیه در مجلس مؤسسان فرانسه مطرح گردید، در این طرح سیستم رأی گیری مینتی بر نوعی مالیات پیشنهاد شد و پایه قرار گرفت. بدین منان مردمان تپی نسبت را از حق رأی محروم کردند. شهروندان به دلخیزه نابرابر در حقوق تقسیم شدند؛ داراها و ثدارها ا بدین سوال، بورژوازی بلاقاسله بعد از پیروزی از متعهدان دیروزیش جداشد تا حاکمیت خود را اعمال کند. و شعار پرلویی سوروی را هم فکدهمال کرد.

با همین قانون انتخابات، در ۱۷۹۵ فقط سی هزار انتخاب کننده باقی می ماند؛ که می بایست از میان خود قدرت سیاسی را انتخاب کنند، که طبقاً فقط سرکرگان بورژوازی می توانستند از صندق های چنین انتخابات «آزاده» سردر بیایند (لایقوتی لنین در اوت ۱۹۱۷ می گوید: در جامعه سرمایه داری ما با مکرکسی سر و تم بریده، حقیر، دروغین و فقط برای توانگران یعنی اقلیت سروکار داریم، این شرایط و چنین جوامی را در نظر داشته است).

بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۴۲ که با قیام کارگران، پیشه وران، دانشجویان، باکارمندان، کسبه و کارفرمایان کوچک آغاز گردید و قدرت به دست شورای شهر افتاد، درقانون اساسی جدید، تأمندی از مالیات در انتخابات کاسته شد و تعداد رأی دهندگان به ۲۴۰ هزار بالغ گردید. این انقلاب در اعتراض به فرامین شش گانه شامی، محروم به «فرامین پولنیواکه» صورت گرفت که آزادی مطبوعات را از میان می برد، ارکان های لیبرال تعطیل و مجلس جدید منحل می گردید و درلایحه انتخابات جدید حق رأی بازهم محدودتر می شد. فقط بعد از قیام و شورش کارگران لیون (نوامبر ۱۸۴۹) که مارکس آنان را «دسوزان سوسیالیسم» نامید و مبارزات و قیام های خونینی که در سال های بعد، ازجمله قیام مه ۱۸۴۹ به رهبری آگوست بلانکی که در خون فرقه شد، و بالاخره پس از انقلاب ژوئیه ۱۸۴۸ که به سرنگونی شارل دوم و برقراری جمهوری انجامید، در ۴ مارس ۱۸۴۸ برای اولین بار رأی گیری همگانی برای مردان ۲۱ سال به بالا پذیرفته شد.

انگلس که ناظر و تحلیلگر انقلاب ها و تحولات دمکراتیک زمان خود بود، در مقدمه «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» در اشاره به همین انقلاب و تحولات بورژوا-دمکراتیک - به ویژه سه انقلاب بزرگ، بورژوازی اروپا در انگلستان و فرانسه و آلمان، و نقش تعیین کننده توده ها، اعلام می کند: «دمهذا اگر بورژوازی را به نیروی خویش رها می کردند، قادر به ادامه مبارزه تا پیروزی و کشتاندن شارل دوم زیر گردن نمی شد. برای آنکه بورژوازی بتواند پیروزی های خود را که هنگام آن رسیده بود، برپهید، لازم می آمد که انقلاب ازهدف خود، درست مانند انقلاب ۱۷۹۳ در فرانسه و در ۱۸۴۸ در آلمان، فراتر رود. چنین به نظر می رسد که به راستی این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوازی است» (۲۴). اما نه این پیروزی و نه حق رأی همگانی چندان دومی نیافت، بورژوازی حاکم برای پس گرفتن دست آوردهای کارگران مجدداً نسبت به کار شد و ارتجاع به یورش های پرماسه ای نسبت زد. قیام ژوئن ۱۸۴۸ کارگران و مردم پاریس که ۴۰۰۰۰ نفر را در فرمی گرفت، به دست ۳۵۰۰۰ تنگدبان کاپیونیک، چله مغرور، به شدت سرکوب شد. بیش از ۱۱۰۰۰ تن از بهترین فرزندان زحمتکش پاریس کشته شدند.

قانون جدید انتخاباتی که در ۲ مه ۱۸۵۰ تصویب رسید بار دیگر به طور محسوسی از شمار انتخابات کنندگان کاست و سه میلیون نفر را که به انشار فقیر و محروم جامعه تعلق داشتند از حق رأی محروم ساخت. در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۱ لوشی بناپارت دست به کودتا زد و بدین متوال انقلاب ۱۸۴۸ شکست خورد. با این کودتا از جمهوری دوم فقط اسمی باقی ماند، که آن هم در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۲ رسماً منحل شد. از ۱۸۵۲ تا خلع ناپلئون (۴ سپتامبر ۱۸۷۰)، امپراطوری خودکامه، همه دست آوردهای محدود دمکراتیک را از میان برداشت.

علیرغم استبدادگری بناپارت و اختناق همه جانبه، مبارزه نیروهای مترقی و کارگران برای آزادی و حقوق زحمتکشان، سازماندهی احتمالیات و مبارزات خیابانی، شکل های سیاسی در این دوره، سرشار از حساس و قهرمانی است که بالاخره به قیام و انقلاب سپتامبر ۱۸۷۰ انجامید. انقلاب سپتامبر چهارمین انقلاب تا کمون پاریس بود، که تومار نظام بناپارتنی را در هم پیچید و به استقرار جمهوری سوم منجر شد. انقلاب ۴ سپتامبر، کمون پاریس را که نقطه اوج مبارزات کارگران پاریس بود، به دنبال آورد. اما این حرکت دمکراتیک و انقلابی کارگران نیز با هجوم وحشیانه ارتش بورژوازی و ارتجاع درهم شکست. در هفته خونین سقوط پاریس، کمونارها سرانده مقاومت کردند و در قبرستان پرلاشز در آخرین سنگر مقاومت، قهرمانانه تا آخرین نفر جنگیدند. در این ماجرای بزرگ تاریخی نژدیک به ۷۰ هزار نفر تیرباران، زندانی و تبعید شدند و دهها هزار نفر مهاجرت کردند.

هرچند علیرغم شکست پنج انقلاب، جمهوری در فرانسه تثبیت شد و حق رأی همگانی برای همیشه تأمین گردید. اما نیمی از جمعیت فرانسه، یعنی زنان، تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۱۵) از این حق محروم بودند.

لیگر حقوق دمکراتیک کارگران و مردم، نتیجه همین مبارزات طولانی بوده است. قانون شاپلیه (متموهیت سنشیکا و سرکوب اعصاب ها) فقط در ۱۸۶۲ معلق شد. کارگران فرانسه فقط پس از کمون پاریس موفق به تشکیل سندیکاهای مختلف و بالاخره در ۱۸۹۵ موفق به ایجاد سندیکای واحد، کنفدراسیون عمومی کار (C.G.T.) شدند. اولین حزب کارگری سوسیالیست فقط در نوامبر ۱۸۸۰ تحت نام حزب کارگری به وجود آمد.

در آلمان حق رأی همگانی با انقلاب ۱۹۱۸ تأمین شد. بین ۱۸۴۹ تا ۱۹۱۸ تحت سیستم انتخاباتی «سه رده» ۳ درصد از شوهرتندترین اهالی همان قدر نماینده به رایشتاک

هنوان «طبقه سوم» در برابر نوطیقه حاکم، یعنی مالکیت اشرافی و کلیسا قرار داشتند. ایدئولوژی بورژوازی فرانسه که در شمار آزادی، برابری و برادری خلاصه می شد، رهایی از حکومت مطلقه اشرافی-سلطنتی، برابری حقوق همه اهالی در برابر قانون، یعنی لغو نظام حاکم مینتی بر امتیازات، و برابری به معنای همبستگی و وحدت نیروها استوار بود. از این رو توانست زحمتکشان شهر و روستا را در چپبه واحدی درکنار بورژوازی ثروتمند و تحت هژمونی وی قرار دهد.

اعلامیه حقوق بشر و شهروند، مصوب اوت ۱۷۸۹ مجلس مؤسسان فرانسه، که اعلام می کند: «انسان ها آزاد به دنیا آمده و آزاد زیست می کنند و در مقابل قانون برابرند»، یا «هدف تمامی سازمان های سیاسی، محافظت از حقوق طبیعی انسان است. این حقوق عبارتند از آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ستم» و یا «اصل حاکمیت اساساً در حاکمیت ملت نهفته است. هیچ هیات و هیچ کس نمی تواند قدرتی اعمال کند که ناشی از ملت نباشد». بدون تردید سنده افتخار بزرگ و تاریخی انقلاب کبیر فرانسه و دستاورد ارزشمند بورژوازی آن کشور و به ویژه متفکران عصر روشنگری، از ملتسکوپر و فیدورو گرفته تا ژان ژاک روسو است، که تدارک فرهنگی و ایدئولوژیک انقلاب فرانسه را میدهند. ارزش والا انسانی و مترقی «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» ازجمله در آن است که پندهای آن، از زمان و مکان نمی شناسد و هنوز زنده است و فعلیت دارد. مهم تر آنکه، توانسته است به یک «ایدئولوژی» جاافتاده در طول سده ها و به نظامی مبنی بر وجود و ضرورت سه طبقه متمایز «کاست مانند» (تجبا، روحانیت و «طبقه سوم») پایان دهد، نظامی که به خصوص در اثر تلقینات مذهبی و خرافی، به اسول و روابط اجتماعی طبیعی و خدشه ناپذیر تبدیل شده و تقدیر محترم هر شهروند از لحظه تولد تا مرگ جلوه داده می شد و از این طریق «طبقه سوم» را نیز به تمکین وای داشت. شکستی این سده آهنی و شعار آزادی و برابری یعنی پروتاریا و فر مبارزات یعنی وی نقش مهمی ایفا کرد.

به همین مناسبت شعار آزادی، برابری و برادری پاشور و هیجان عمومی و به ویژه انتشار محروم جامعه روپرورش و انتظارات و تومعاتی برانگیخت. اما جامعه بورژوازی از فرمای پیروزی با یک تضاد ذاتی روپرورش که در نظام قبلی پوشیده و چینی بود. شعار آزادی و برابری که بورژوازی سرداد و مردم را به میدان کشید، با تمایلات طبقاتی وی برای ثروتمندتر شدن، که در شرایط آن روزی رشد نیروهای مولد و سطح نازل تکنولوژی، مستلزم کارملات فرمای کارگران، ستمزده پائین، منع احتمالیات و شکلات کارگری و فغیره بود، در تقابل بود. به خصوص آنکه توده های زحمتکش از شعار آزادی و برابری، پایان هرگز به امتیاز طبقاتی، تأمین عدالت اجتماعی و برابری واقعی شرایط زندگی یعنی از میان رفتن فقر و فاقه را انتظار داشتند و اساساً با این درک و انگیزه وارد میدان شدند. تصادفی نیست که پیشگامان سوسیالیسم، سوسیالیستهای تخیلی نظیر سن سیمون، شارل فوریه، روبرت اوئن، کار لیل و سیموندن، همگان در همین دوره پای به میدان گذاشتند و به انشای نظام سرمایه داری و به دفاع از محرومان برخاستند. انتقادهای این اومانیست ها ناشی از سرخورگی کسانی بود که پیش از همه برای پیروزی انقلاب، هیجان و شوق نشان داده بودند. آنها به زودی با این حقیقت تلخ آشنا شدند که پیروزی حقوق بشر و تأمین برابری حقوقی، نابرابری های اجتماعی را از میان نمی برد. با حذف امتیازات نظام قبلی، تناقضات جدیدی قد علم می کند که گاه به مراتب ظالمانه تر است.

تاریخ مبارزات سیاسی در دو سه قرن اخیر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به طور دائم متناثر از واقعیت اجتماعی فوق برده است: از یک سو بورژوازی حاکم، که می کوشیده است آزادی ها و حقوق دمکراتیک را تا می تواند محدود نگه دارد تا نظام مینتی بر قانون انسانی که ضامن بقای اوست به هم نخورد و حاکمیتش همچنان با رأی مردم و رضایت آنان حفظ گردد. از سوی دیگر زحمتکشان و محرومان این جوامع، که از همان انقلاب کبیر فرانسه آزادی را در سنگرها به دست آوردند و با اشتیاق برای آزادی و برابری قربانی داده، درک عمیق تری از مکرکسی سیاسی داشته و از مبارزه برای آزادی و دمکراسی سیاسی، برقراری یک نظام اجتماعی عادلانه و دمکراسی اجتماعی را انتظار داشتند که بتواند به محرومیتها و بی عدالتیهای اجتماعی پایان دهد و مستمراً در این مسیر مبارزه کردند. تصادفی نیست که اولین جنبش کارگری برای حق رأی در انگلستان، جنبش چارتریس، اولین جنبش سوسیالیستی جهان شد. فعالیت ا لسانل برای تأمین رأی همگانی به معنای مکرکسی فوعلت با «افتکار طبقه کارگر» بوده است. و کارگران و مردم پاریس در انقلاب ۱۸۴۸ با ستمگرها راهه خود بر بورژوازی، که اکثریتشان سلطنت طلب بودند شعار جمهوری را با اندیشه مساوات طلبانه و با این قصد که نه تنها برابری سیاسی، بلکه برابری اجتماعی را نیز عملی کند، به کرسی نشاند و به قول مارکس پرولتاریای فرانسه در فوریه ۱۸۴۸ نخستین جمهوری دمکراتیک را در قرن نوزدهم به دست آورد و «مهر خود را بر آن کوبید و آن را جمهوری اجتماعی اعلام کرده (۲۲). تصادفی نیست که همین بورژوازی فرانسه که با شعار آزادی و برابری، سلطنت و نظام های فئودالی را در آلمان، اتریش، ایتالیا و اسپانیا و در تمام اروپا به لرزه درآورد، ۲ سال بعد از انقلاب کبیر (۱۴ ژوئن ۱۷۹۱)، قانون شاپلیه را از مجلس گذراند که تشکیل اعصابی ها و فعالیت های سنشیکایی را منع می کرد و اعتماد را با محکومیت های شدید و ریزی می ساخت. از همین لحظه، شعار آزادی انقلاب، مورد تجاوز قرار گرفت.

واقعیت اینست که کارگران و سایر زحمتکشان، دانشجویان، روشنفکران و نیروهای مترقی این جوامع مکرکسی سیاسی گسترده و پایدار امروز و نره نره و قدم به قدم، در اثر اعصاب ها و جنگ های خیابانی، با قیام ها و انقلاب های سیاسی و فداکاری ها و دادن قربانی های بی شمار به دست آورده اند. دستاوردهای دمکراتیک که اینک در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مشاهده می کنیم، کسی و به طریق اولی بورژوازی این کشورها هدیه نکرده است.

مطالعه جنبش های سیاسی فرانسه در نقرن اخیر، کشور مهد آزادی و حقوق بشر که پراوازه ترین و رایکال ترین انقلاب های بورژوازی را به پایکار گذاشته و سرگذشت سیاسی آن آزمایشگاه مطالعات اجتماعی و نظری بنیانگذاران مارکسیسم بوده است، از

و برقراری آزادی پیکر و عدالت اجتماعی، استقرار سوسیالیسم دموکراتیک با سهمای انسانی، که در آن رشد آزاد فرد، شرط رشد آزاد همگان (۲۷) باشد. همچنان هدف آرمانی ما را تشکیل می دهد. دیدگاههای گذشته ما در این زمینه، انگونه که در اسناد کنگره مؤسسان منعکس است، باید در جنبه هائی به طور اساسی، در پرتو تعمیق در تحولات اخیر کشورهای «سوسیالیستی» و ریشه یابی هائل آنها، بازنگری شود.

باید با واقع بینی و صداقت پذیرفت که سوسیالیسم برای ایران، اگر قصد شمارد این و عوام قریبی ندارد؛ اگر می خواهیم واقعاً دموکراتیک بوده و به ویژه دموکراسی در آن پایدار و حاکم بماند؛ اگر می خواهیم شمره اقدام و عمل آگاه اکثریت مردم و خواست داریطلبانه آنها باشد، در آن صورت سوسیالیسم نمی تواند نظام چالشین فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد. زیرا تصور اینکه بعد از ۳۰ سال استبداد و سرکوب نظام شاهنشاهی و ده سال و شاید ده سال دیگر سلطه استبداد مذهبی، می توان بلاواسطه و یا در فاصله زمانی کوتاه بعد از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی، سوسیالیسم را هدف دستیابی قرار داد، یا در خواب و خیالیم و یا یک ماجراجویی سیاسی ناجمه آفرین را در سر می پرورانیم، کسب دموکراسی سیاسی، استقرار و تحکیم و گسترش و تعمیق آن، مهم ترین، اصلی ترین و ضروری ترین وظیفه فعلی ماست. مبارزه برای سوسیالیسم آرمانی ما، بدون فرهنگ جا افتاده دموکراسی، آگاهی سیاسی لازم و رشد کافی اقتصادی، نتیجه اش حتی دموکراسی پیروزی، نه سوسیالیسم خواهد بود و نه دموکراسی. این تجربه را ۷۰ سال حکومت شوروی و ۴۰ سال تجربه کشورهای دیگر و بن پست و ورشکستگی کشوری «سوسیالیسم» واقعاً مرده نشان می دهد. تجویز چنین تجربه ای برای ایران، خیانت به مردم و زحمتکشان ایرانشه، بنابراین، بالاترین گذار از یک دوره دموکراسی سیاسی ضرورت دارد که طی آن و به کمک آن، نیروهای چپ و مترقی مستمراً برای دموکراسی اقتصادی و عدالت اجتماعی بپرزند. زیرا دموکراسی سیاسی سربلند، هر قدر هم ضروری و حیاتی و شرط لازم باشد، بدون تلاش در جهت دموکراسی اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی، ناقص و شکننده است. چنین دموکراسی سیاسی، مستلماً ناپایدار و اساساً مبنایی با رسالت اجتماعی ما در دفاع از محرومان و ستمکشان جامعه است. درست است که آگاهی برای سوسیالیسم، برای سوسیالیسم دموکراتیک یا سهمای انسانی، به ویژه در میان اقشار وسیع زحمتکش، در همین دوران دموکراسی سیاسی و پس از آنکه آزادی های دموکراتیک جا افتادند، و امکان تشکل آنان و آموزش و تبلیغ فراهم شده، نسبت یافته است، اما چنین آگاهی در شرایط دموکراسی، به محور واقعی، در پراتیک مبارزه برای عدالت اجتماعی که سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی نقطه اوج آن است، شکل نهائی می گیرد و تحقق می پذیرد.

لذا ما عمیقاً بر این باوریم که لسل ما، اساساً لسل دموکراسی است. وظیفه اصلی و مبرم ما مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی در ایران است. در پرتو تجربیات تلخ و آموزنده کشورهای «سوسیالیستی» واقعاً موجوده، که هم اکنون ناظر زیر و رو شدن آنها هستیم، بر این باوریم که مرحله دموکراسی سیاسی باید بتواند هم فرهنگ دموکراسی را عمیقاً در میان مردم ما و به ویژه زحمتکشان ریشه نواند و با زندگی سیاسی و فرهنگی آنان عجین کند، و هم نیروهای تولیدی کشور را در خدمت عدالت اجتماعی تا حد اکثر غلظت آنها گسترش دهد. تا تحول چنین جامعه پیشرفته ای به سوسیالیسم خولست واقعی، آگاهانه و دموکراتیک اکثریت بزرگ مردم باشد و دموکراسی در سوسیالیسم جاودانه گردد.

درام طولانی نظام سرمایه داری و به ویژه حوادث اخیر کشورهای «سوسیالیستی» که توأم با رونق نومی رجعت به نقطه آغاز است، سمیت و عمق اندیشه مارکس را در رابطه با تحولات اجتماعی و جابه جایی صورتبندی های اجتماعی-اقتصادی که در «پیشگفتار» مشارکت در نقد اقتصاد سیاسی» فرمولبندی کرده است، نشان می دهد:

«۱- هیچ نظام اجتماعی، قبل از آنکه تمام نیروهای مولد خود را تا جا همت -رشد شده، آزمایش نمی رود.

۲- بشر فقط آن وظایفی را می تواند در برابر خود قرار دهد که قادر به حل آن باشد» (۲۸)

ادامه دارد

توضیح:

* این مقاله در رابطه با اسناد پیش بحث کنگره توسط گروه کاری زیر نظر کمیسیون پژوهش و آیدئولوژیک حزب دموکراتیک مردم ایران تهیه شده است. * منابع در پایان مقاله خواهد آمد!

می فرستادند که ۸۷ درصد مردم فقیرا قانون فوق العاده دولت بیهمارک (۱۸۷۸) معروف به «قانون همدوسسالیست»، تمام سازمان های حزب سوسیالیست دموکرات آلمان، سازمان های کارگری و معیبهات آنها را مشروع کرد. شرایط اشتقاق و استبداد سلطنتی پروس به حدی بود که انگلس در نامه ۲۹ ژوئن ۱۸۸۱ به کائوتسکی در انتقاد از برنامه اولفورت طرح ملنی شمار جمهوری را «موضوع خطرناکی» می بیند!

از نظر تاریخی در آلمان نیز جمهوری را طبقه کارگر برای بورژوازی به دست آورد. حتی در انگلستان با وجود سنت های دموکراتیک، کارگران در مبارزه با بورژوازی، ذره ذره حقوق دموکراتیک خود را کسب نمودند. کافی است به اثر انگلس «وضع طبقه کارگر در انگلستان» مراجعه شود. در همین عصرها، در دوران سلطه فاشیسم در اروپا، در کشورهای نظیر فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یوگوسلاوی، یونان و جاهای دیگر، چه کسانی به طور اساسی پرچم مبارزه برای آزادی و دموکراسی را برافراشتند و دسته های پارتیزانی و مقاومت مسلمانان تشکیل دادند و حماسه ها آفریدند، جز اقشار زحمتکش و توده های مردم این کشورها و کمونیست ها و سوسیالیست ها در رأس آنها؟ بنابراین، اگر دموکراسی در این کشورها، در نیمه دوم قرن بیستم، پیروزی در هر دهه اخیر تثبیت و برگشت تأیید شده است، چنین نعمت آوردی از یک سو شمره مبارزات دو قرن اخیر مردم برای دموکراسی و تأثیرات ذهنی و فرهنگی حوانات تکان دهنده پنجاه سال نیمه اول قرن بیستمیت در برابر وحشت های ناشی از فاشیسم و نوجنگ جهانی می باشد، و از سوی دیگر نشان از پیادهای اقتصادی و اجتماعی مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی و تحول فرهنگی و سیاسی در این جوامع است. بورژوازی نیز در این کشورها، برای نفاذ سلطه اش در جوامع دموکراتیک، راه گذشت ها و سازش های مستمر در جهت تأمین نسبی مطالبات زحمتکشان و محرومان جامعه را که به ویژه از سوی دولت های این کشورها هدایت و اعمال می شود، امتحان و قبول کرده است. اصل دموکراسی به مثابه مکانیسم اجتناب ناپذیر برای حیات سیاسی-اجتماعی، از سوی بورژوازی این کشورها پذیرفته شده و در فرهنگ جامعه عمیقاً جا افتاده است. تعمیق و پی گیری بیشتر دموکراسی دیگر وظیفه نیروهای مترقی و چپ این کشورهاست. رفا نه نسبی در این جوامع و بهبود نسبی سطح زندگی مردم، به ویژه اقشار میانی در حال رشد دائمی و در نتیجه کاهش تنش های اجتماعی مستمر و ذیر قابل کنترل، مستلماً از عوامل مهم تثبیت دموکراسی در این کشورهاست. این واقعیت در همین حال مؤید این نظریه است که دموکراسی سیاسی صرفاً، بدون اقدام در جهت دموکراسی اقتصادی، حتی در چارچوب و محدوده امکانات سرمایه داری، پدیده ای شکننده و ناپایدار است. وقتی حال دراپر، مارکس شناس برجسته می گوید: «سوسیالیسم (کمونیسم) مارکس، به مثابه برنامه سیاسی را می توان به طور فشرده چنین تعریف کرد: دموکراتیزه کردن کامل جامعه، اما نه فقط اشکال سیاسی آن» (۲۹)، مستلماً همین نکته را در نظر دارد. زیرا از دیدگاه مارکس، «مبارزه برای اشکال دموکراتیک حکومت -دموکراتیزه کردن دولت- لبه های تلاش سوسیالیستی، نه چون هدف برای خود، بلکه چون بخش جدائی ناپذیری آن است» (۳۰). تئوری انقلاب پس در پی وی نیز از نتایج تعمق وی در این زمینه و بررسی انقلاب های ۱۸۴۸ به بعد است.

سوسیالیسم دموکراتیک باسیمیای انسانی، آرمانی بشری

مبارزه در راه تعمیق و گسترش دموکراسی، حتی در کشورهای پیشرفته دموکراسی های غربی، به معنای تأمین هرچه بیشتر و واقعی تر شرکت مردم در اداره امور کشور و اعمال حاکمیت، و مبارزه دموکراتیک و مسالمت آمیز به سوی سوسیالیسم با آزادی و سهمای انسانی، همچنان در سرلوحه برنامه سیاسی بسیاری از احزاب کمونیست کشورهای اروپایی قرار دارد، شایه رسد به کشورهای جهان سوم که «مردم جمعیت جهان را تشکیل می دهند و از نگاه طبقاتی و فقدان عدالت اجتماعی و از استعمار ۱۰ کشور قس جهان به شدت رنج می برند و در بدی و وابستگی های نثری و اقتصادی غرقه روند و راه نجاتی جز در راستای آزادی و عدالت اجتماعی، یعنی آرمان سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی ندارند.

اما در کشورهای استبدادی و به ویژه عقب مانده، دستیابی به آرمان سوسیالیستی، بدون گذار از مرحله دموکراسی سیاسی غیرممکن است. زیرا گذار مستقیم و یا بلاواسطه از استبداد مطلق سلطنتی یا مذهبی به سوسیالیسم، حتی با ثبوت برقراری سوسیالیسم دموکراتیک یا سهمای انسانی، مستلماً انتقال از یک نظام استبدادی به نظام استبدادی دیگر است. تجربه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای با ستمگری سوسیالیستی آسیا و آفریقا، بدون استثنا سمیت این گفته را نشان می دهد.

ما قویاً بر این باوریم که برای از میان بردن فقر و محرومیت های اجتماعی در ایران



معرفی کتاب

قصه امروز (مجموعه داستان)

نویسنده: علی رستانی

چاپ: کلن-آلمان غربی

مجموعه سیزده قصه کوتاه است که در فاصله چهارسال به نگارش درآمده اند. همه قصه ها با لحن صریح رئالیستی، تکنگنهای اجتماعی و محرومیت های طبقاتی را ترسیم می کنند.

تابلهای پی کلام

(چهارده قطعه نمایشی)

نویسنده: ر. آرشاک

ناشر: انتشارات نوید-آلمان غربی

این نمایشنامه ها -ب- گفته نویسنده در پیشگفتار کتاب- «نوعی پاسخگویی به نیاز گروههای نمایشی در خارج از کشور است که بتوانند فارغ از دشواری به کارگیری گفتار در جهت رابطه با محیط، این آثار را در انطباق با امکانات و توانائی های موجود به صحنه برده و با توجه به انعطاف ساختاری آنها، از خلاقیت خویش در جهت گسترش مضمون و معنای هر اثر سود برند.»

عناصر شعر

نویسنده: میرزا آقا حسگری (مانی)

انتشارات نوید (آلمان غربی)

کتاب مجموعه «گفتارهای ساده و مختصر

درباره عناصر شعر» است با این عناوین: درباره وزن- تصویر، کارپایه شعر امروز- شعر، آفرینش دوباره زبان- ساختمان درونی شعر- فضا در شعر- هنرمندان بر پل صراط- شعر امروز و داری مردم- فروغ فرخزاد و «سوزمین قد کوتاهان».

نظریات نویسنده - که خود شاعر است- به ویژه در سه گفتار نهائی کتاب خواندنی است.

برگی از کارنامه سیاه استالین

عزیزم؛ مادربزرگ جان؛ من هنوز نموده ام! تو تنها کسی هستی که من در این دنیا دارم و من تنها کسی هستم که تو داری. اگر نمیرم، وقتی که بزرگ شدم و آن وقت تو خیلی پیر می شوی، قول می دهم که کار کنم و به تو غذا بدهم. گاریک تو، و نامه بعدی با همان خط کودکانه: «مادر بزرگ عزیزم! من هنوز هم نموده ام. ولی چیزهایی که دفعه قبل نوشتم دیگر درست نیست. برای اینکه دارم می میرم. همینطور می میرم. توه ات.»

اما یوری زنده ماند و بعدها پیش پدر پیر و بیمار بوخارین به سرپرده، بارها نزد سایر بستگانش زندگی کرد و گذارش به پرورشگاه های گوناگون شوروی افتاد که در همه آنها «فرزندان خائنان به وطن» فراوان بودند. او نام خانوادگی مادرش را بر خود نهاد. در سال های ۷۰ بیوگرافی پدرش نوشته استیفین کوهن را به دست آورد و لایبلی سطور آن را در پی هویت کم شده خود کاوید، و وقتی که عاقبت کوهن را حلافت کرد، او را در آغوش کشید و برادر خود نامیدش. یوری لارین نقاش است و همگام با مادرش سال ها برای اعاده حیثیت بوخارین تلاش و مبارزه کرده است.

بسیاری از سایر نزدیکان استالین و همسران و کودکان آنها نیز سرترشت کم و بیش مشابهی داشتند. اردوگاه های بزرگی ویژه زنان در شوروی وجود داشت و تنها «چرم» زنان زندانی در آنها این بود که شوهرانشان به خاطر گناه نکرده ای به دستور استالین تیرباران شده بودند. زنان بسیاری نیز در این زندان های «ویژه همسران خائنان به وطن» بودند که شوهرانشان نه تنها تیرباران نشده بودند، بلکه از مقامات عالی دولتی بودند. این زنان گروگان های استالین بودند و او از زندانی بودن آنها به مثابه وسیله ای برای اعمال فشار بر مقامات مربوطه استفاده می کرد. یکی از این زنان یکاتویفا کالیژینا همسر کالیژین صدر شورای عالی شوروی بود که سال ها در اردوگاه های کار اجباری به کار طاقت فرسا گمارده شد و سلامت خود را از دست داد. کالیژین بارها از استالین تقاضا کرد که همسر او را آزاد کند. عاقبت استالین به تنگ آمد و آزادی همسر او را به بعد از پایان جنگ محول کرد. او البته به این قول عمل کرد و پس از پایان جنگ همسر کالیژین آزاد شد و به مسکو آمد. اما هرگز در نزد کالیژین در کوملین اقامت نکرد و نخواست با استالین رویرو شود.

کالیژین مدت کوتاهی پس از پایان جنگ درگذشت. همسر و دختر او به هنگام تشییع جنازه اش همراه با مقامات طراز اول حزبی و دولتی و شخص استالین حضور داشتند. در این مراسم در سمت چپ استالین، مولوتوف و کاگاتویچ گام برمی داشتند که همسر اولی در همان موقع در زندان به سر می برد و برادر درمی به دستور استالین تیرباران شده بود.

ف. شیوا

کوناگونی او را آزاد داده بودند و به گونه ای در بازداشت خانه ای به سر می برد. عاقبت فراخوان تهدیدآمیزی به جلسه پنجم کمیته مرکزی در کوملین دریافت کرد و می دانست که دیگر بازگشتی در کار نیست. همسر دم او انا لارینا که ۲۶ سال با او اختلاف سنی داشت، می گوید:

«آن لحظات عذاب آور و تحمل ناپذیر را هرگز از یاد نمی برم. بوخارین که از تفتیش های بیجا و هولناک و رویارویی با شاهدان قلابی به جان آمده و در اثر اعتصاب غذا در اعتراض به اتهامات بی معنی ضعیف شده بود، در برابر من زانو زد و با چشمانی پر اشک اعتراض کرد که نامه ای را که نوشته بود و عنوان آن «خطاب به نسل آینده رهبری حزب» بود، از بر کنم و حتی یک کلمه از آن را فراموش نکنم. او به من اطمینان می داد که عاقبت روزی حق و حقیقت به پروژی خواهد رسید و من چون جوان هستم، آن روز را خواهم دید. خواهش می کرد که من برای اعاده حیثیت او مبارزه کنم و من سوگند خوردم که این کار را بکنم. او نامه اش را بارها برای من خواند و من آن را حفظ کردم.»

بلافاصله پس از این گفتگو بوخارین به اجلاس کمیته مرکزی رفت. در آنجا بازداشت و ناپدید شد. در ماه مارس نمایشی یعنی با شرکت او در دادگاه به صحنه آمد و سال بعد او را به جرم ناکرده جاسوسی و خیانت اعدام کردند. اما انا لارینا نیز که پس از او بستگیر شد و در آن هنگام ۲۳ سال داشت، ده ها سال در زندان ها، اردوگاه ها و تبعیدگاه های مرگبار و طاقت فرسا زنده ماند تا امروز پیام شوهرش را به «نسل آینده رهبری حزب» برساند و آن را برای گارباچف فرستاد.

همانقدر که توصیف رنج و حرمان انسان ها در اردوگاه های آلمان نازی از قبیل آشویتس و بوختلود نشوار است، توصیف دقیق و مستند زندان ها و اردوگاه های جهنمی استالین نیز نشوار است. هرقدر هم که انسان یا خواندن خاطرات سراسر حاکی از تحقیر انسان ها و انسانیت، رنج های جسمی و روحی، چاله های پر آب کف سلول ها، جست و خیز موش ها روی تشک ها و غیره، به این صحنه ها عادت می کند، اما سرگذشت کودکان زندانیان استالین همواره دردناک و تکان دهنده است و هرگز نمی توان به آن عادت کرد.

انا لارینا و بوخارین پسر کوچکی به نام یوری داشتند که به هنگام بستگیری پدر یک ساله بود. وقتی که خود انا را نیز دستگیر کردند، واضح است که بچه را از او گرفتند. یوری سال ها در پرورشگاه ویژه «فرزندان خائنان به وطن» به سر برد. اما درباره وضع کودکان در این «پرورشگاه» ها، یکی از زنان هم زنجیر انا تنها کسی بود که اجازه یافته بود تا از نره خود که او نیز ساکن «پرورشگاه ویژه» بود نامه دریافت کند. این زن نامه های نوه اش را برای انا و سایر زنان زندانی که تقریباً همه کودکانی در این قبیل پرورشگاه ها داشتند می خواند: «مادربزرگ

درسال گذشته، پیش از آنکه میخائیل گارباچف در سخنرانی خود به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر از اعاده حیثیت نیکلای بوخارین سخن بگوید، مجله «ازنمایا» در شماره اکتبر خود یخش هائی از خاطرات انا لارینا بیوه بوخارین و منتشر ساخت.

بوخارین شخصی بود که لنین در یکی از آخرین نوشته های خود درباره او اظهار داشته بود: «بوخارین نه تنها تئوریسین پرارج و برجسته حزب است، بلکه به حق چهره محبوب همه حزب به شمار می رود. او خیلی زود به بلشویک ها پیوست و در سال ۱۹۱۱ توسط پلیس تزاری دستگیر شد، اما توانست بگریزد و تا زمان انقلاب اکتبر در مخفیگاههای گوناگون به سر برد. بوخارین هم یکی از برجسته ترین اقتصاد دانان بلشویک ها بود (دارای دکترای اقتصاد ملی از دانشگاه وین در سال ۱۹۱۲) و هم روحیه ای شاد و بذله گو داشت که همه آن را می پسندیدند. او به تناوب سردبیر «پرودا» و «ایزوستیا»، سخنگوی کمیته نرن، عضو هیات سیاسی و ژورنیسته «الفبای کمونیسم» بود که تا سال ۱۹۲۹ درسنامه اساسی و بی چون و چرای ایدئولوژی حزب به شمار می رفت.

خطی که بوخارین از آن جانبداری می کرد، عبارت بود از دادن برخی آزادی ها به بخش خصوصی در اقتصاد و برقراری آزادی بیشتر در زندگی فرهنگی جامعه. این همان چیزی بود که در دوران «نپ» اجرا می شد. اما استالین سیاست دیگری، سیاست دیکتاتوری آهنین را در پیش گرفت که محتوای آن اشتراکی کردن اجباری کشاورزی و صنعتی کردن به هر قیمتی بود. و هنگامی که او توانست با اطمینان کامل بر اریکه قدرت تکیه زند، در سال های ۲۸-۱۹۲۶ دادگاههای بزرگ نمایشی را برپا کرد که در آنها به انقلابیون امیل و کینه بلشویک ها تهمت های هولناکی از قبیل جاسوسی، توطئه چینی برای جراتداری دولت کمونیستی، اقدام به قتل و بسیاری چیزهای دیگر زده شد. بسیاری از این انقلابیون پس از تحمل شکنجه های غیرانسانی در بورپای دادگاههای نمایشی همکاری کردند، به این امید که بعضی از اعضاء خانواده خود را که بازداشت شده بودند نجات دهند. بسیاری از آنها تصور می کردند که بهتر است هرچه را به گردنشان می گذارند، بپذیرند و اینها آنقدر پوچ و مسخره است که همه خواهند فهمید و جریان دادگاهها به ضد خود بدل خواهد شد. برخی نیز با صداقت کامل رهنمود حزب را اجراء می کردند؛ به آنها گفته می شد صلاح حزب و کشور ایجاب می کند که آنها به خیانت و جاسوسی اعتراف کنند و این به تحکیم پایه های حکومت کمک خواهد کرد و البته آنها بعداً آزاد خواهند شد (که نشدند).

در فوریه ۱۹۲۷ نریت دستگیری بوخارین فرارسید. تا پیش از آن او را از همه مقام هائی که داشت خلع کرده بودند. بارها مورد بازجویی و اهانته قرار گرفته بود، در ارتباط با پرونده های

خشونت: راه حل رژیم برای مشکلات اجتماعی

خشونت تنها راه حلی است که مسئولین قضائی و انتظامی جمهوری اسلامی در برخورد با مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی می شناسد. از پائیز سال گذشته به اینسو حدود ۱۴۰۰ نفر به جرم حمل و قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند. (شواهد متعددی دال بر اعدام تعدادی از زندانیان سیاسی در میان این عده نیز در دست است). دستگاہهای جدید قضائی به محض استقرار از تابستان امسال سیاست «شدت عمل» در برابر مجرمین را در پیش گرفته است. جلوه های این سیاست عبارتند از محاکمه و مجازات سریع مجرمین، تشدید مجازات مرگ در عرصه های گوناگون، اعدام های در ملا عام، بستگیری معتادین و فرستادن آنها به اردوگاههای دورافتاده کار، گرداندن مجرمین دستگیرشده در سطح شهرها و طبق روال گذشته انگشت زدن، سنگسار و شلاق زدن در حضور مردم. رژیم تصور می کند که با خشونت و ایجاد جو رعب و ترس در میان خاطیان از یکسو و با نمایش دادن این عملیات ضدانسانی از سوی دیگر می تواند از انبوه مشکلات و مسائل اجتماعی که در سالهای اخیر به دلیل بی کفایتی های خود آن افزایش چشمگیری یافته است، بکاهد.

سیاست رژیم در این عرصه و تلقی و ترک او از برخورد و حل مسائل اجتماعی دقیقاً ادامه همان چیزی است که در زمینه سیاسی پیش رفته است. یعنی به کار گرفتن خشونت، خورنریزی و ایجاد ترس و وحشت. درحالیکه همه این مشکلات ریشه در مسائل اجتماعی و اقتصادی معین دارند و تجربه در همه جای جهان و از جمله در ایران نشان داده است که با خشونت و اعدام و شلاق، گره ای از این مشکل نمی توان کشود. ترک رژیم از حل مسائل اجتماعی همان ترک قرون وسطائی و توضیح المسائل های قرن ها پیش است.

اعمال این سیاست ها نه تنها به حل مساله کمکی نمی رساند، بلکه حتی مشکل اجرای آن و «ارزش گذاری» رژیم پیرامون اینگونه اقدامات ضدانسانی در میان مردم، در فرهنگ عادی جامعه و به ویژه نسل جوان، اثرات و خیمی برجا خواهد گذارد. نوجوان ۱۵ساله ای که در سه راه آذری یا میدان وثوق یا فلان شهر، شاهد اعدام، قطع دست، و یا سنگسار است، چه تصویری از جامعه و مسائل و روابط آن در ذهن خود منعکس می کند؟ آیا کشتن، خورنریزی و خشونت در رفتار افراد جامعه به صورت امری عادی و پیش پا افتاده درنخواهد آمد؟

رژیم، در تبلیغات و در عرصه های مختلف، برای نشان دادن اینکه فقط زور چاره ساز مشکلات است، تلاش می ورزد که «خشونت» و «خورنریزی» به قصد «اصلاح» را در میان مردم به «ارزش» و امر «مثبت» بدل کند. روزنامه های رژیم در هفته های اخیر پراست از گزارش های مربوط به احتکار، گرانروشی و قاچاق مواد مخدر و... و همزمان، همراه با یک پیشنهادهای همیشگی: اعدام!

همه اینها سرای موارد بیشماری از بی عدالتی ها و برخوردهای ضدانسانی دستگاه قضائی ایران

به مسائل بسیار عادی انسانی مانند رابطه جنسی میان مرد و زن یا رابطه دو مرد و دو زن با یکدیگر می باشد که مجازات های سنگینی تا حد اعدام به آنها تعلق می گیرد.

به نظر ما اعدام و خشونت ضدانسانی و به ویژه بردن آن در میان مردم به عنوان تنها راه حل و انگاه برپا کردن صحنه های تکان دهنده اعدام در ملا عام راه حل های عقب مانده، ضدانسانی و بی نتیجه ای هستند. احتکار و گرانی راه حل اقتصادی دارند. همانگونه که برای مبارزه با ناهنجاری های اجتماعی، باید پیش از همه به فکر از بین بردن زمینه های عینی بروز این ناهنجاری ها برآمد. یا مجرمین امروز به یقین باید برخورد قضائی کرد. برخورد جامعه به مجرمین، بخشی از برخورد او با مجموعه مسائل اجتماعی است. جامعه که در آن برخورد سازنده، تحمل و عدم انتقامجویی ارزش های حاکم را تشکیل می دهند، هرگز راه حل هایی مانند اعدام و آنهم به این شکل وحشیانه و ضدانسانی را نمی پذیرد.

رژیم جمهوری اسلامی طرفدار سیاست خشونت است و حیات خود را مدیون این سیاست های ضدانسانی است. اگر دستگاه قضائی جمهوری اسلامی طی عملیات ۴۸ ساعته «موفق» به بستگیری، تحقیق، محاکمه و اعدام مجرمین می شود، نشانگر آن است که در این نظام هدف نه اصلاح، برخورد سازنده و حتی یافتن حقیقت، بلکه اعدام کردن به قصد ترساندن دیگران است. حال اگر مجرم بیگناهی هم در این عملیات «ضربتی» سرش بالای دار رود، برای دستگاه قضائی قدیمی که از اولین روز حاکمیت خود به خورنریزی مشغول است، مساله ای به وجود نمی آورد.

گذری در روزنامه ها

• در کیف قاپ که لحظاتی بعد از سوقت بستگیر شده بودند، دیروز در خیابان های امیرکبیر، ملت، فردوسی و استانبول گردانده شدند. (اطلاعات ۱ آبان ۸۶)

• یک تیمه غیرایرانی به جرم در فقره قتل محکوم به اعدام شد و حکم صادره نیز طی مراسمی با حضور اولیای دم در ملا عام به اجرا درآمد. (اطلاعات ۱ آبان)

• احکام اعدام سه تن از قاتلان رانندگان تریلر صبح امروز با حضور مقامات قضائی، خانواده های اولیای دم و اقشار مختلف مردم در سه راه آزادی به مرحله اجرا درآمد. (اطلاعات ۹ آبان ۸۶)

• ۲ تن از محکومین در میدان های متیریه و مولوی تهران اعدام شدند. (همان منبع)

• یک قاتل فردا در ملا عام واقع در میدان وثوق اعدام خواهد شد. (اطلاعات ۱۹ مهر)

• سه تن از اوپاش منطقه کمرب، با سر تراشیده و سستبند به سست در طول چند خیابان گردانده شدند. (اطلاعات ۲۴ مهر)

• رباینده و قاتل یسربچه پنج ساله در ملا عام اعدام شد. (کیهان ۲۹ مهر)

• دو عامل کشتار خانواده ۹ نفری ۲۴ ساعت پس از جنایت اعدام شدند. (کیهان ۲۲ مهر)

• یزیدی در نماز جمعه: اکنون برخی از پرونده ها در کمتر از ۲۴ ساعت مورد رسیدگی قرار می گیرند. (کیهان ۲۲ مهر)

• افراد شرور و مزاحم غوب تهران در شهر گردانده شدند. (کیهان ۲۲ مهر)

• احکام اعدام ۵ نفر در رشت در ملا عام به اجرا درآمد. (کیهان ۲۲ آبان)

• رباینده و قاتل دختر ده ساله در ملا عام اعدام شد. (کیهان ۱۵ آبان)

• دو کیف ربا در سطح شهر گردانده شدند. (کیهان ۲۶ آبان)

• سه شرور و عریبه کش در جنوب تهران گردانده شدند. (کیهان ۸ آبان)

افزایش تولید نفت اوپک

کنفرانس عادی اوپک که در اواخر ماه نوامبر در وین تشکیل شده بود با امضای موافقتنامه ای به کار خود پایان داد. براساس این موافقتنامه، سقف تولید نفت خام کشورهای عضو طی نیمه اول سال ۱۹۹۰ از ۲۰/۵ میلیون بشکه در روز به ۲۲ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت. نکته ای که توجه ناظران را جلب کرده این است که برای نخستین بار سهمیه کشورهای براساس ناخالص و ظرفیت استخراجشان تعیین شده و ملاحظات سیاسی در آن دخالت نداشته است. جدول زیر سهمیه های قبلی و جدید کشورهای عضو را نشان می دهد.

| کشور | سهمیه قبلی | سهمیه جدید |
|--------------|------------|------------|
| ونزوئلا | ۱/۸۱ | ۱/۸۰ |
| الجزایر | ۰/۷۷ | ۰/۸۲ |
| امارات متحده | ۱/۰۹ | ۱/۱۰ |
| اندونزی | ۱/۳۸ | ۱/۳۸ |
| ایران | ۲/۲۲ | ۲/۱۴ |
| عراق | ۱/۲۲ | ۲/۱۴ |
| عربستان | ۵/۱ | ۵/۲۸ |
| کویت | ۱/۱۰ | ۱/۵۰ |
| نیجریه | ۱/۵۰ | ۱/۶۱ |
| بقیه کشورها | ۱/۲۲ | ۲/۷۰ |
| جمع | ۲۰/۵۰ | ۲۲/۰۰ |

سهمیه تولید نفت خام کشورهای اوپک (میلیون بشکه در روز)

نکته دیگری که در این موافقتنامه تازگی دارد این است که به پیشنهاد ایران، الجزایر و لیبی، «قیمت پایه رفرانس» از این پس «حداقل قیمت پایه» نامیده خواهد شد. به گفته وزیر نفت کویت، در «سال های آینده و حداکثر تا سال ۱۹۹۲، سهمیه بندی تولید خاتمه خواهد یافت» و بدین ترتیب کشورهای تولیدکننده با حداکثر ظرفیت خود تولید خواهند کرد و مساله قیمت دوباره مطرح خواهد شد. انتخاب لفظ «حداقل قیمت پایه» در واقع در چارچوب استراتژی درازمدت اوپک مفهوم پیدا می کند.

کمک های مالی رسیده

• ۵۰ مارک آلمان غربی

• روزگار

نقش روحانیت در برآمد انقلاب مشروطه (قسمت آخر)

معامله پادشاه

یحیی دولت‌آبادی پیشنهاد کرد آن را تعمیم دهند) و شرط یا خواست چهارم (بنیاد عدالتخانه ای در ایران که در هر یکی یک عدالتخانه برپا شود...) را به تصویب دولت‌آبادی، در «حیات یحیی»، او به پیشنهادها افزود، چه سفیر عثمانی شرط و سلطنت خود را نوعیت (عام بودن) استعدادهای آقایان قرارداد کرده بود و پیداست که تقاضای پنجم - اجراء قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی... در توجیه و تحلیل پیشنهاد چهارم است.

اما عین الدوله، در شفاعت نامه خود «صورت مقاصد آقایان را» در چهار فقره می‌آورد:

۱- محض سلامت ذات اقدس مبارک، قیمت تمیر را که برای همه اسباب از بدیاد دعاگویی است، گذشت فرمایند... (که در پیشنهادهای آقایان نیست). ۲- نظر به بی احترامی که نسبت به حاج میرزا محمد رضا شده، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود... ۳- سیئات اعمال عسکرگاریچی، مقصدی راه عراق، به عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند. خود عسکر را هم مقرر فرمائید از دخالت به کار متفصل و از جانب دولت ترجیحی در تنبیه او بشود. ۴- میرای رسیدگی به عرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب... همایونی ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً به عمل آید و در اجراء عدل ملاحظه احدی نشود.

هم در تدوین مطالبات آقایان از جانب عین الدوله، به موضوع «عدالتخانه دولتی» توجه دقیق تر از پستی مطالبات هشتگانه شده است، و هم در دستخطی که شاه داده است، تأمین «عدالتخانه دولتی» به طور مستقل عنوان و عمده شده است: در دستخط شاه تأکید شده است: «ترتیب و تأمین عدالتخانه دولتی، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است...» و این نشانی است که در بیرون از محیط «آقایان» مسأله عدالت، بین مردم مورد مطالبه جدی بوده است.

در عین حال، عین الدوله، در شفاعت نامه خود از آقایان، نژد شاه، باقی مطالبات آنها را که مستقیم با خود او درگیر است به اشاره برگذار کرده است. (تاریخ بیداری، ۶۰-۳۳۱)

* * *

این مختصراً و فشرده ای ناچیز از کارنامه «روحانیت» شیعه امامی است در آستانه برآمدن انقلاب مشروطه، که به اعتبار آن، خود را متولی انقلاب مشروطه جانزد. و در نقلایی که اگر هدفش حذف تبعیض در حاکمیت سیاسی و مدنی کشور بود، سلطنت استبدادی، و ریاست روحانی، یکسان و یکجا باید در مقدمش قربانی می شدند، تا نظام خلیفگی ساز و طفیلی پرور سلطنت ایللی از جامعه ایران ریشه کن شود، تبعیض مذهبی را در رأس قانون اساسی نشانند و در همان قانون اساسی که با خون چند نسل آزادیخواهان بی نام و نشان بدست آمده بود، راه رشد و پرورش آزادی اندیشه و بیان راه، که ره آورد بزرگ و اصلی چنین انقلابی باید می بود، بست. چگونه و از چه گذار؟ این بحثی است که به دوران انقلاب مشروطه، و پس از آن برمی‌گردد.

دروشناسی

از آن سو، عین الدوله، از شاه فرمان تصدی مسجد خازن الملك و مدرسه خان مروی را (که به حاج شیخ رضا اشتیانی تعلق داشت) برای امام جمعه پادشاه گرفت، و نیز همسر موقرالسلطنه را که به زور از شوهر مطلقه شده بود، به عقد امام جمعه نوآوردند. و او داماد شاه شد. بین امام جمعه و شیخ فضل الله نیز عهد احتیابی بسته شد. عین الدوله ابتدا کوشید با قدرت، مهاجرت را بشکند، و مهاجران را جدا جدا تبعید کند ولی اعتراض مردم شهر ری و تعطیل بازار و اجتماع زن و مرد در صحن عبدالعظیم نقشه او را به هم زد، تاگزیر از راه خوریدن آنها، و ابزار ملایمت داخل شد و به آسانی کار خودش را در بدنه همراهان طباطبائی پیش برد. و حجة الاسلام احمد طباطبائی را، به اتفاق پسرانش، رویهم با هفت هزار تومان نقد و با تعیین مقرری جمعاً دویست و پنجاه تومان، خرید. معلوم نیست به خود آقایان - هیات چهار نفری نمایندگان آنها - چه پرتی تعلق گرفته است، اما این روشن است که ناگهان شرط اصلی و اولیه مهاجرت، که عزل عین الدوله بود از جانب آقایان فراموش شد و ترتیبی پیش آمد که در عمل، عین الدوله به عنوان میانجی میان آنها و شاه قرار گرفت. و از شاه در برآوردن باقی تقاضاهای آنها مأموریت پیدا کرد.

تغییر وضعی به این اهمیت، یک جریان طبیعی به حساب نمی‌آید - چنانکه کسروی نیز به آن خنده می‌گیرد - به خصوص هنگامی که پای وساطت سفیر خارجی بین آنها و شاه در میان است. و «آقایان» از دشمن خود، در شرایط بسیار بهتری قرار دارند. صاحب تاریخ پیداری در شرح این مهاجرت گزارش مفصلی دارد که شواهد ما نیز از میان آن گزارش انتخاب شده است. از جمله به نقل از سید طباطبائی می‌نویسد: «عین الدوله برای جدا شدن من از آقا سید عبدالله بیست هزار تومان پول داد و من لیبرل نگردم». و این نشان وجود ارتباط های مستقیم و محرمانه بین عین الدوله و آقایان است که می‌تواند گمان معامله او را با آنها روی شوط اصلی که عزل خودش بود - چندین هم از واقعیت دور نمی‌نماید - آشکار کند.

در مدت یک ماهی که آقایان «مجاور زاویه عبدالعظیم» بودند، گذشته از لغت و لیس نزدیکان آنها از دستگاه عین الدوله به عنوان جاسوس و خبرچین، رفتار خود آنها نیز با حکومت، تمایض کاملی از ضعف و عجز هر دو سر بود و از هر جهت برای کارشگران در خور مطالعه است. اما شرطهایی که آقایان برای پایان دادن به مهاجرت اعلام کردند نیز به اندازه کافی دید و درک اجتماعی آنها را نشان می‌دهد: اول - نبودن عسکرگاریچی، در راه قم... دوم - مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمد رضای کرمانی از رفسنجان به کرمان... سوم - برگرداندن مدرسه خان مروی را به جناب حاج شیخ مرتضی...

ششم - عزل مسیونوز از ریاست گمرک و مالیه... هفتم - عزل علاء الدوله از حکومت تهران... هشتم - موقوف نمودن تومانی دهشاهی کسروی مواجب و مستعمریات مردم را (که اوایل آقایان عازم بودند این حذف را فقط مخصوص به طبقه علما و ملاط و سادات قرار دهند، ولی میرزا

انقلاب خونین مردم رومانی

هزاران کشته برای یک هفته انقلاب خونین! فقط یک رژیم فاشیستی می‌توانست پیش از مرگ محتوم خود اینهمه انسان های بیگناه را نابود سازد. گورهای بست جمعی، گردگان، زنان و مردان، پیرو جوان، شکنجه شده با پاهای بسته، شکم های دریده و... چه کسی یاور می‌گردد پس از نازی ها، یک رژیم در اروپا بتواند با این درجه از سبوحیت و خشونت ضد انسانی به جان مردم خود بیفتد؟ مردم سراسر جهان در اولین روز سقوط دیکتاتوری رومانی شاهد صحنه های تکان دهنده ای بودند که فقط خاطره اردوهای نازی را در خاطره ها زنده می‌ساخت.

اینها فقط نوک کوه یخی است که مردم جهان می‌توانستند طی یک هفته انقلاب خونین رومانی نظاره گر آن باشند. ۲۳ میلیون نفر شهروند رومانی طی ربع قرن گردگان های چائوشسکو و همدستانش برای ساختمان جامعه ای بودند که عنوان سوسیالیستی را هم یدک می‌کشید. تحمیل سیستم یک حزبی، سرکوب مرتب نیروهای مخالف حتی در سطح حزب و سوبه نیست کردن مخالفان، سانسور و اختناق، کنترل دائمی زندگی مردم توسط یک شبکه پلیسی و اطلاعاتی مخوف، تحمیل برنامه های اجتماعی-اقتصادی به مردم، مانند مجبور کردن زنان به داشتن چندین بچه، جدا کردن بچه ها از خانواده جهت تربیت جمعی آنها در رستای اهداف و برنامه های رژیم، نابودی ۷ هزار روستا و اسکان اجباری اهالی آنها در مجتمع های بزرگ و... کوشه هایی از جنایات باورنکردنی هستند که دیکتاتور رومانی طی دو دهه مرتکب شده است.

کشورهای سوسیالیستی، به جز احزاب انگشت شمار در تمام این سال ها گاه تا همین روزهای آخر، بخش بزرگی از احزاب کارگری و کمونیستی در برابر همه این وقایع تکان دهنده و نقض مکرر حقوق بشر لب از لب باز نکردند. اینجاست که باید به فکر فرو رفت که در درک سنتی ما چه عناصری وجود دارند که چائوشسکوها می‌توانند اعمال زشت و جنایتکارانه خود را با استناد به آن توجیه کنند و سایرین هم همه این اعمال را طبیعی قلمداد کنند.

پس از یک هفته از استقرار حکومت جدید، علیرغم وعده های امیدوارکننده هنوز دورنمای روشنی برای آینده رومانی وجود ندارد. انقلاب خونین مردم پیروز شده است، اما این نیمه راه است. نیمه دشوارتر راه پی ریزی یک جامعه دمکراتیک است. ترکیب کاپینه جدید که پیشتر عناصر آن را عناصر رژیم پیشین و فعالین حزب تشکیل می‌دهند، بر ایهام این روند می‌افزاید. محاکمه ای که برای چائوشسکو و همسرش ترتیب داده شد، یک نمونه از اقدامات انتقاد برانگیز است. درحالیکه می‌شد محاکمه عوامل رژیم را به دادگاه بزرگ تاریخی برای افشای تفکر و شیوه کار و عملکرد هولناک چائوشسکو و یارانش تبدیل کرد، در کمال حیوت، در یک دادگاه سرهم بندی شده مخفی و به شیوه ارایل انقلاب ایران به طور سریع قضیه را فیصله دادند.



یادی از برشت

بوتولت برشت تحت تأثیر رویدادهای خونین ژوئن ۱۹۵۲ که از سوی ارگان های رسمی دولت آلمان دمکراتیک «مطلبه هندانقلابی» خوانده شد، شعر کوتاهی سرود که پس از مرگ او (در اوت ۱۹۵۶) منتشر شد.

راه حل

بعد از قیام ۱۷ ژوئن به دستور دبیر اتحادیه نویسندگان در «کوچه استالین» اعلامیه ای پخش کردند مبنی بر آنکه خلق اعتماد دولت را از دست داده است و تنها با تلاشی دوچندان و باز آن را کسب خواهد کرد آیا بهتر نبود که دولت خلق را منحل می کرد و برای خود خلق دیگری برمی گزید؟

گذاری که تا سال ۲۰۰۰ ادامه خواهد یافت، باید برای اصلاحاتی که حول محورهای زیر می گردند تقدم قائل شد:

- تعدد اشکال مالکیت به این مفهوم که در بنگاههای صنعتی زیان ده تا ابتدای سال ۱۹۹۱ و بنگاههای کشاورزی زیان ده تا ابتدای سال ۱۹۹۲ باید از بخش دولتی به بخشهای دیگر واگذار شوند.
- تثبیت گردش پول از طریق ایجاد یک واحد پول موازی با روبل، وضع یک مالیات موقت پرسرمایه گذاری ها، فروش گسترده سهام بنگاههایی که از مالکیت دولتی خارج می شوند.
- گذار تدریجی و قابل تبدیل شدن روبل از طریق آزاد کردن واردات، فروش ارز از طریق مزایده و ایجاد بازار ارز که در آن نه تنها ارز تحصیلی توسط بنگاههای اقتصادی بلکه بخشی از نخبای ارزی دولتی نیز معامله شود.
- آزاد شدن ۹۰ درصد مبادله و قیمت کالاهای تولیدی سرمایه ای تا سال ۱۹۹۵. قیمت های خورده فروشی به تدریج آزاد خواهد شد و با کالاهای لوکس و وارداتی آغاز می شود.
- کمبودهای اساسی در بازار شوروی یکی از ریشه های اصلی ناوضایستی مردم را تشکیل می دهد و سیاست های پروسترویکا را تهدید می کند.

تجاوز آمریکا به پاناما

نیروهای ارتش آمریکا روز ۲۰ دسامبر به بیانه دستگیری نوریگا رهبر نظامی پاناما که از نظر آمریکا در قاچاق مواد مخدر دست دارد، به این کشور هجوم بردند. علیرغم تلاش نظامی آمریکا، نوریگا توانست به سفارت واتیکان در پاناما پناهنده شود. نیروهای آمریکائی در پایتخت پاناما با مقاومت ارتش این کشور مواجه شدند و در حدود دویست نفر در درگیری های وحشی جان خود را از دست دادند.

پاناما کشوری در آمریکای مرکزی است که به خاطر عبور کانال مهم پاناما که اقیانوس آرام را به دریای کارائیب متصل می کند، دارای اهمیت استراتژیک فراوان برای آمریکا است. کانال پاناما که در سال ۱۹۱۵ شروع به کار کرده، همواره موضوع بخلات آمریکا در پاناما بوده است. این کانال که تحت نظارت آمریکا اداره می شود قرار است تا سال ۱۹۹۹ به خود پاناما واگذار شود. به نظر می رسد تجاوز نظامی آمریکا به

تصحیح و پژوهش

× در مطلبی که در شماره گذشت (هیجدهم) تحت عنوان «از مابپهران چه اش تازه ای می یزند؟» آمده، لغزشی صورت گرفته که نیازمند توضیح است. در کمیسیونی که از سوی «بخش روابط بین المللی» تشکیل شده، از جمله: شمس الدین بدیع، اعلان دانشیان و حبیب الله فروغیان عضویت دارند. در همین رابطه از آقای شمس تادری - که نام وی به نادرستی به میان آمده است - پژوهش می خواهیم.

• در شماره ۱۸ راه ارانی نامه دوخواننده در صفحه «خوانندگان» یکجا به صورت یک نامه و با امضای م. روشنگر درج شده است. در حالیکه نامه م. روشنگر فقط همان پاراگراف اول مطلب را دربر می گیرد و از پاراگراف دوم تا آخر، مربوط به یکی دیگر از خوانندگان راه ارانی است، ما ضمن تصحیح این مطلب از هردو خواننده عزیز پژوهش می طلبیم.

پاناما پیش از آنکه به طور واقعی هدف دستگیری نوریگا را دنبال کند سلطه جویی آمریکا را در نظر دارد تا در سال ۱۹۹۹ آمریکا با مشکل جدیدی مواجه نشود. پیش از این نیز دولت توریشوس رهبر پاناما در جریان یک حادثه مشکوک جان خود را از دست داده بود.

تجاوز نظامی آمریکا به جز در انگلیس در سراسر جهان واکنش منفی در پی آورد. شوروی آمریکا را به خاطر تجاوز به یک کشور مستقل و نقض منشور ملل متحد مورد حمله قرار داد. تجاوز نظامی آمریکا به کشور کوچک نومیلیونی پاناما که کمتر از یک صدم آمریکا وسعت دارد نشان می دهد که آمریکا خوی تجاوزکارانه خود را حفظ کرده است و حتی تغییر فضای جهانی نیز در این رفتار تغییریری نداده است. تجاوز آمریکا، صرفنظر از ماهیت دولت پاناما، نقض آشکار حقوق بین المللی و مردم پاناما است.

تذکره:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریری به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع مطرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید: RIVERO, B. P. 47 F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

RAHE ERANI

Nr.: 19, Januar 1990

بهاام معادل ۱۰۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD B. P. 23 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

حق اشتراك برای يك سال در خارج از کشور: برای کشورهای اروپایی: معادل ۴۰ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI AACHENER BANK EG (BLZ 39060180) KONTO NR.: 90985 AACHEN - WEST GERMANY